

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
ارتالیفات
حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد کین حنی ثمرانی قدس الله نفسه الزکیة

مشهد مقدس، صندوق پستی: ۹۱۳۷۷ - ۳۵۵۹

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): www.maarefislam.ir

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): www.maarefislam.org

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): www.islamknowledge.org

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف: www.maarefislam.net

پست الکترونیکی: info@maarefislam.com

هو العليم

مواظبا
اخلاقى تعرفانى
(١)



در کیفیت سیر و سلوک اولى الالباب

حضرت آية الله
حاج سيد محمد صادق حسيني طهراني

گُشنِ اُحباب در کیفیتِ سیروس و سلوکِ اُولی الألباب / سید محمد صادق حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۴۴ ه.ق.

کتابنامه.

۱. عرفان. ۲. اخلاق عرفانی. ۳. آداب طریقت. ۴. خودسازی (اسلام).
۵. خدا و انسان (اسلام). ۶. تصوّف. الف. حسینی طهرانی، سید محمّد صادق،
۱۳۷۳ - ه.ق. ب. عنوان. ج. فروست: مواعظ اخلاقی، عرفانی.

BP ٢٥٠

شابک با جلد سلفون (جلد ۷) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۴۵-۲
 شابک با جلد سلفون (دوره ۶) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۳۴-۶

گلشنِ احباب در کیفیتِ سیروسلوکِ اُولیِ الألباب
جلد هفتم

حضرت آیة الله حاج سیّد محمد صادق حسینی طهرانی
طبع اوّل: جمادی الثانیة ۱۴۴۴ هجرى قمرى

تعداد: ۱۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ: دقت

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، صندوق پستی ۹۱۳۷۵-۳۵۵۹

تلفون: ۰۵۱-۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی به طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

Email: info@maarefislam.com

فهرست

فهرست اجمالی مطالب و موضوعات
گلشن اُحباب (۷)

صفحه	عنوان
۴۷	مقدمه
۵۱	مجلس نودم: لزوم مجاهده با نفس
	مجلس نودویکم: گوشه‌ای از زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام
۶۳	و کسب آمادگی برای سفر آخرت
۸۳	مجلس نودودوم: مراقبه و جهاد با نفس (۱)
۹۹	مجلس نودوسوم: مراقبه و جهاد با نفس (۲)
۱۲۱	مجلس نودوچهارم: مراقبه و جهاد با نفس (۳)
۱۳۱	مجلس نودوپنجم: مراقبه و جهاد با نفس (۴)
۱۴۵	مجلس نودوششم: زیارت حقیقی
۱۶۹	مجلس نودوهفتم: شرح دعای امام سجّاد علیه‌السلام
۱۹۱	مجلس نودوهشتم: میدان‌دادن به نفس
۲۰۹	مجلس نودونهم: معیت مُحبّ و محبوب (۱)
۲۲۳	مجلس صدم: معیت مُحبّ و محبوب (۲)
۲۴۱	مجلس صدویکم: کیفیت توجّه به خداوند
۲۵۳	مجلس صدودوم: توحید و جمعیت خاطر

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات گلشن اُحباب (۷)

عنوان	صفحه
-------	------

مقدمه

صفحه ۴۷ و صفحه ۴۸

شامل مطالب:

- | | |
|---|---|
| <p>لزوم توجّه دائمی و پرهیز از غفلت در حرکت به سوی پروردگار</p> <p>بیان نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی،</p> <p>در جلسات انس و ذکر</p> <p>إجمالی از محتوای مطرح شده در کتاب</p> <p>قطع تعلّقات عالم کثرت، با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی</p> | <p>۴۷</p> <p>۴۷</p> <p>۴۷</p> <p>۴۷</p> <p>۴۸</p> |
|---|---|

مجلس نودم: لزوم مجاهده با نفس

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۶۰

شامل مطالب:

- | | |
|--|---|
| <p>مناجات مطیعین امام سجاد علیه السلام</p> <p>اطاعت پروردگار و ترک گناهان</p> <p>طلب مُلَهَم شدن به اطاعت پروردگار و تجنّب از معاصی</p> <p>الهام اطاعت، برای ایجاد انگیزه نسبت به عمل است</p> <p>طلب الهم اطاعت یعنی: خدایا! ما را به طرف عبادت خود سوق بده!</p> <p>ترک معصیت، از ابتدائی ترین مسائل سلوکی است</p> | <p>۵۱</p> <p>۵۱</p> <p>۵۱</p> <p>۵۲</p> <p>۵۲</p> <p>۵۲</p> |
|--|---|

۵۳	اگر کسی ترک معصیت نکرد، أعمال دیگر او هم مقبول نمی‌شود
۵۳	با انجام معصیت، نمی‌توان در زمین دل کشت نمود
۵۳	روایاتی دربارهٔ فائده‌نداشتن عمل صالح و عبادت، با انجام معصیت (ت)*
۵۴	«گناهان، قرقگاه پروردگار هستند»
۵۴	سالک اصلاً نباید اطراف گناه برود
۵۴	سالک نباید در مجلس غیبت بنشیند
۵۴	گوینده و شنونده غیبت، در وزر و وبال گناه شریک‌اند
۵۴	روایاتی در ضرورت مجاهده با نفس
۵۴	انسان باید با نفس خود مجاهده کند
۵۵	کسی که در مقابل گناه مجاهده نماید، به منزله شهید است
۵۵	«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»
۵۵	پرهیز از غفلت در مجاهده با نفس
۵۵	تشبیه مجاهده با نفس به جنگ با دشمن در میدان
۵۶	قوی‌ترین مردم کسی است که بر نفس خود غلبه کند
۵۶	دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای اهل سلوک
۵۷	نحوه محاربه با نفس
۵۷	پرهیز از غفلت در محاربه با نفس
۵۷	تا انسان از نفس عبور نکرده باید همیشه شمشیر در دستش باشد
۵۷	«الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ عَاقِلٌ»
۵۷	کیس و زیرک واقعی کسی است که آخرت را به دنیا نمی‌فروشد
۵۸	«معصیت، همت افراد پلید است»
۵۸	قلب طاهر دنبال معصیت نمی‌رود

*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

۵۸	دستور تسریع در امر توبه
۵۸	«کسی که مجاهده نکند، به فوز و رستگاری نخواهد رسید»
۵۹	کسانی که در مقام تهذیب نفسانی باشند به بالاترین درجات می‌رسند
۵۹	ضرورت مجاهده در سلوک إلى الله
۵۹	سالک باید نفس خود را ریاضت بدهد
۶۰	ثمره ریاضت نفس

مجلس نودویکم: گوشه‌ای از زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام و کسب آمادگی برای سفر آخرت از صفحه ۶۳ تا صفحه ۸۰

شامل مطالب:

۶۳	روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام: «اَسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ...»
	نظر حضرت علامه (ره) درباره روز شهادت امام حسن مجتبی و
۶۳	حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
۶۳	منبر روز هفت صفر، درباره امام حسن مجتبی علیه السلام باشد
۶۳	جهت شهادت و عزاء، بر جهت ولادت مقدم است
۶۴	غربت خاص حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
۶۴	اعتراض برخی از خواص شیعیان به آن حضرت با تعبیر: «یا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِین!»
۶۴	صلح‌نامه حضرت با معاویه برای شیعیان، سنگین و غیر قابل تحمل بود
۶۴	امام حسن علیه السلام: «اگر یارانی داشتم تن به صلح نمی‌دادم»
۶۵	شکستن و خوار نمودن معاویه، در انظار همه
۶۵	حضرت چاره‌ای جز صلح نداشتند
۶۵	بی‌وفائی و مکر اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام
۶۵	خریدن معاویه سرلشکران امام حسن علیه السلام را با دادن پول و مقام

- تنها چهار هزار نفر در نُخَیله حاضر شدند ۶۶
- سنگینی مصیبت حضرت در وقتی که به سابط مدائن رفتند ۶۶
- حمله گروهی از خوارج به حضرت و شکافته شدن ران مبارک ایشان ۶۷
- به هلاکت رسیدن ضارب توسط یکی از اصحاب ۶۷
- حضرت با زره برای نماز می آمدند ۶۷
- مردم کوفه به معاویه پیشنهاد ترور امام حسن علیه السّلام را دادند! ۶۷
- عَلَّتْ صَلَاحُ إِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ** ۶۸
- امضاء صلح نامه به خاطر حفظ خون شیعیان و مسلمانان ۶۸
- زیر پا گذاشتن صلح نامه توسط معاویه، در روز اوّل امضاء ۶۹
- ریخته شدن پاره های کبد حضرت در طشت، در اثر سمّ جعه ۶۹
- فرمایش مرحوم علامه (قدّه) درباره ریخته شدن پاره های جگر حضرت در طشت (ت) ۶۹
- گفتگوی جناده با حضرت: «مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ؟» ۷۰
- فرمایشی از امام حسن مجتبی علیه السّلام** ۷۰
- موعظه حضرت به جناده: «اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ، وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ» ۷۰
- لزوم خروج از ذلّت معصیت پروردگار، به سوی عزّت طاعت خداوند ۷۰
- کسی که معصیت می کند ذلیل است ۷۱
- «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» ۷۱
- روایت امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره پستی معصیت خدا ۷۱
- «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ» به معنای داشتن عُجب نیست ۷۱
- انسان کریم النّفس هیچ گاه معصیت خدا انجام نمی دهد ۷۲
- تحصیل زاد و استعداد برای آخرت** ۷۲
- «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ الْعَمَلُ لِلْمَعَادِ، وَالِاسْتِكْتَارُ مِنَ الزَّادِ» ۷۲
- نباید به عبادت دست وپاشکسته اکتفا نمود ۷۲

- ۷۳ امر أمير المؤمنين عليه السلام به مهيا شدن برای سفر آخرت
- ۷۳ «از تن کم کنید و به نفس اضافه نماييد!»
- ۷۳ «خواب را از چشمانتان بگيريد!»
- ۷۳ «ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست»
- ۷۴ تا انسان گرسنگي نکشد به مقامات صائمين نخواهد رسيد
- ۷۴ شکر نعمت چشم، بيداری و تهجد است
- ۷۴ خواندن قرآن در نماز شب
- ۷۴ کسی که نماز شب را با عجله بخواند، به فناء في الله نخواهد رسيد
- ۷۴ لزوم سوز و گداز و گريه و قرائت قرآن، در شب
- ۷۴ سفارش مرحوم علامه (قده) به خواندن سوره های طولانی در نماز شب
- ۷۴ بايد نماز شبی خواند که انسان را به سوی خدا سوق دهد
- ۷۵ **تلاش برای رهایی و تجرد نفس**
- ۷۵ «طوبى لِمَنْ سَعَى فِي فَكَاکِ نَفْسِهِ»
- ۷۵ معنای «فک» در لغت
- ۷۶ مراد از «فکاک نفس» حالت تجرد و جدا شدن از تعلقات است
- ۷۶ تلازم فکاک نفس با فکاک از آتش
- ۷۶ «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود، ز هرچه رنگ تعلق پذيرد آزاد است»
- ۷۶ هنگامی که انسان از نفس بگذرد راحت می شود
- ۷۷ نفس های انسان اجزاء عمر او هستند که بايد در طاعت خداوند مصرف شوند
- ۷۷ تمام کارهای انسان بايد برای پروردگار باشد
- ۷۷ أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ»
- ۷۷ لزوم غنيمت شمردن فرصت ها
- ۷۷ **اولياء خدا، زیر لوای معصومين عليهم السلام**
- ۷۷ پيشنهادهای برخی از رفقا نسبت به گرفتن مجلس برای حضرت علامه (ره)

- ۷۸ اولیاء خدا همیشه در زیر چتر ائمه معصومین علیهم السّلام هستند
- ۷۸ نباید اولیاء خدا را با ائمه طاهرین مقایسه نمود
- ۷۸ امکان وصول به مقام ولایت برای همه
- ۷۸ مقام امامت انتصابی و اختصاصی است
- برخورد آیه الله بروجردی (ره) با کسی که نام ایشان را با نام امام زمان
 ۷۸ علیه السّلام قرین کرده بود
- مرحوم علامه (قدّه): آنچه به امام اختصاص دارد را نمی توان برای
 ۷۹ غیر امام به کار برد
- وقتی درباره امام حسن علیه السّلام صحبت شود اولیاء خدا در زیر چتر
 ۷۹ ایشان هستند
- ۷۹ ادب و خضوع مرحوم علامه (قدّه) نسبت به ائمه علیهم السّلام
- برخورد مرحوم علامه (قدّه) با کسی که دعا کرده بود: خدایا! ما را
 ۷۹ همیشه در صراط آقا قرار بده!
- ۷۹ بگوئید: ما همیشه در صراط امیرالمؤمنین علیه السّلام باشیم
- ۸۰ کلام مرحوم علامه (ره) درباره اشراف ایشان بر نفوس
- ۸۰ اشراف بر نفوس، در اثر وصول به مقام ولایت مطلقه
- مرحوم علامه (قدّه) رابطه خود را با ائمه علیهم السّلام رابطه عبد با
 ۸۰ مولا می دانستند
- ۸۰ نورانیت، معنویت و بی هو بودن مرحوم علامه (قدّه)

مجلس نود و دوم: مراقبه و جهاد با نفس (۱)

از صفحه ۸۳ تا صفحه ۹۶

شامل مطالب:

- ۸۳ «طوبی لمن سعی فی فکاکِ نفسیه»

- ۸۳ مبارزه دائمی با نفس
- ۸۳ رسیدن به عالم تجرد بدون مراقبه و مجاهده امکان پذیر نیست
- ۸۴ شکست خوردن از نفس، در صورت سستی و تسلیم در مقابل آن
- ۸۴ اولیاء خدا در هر روز هفتادبار شهید می شوند
- ۸۵ مرحوم علامه (قدّه): «در راه خدا حلوا خیر نمی کنند»
- ۸۵ راه خدا، مرد می خواهد
- ۸۵ عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد»
- ۸۵ مرحوم علامه (قدّه): «نوع مردم، کال از دنیا می روند»
- ۸۵ جنگ با نفس تا تسلیم شدن کامل آن
- ۸۶ «و لَکِنَّ شَیْطَانِی أُسْلِمَ عَلَیْ یَدِی»
- کاری که رضای خدا در آن است را باید انجام داد، نه کاری که میل
- ۸۶ نفس است
- ۸۷ تا به نفس تودهنی نرنی، مالک آن نمی شوی!
- ۸۷ نفس، حیوانی سرکش است
- ۸۷ حصول تجرد، با مراقبه و مجاهده
- ۸۷ حقیقت انسانیت با تجرد حاصل می شود
- ۸۸ مجاهده و مراقبه و محاسبه، انسان را ناطق بالمعنی الحقیقی می کند
- ۸۸ «اُمْلِکُوا اَنْفُسَکُمْ بَدَوامِ جِهَادِهَا»
- خواب دیدن یکی از اهل علم که سگی وحشی و درنده را در گوشه
- ۸۸ حیاط بسته اند
- ۸۹ فقره ای از حدیث معراج: «یا اَحْمَدُ! فَاحْذَرُ اَنْ تَکُوْنَ مِثْلَ الصَّبَیِّ...»
- ۸۹ تأکید بر تهجد و گرسنگی
- ۸۹ شب خود را روز و روز خود را شب قرار بده!
- ۹۰ نماز را جایگزین خواب کن و طعام خود را گرسنگی قرار بده!

- ۹۰ با شکم پُر نمی توان تقرّب به خدا حاصل کرد
- ۹۰ ورود به بهشت، با تحقّق چهار خصلت:
- ۹۰ اوّل: بستن زبان از صحبت های زائد
- ۹۱ دوم: حفظ قلب از وسواس و شک
- ۹۱ مؤمن باید پُر از یقین باشد
- ۹۱ سوم: حفظ علم و نظر خداوند به خود
- ۹۲ باید همیشه ربط خود با خدا را در نظر داشت
- ۹۲ ربط ما با خدا، ربط علیّت و معلولیّت است
- ۹۲ سایه از آفتاب جدا نیست
- ۹۲ حفظ توجّه به خداوند، با یقظه و مراقبه
- ۹۲ چهارم: گرسنه نگه داشتن شکم
- ۹۳ روایات متواتر، درباره ارزش جوع
- ۹۳ «یا أَحْمَدُ! لَوْ دُقَّتْ حَلَاوَةُ الْجُوعِ وَالصَّمْتِ وَالْخُلُوةُ...»
- ۹۳ آثار و ثمرات جوع
- حکمت و حفظ قلب و تقرّب به خداوند و حزن دائم، از آثار
- ۹۴ گرسنگی است
- ۹۴ کسی که اهل گرسنگی است، قانع و خفیف المؤمنه است
- ۹۴ راضی بودن از زندگی، در اثر تحمّل گرسنگی
- ۹۴ تقرّب به پروردگار، در حال گرسنگی و سجده
- ۹۴ خلاصه و نتیجه عرائض گذشته
- ۹۵ مجاهده با نفس، حتّی در چیزهای حلال
- ۹۵ حتّی در چیزهای حلال هم باید با نفس مجاهده نمود
- ۹۶ سیاق حدیث معراج ناظر به بیان مقامات اولیاء و ابرار است
- ۹۶ «ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»

مجلس نودوسوم: مراقبه و جهاد با نفس (۲)

از صفحه ۹۹ تا صفحه ۱۱۸

شامل مطالب:

- ۹۹ ارزش جهاد با نفس
- ۹۹ بافضیلت‌ترین جهادها
- ۱۰۰ به‌دست‌آوردن رضایت پروردگار، با مجاهده با نفس
- ۱۰۰ روایات دال بر رسیدن به فوز و رستگاری به‌واسطه مجاهده با نفس
- ۱۰۰ «فی مُجَاهَدَةِ النَّفْسِ كَمَالُ الصَّلَاحِ»
- ۱۰۱ لزوم مجاهده دائمی و پرهیز از پرتگاه‌های نفس
- ۱۰۱ تا نفس مغلوب نشود، انسان را رها نمی‌کند
- ۱۰۱ انسان نباید از محل‌هایی که خطر دارد و پرتگاه نفس است عبور کند
- حکایت شخصی که زن نامحرمی را به منزل می‌برد و تا به صبح به او نگاه نمی‌کند
- ۱۰۱ ناراحتی مرحوم انصاری (قده) از این جریان
- ۱۰۱ انسان باید از پرتگاه فرار کند، نه اینکه برود لبه پرتگاه بایستد
- ۱۰۲ شیطان انسان را رها نخواهد کرد
- ۱۰۲ نباید انسان برای خود امتحان پیش آورد و مجاهده کند
- ۱۰۲ فناء فی الله با تهذیب و مجاهده حاصل می‌شود
- ۱۰۳ زمین‌زدن شیطان، با توکل
- ۱۰۳ شیطان و نفس از بین نمی‌روند، باید با توکل آنها را زمین زد
- ۱۰۳ با زمین‌زدن نفس با توکل، می‌توان از مخلصین شد
- ۱۰۴ انسان تا به مقام خلوص نرسد، در مقام توکل متمکن نمی‌شود
- ۱۰۴ کسی که توکل دارد، از مکر نفس و شیطان خارج است
- ۱۰۴ محاربه با نفس، در روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

- ۱۰۴ دورکردن تمایل به دنیا، از ذهن و قلب
- ۱۰۴ لزوم ریاضت کشیدن
- ۱۰۴ «الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ»
- ۱۰۵ غیر از راه ریاضت نفس و منکوب نمودن آن، راهی وجود ندارد
- ۱۰۵ ریاضت نفس باید دائمی باشد
- ۱۰۵ ملاک ریاضت نفس و مصادیق آن
- ۱۰۵ نحوه ریاضت نفس در غذاخوردن
- مرحوم علامه (قدّه) خیلی اوقات به حسب مراقبه و مجاهده با نفس،
- ۱۰۶ غذا میل نمی نمودند
- ۱۰۶ ملاک در ریاضت نفس، مخالفت هواست
- ۱۰۶ لزوم روزه گرفتن برای وصول به درجات عالیه
- تأکید مرحوم علامه (قدّه) بر روزه پنجشنبه اوّل و آخر و چهارشنبه
- ۱۰۶ اوّل از دهه وسط هر ماه
- ۱۰۶ سالک بدون صیام و جوع نمی تواند برسد
- ۱۰۶ تأکید کتب عرفان و اخلاق بر جوع
- ۱۰۷ انسان نباید آن قدر بخوابد که از خواب اشباع شود
- ۱۰۷ مشکل بودن ریاضت نفس
- ۱۰۷ انسان باید همیشه کم سخن بگوید
- ۱۰۷ از بین بردن آرزوهای دنیوی
- ۱۰۷ مؤمن نباید آرزوی دنیوی داشته باشد
- ۱۰۸ انسان باید عمر خود را با آرزوی خدا سپری کند
- ۱۰۸ امل و آرزو، دشمن عمل است
- ۱۰۸ أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنِّي مُحَارِبٌ أَمَلِي وَ مُسْتَظِرٌّ أَجَلِي»
- ۱۰۸ آرزو انسان را در خیالات و توهمات قرار می دهد

- ۱۰۸ أمير المؤمنين عليه السلام: «أمل و آرزو، مانند سراب است»
- ۱۰۹ معنای این روایت که: «آرزوها مرگها را زود می‌رساند»
- ۱۰۹ عمر باید صرف خدا شود، نه صرف سراب
- ۱۰۹ «عمر گران‌مایه در این صرف شد، تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا»
- ۱۰۹ آرزوهای انسان تمامی ندارد
- ۱۱۰ در تحصیل روزی باید به قدر کفاف اکتفا نمود
- ۱۱۰ روایات تقسیم ساعات مؤمن، به سه بخش (ت)
- ۱۱۰ عبارت منهاج البراعة در معنای روایت (ت)
- ۱۱۱ مراد روایت، قراردادن زمان برای رفع نیازهای مادی و معنوی است (ت)
- ۱۱۱ رفع نیازهای مادی، مقدمه حصول توجه به پروردگار است (ت)
- ۱۱۱ روایت تقسیم ساعات مؤمن به چهار قسمت (ت)
- ۱۱۱ «ضِيَاعُ الْعُمْرِ بَيْنَ الْأَمَالِ وَالْمُنَى»
- ۱۱۲ خانه وسیع و مرکب راهوار، خوب است ولی نباید آرزوی انسان باشد
- ۱۱۲ شقاوت عمر سعد، به خاطر آرزو
- ۱۱۲ عمر سعد لعنة الله عليه در هوا و خیال مُلک ری بود
- ۱۱۲ پیشنهاد جنگ با امام حسین علیه السلام به عمر سعد
- ۱۱۲ مکالمه عمر سعد با عبیدالله بن زیاد
- ۱۱۳ گفتگوی یکی از دوستان پدر عمر سعد با او
- ۱۱۳ «کامل» عمر سعد را موعظه نمود
- ۱۱۵ جریان گفتگوی «کامل» و راهب درباره عمر کوتاه قاتل امام حسین علیه السلام
- عذاب قاتل امام حسین علیه السلام از عذاب فرعون و هامان شدیدتر
- ۱۱۶ خواهد بود
- سعد، پسرش عمر را از ترس اینکه کشته‌اند امام حسین علیه السلام
- ۱۱۷ باشد، از خود دور می‌کرد

- ۱۱۷ طلب عاقبت به خیری از خداوند
- ۱۱۷ کلام مرحوم علامه (قدّه) درباره شریح قاضی
- ۱۱۷ آمال و آرزوها، قلوب و چشمان قاتلان امام حسین علیه السلام را کور کرده بود
- ۱۱۸ حرف امام حسین علیه السلام حرف حقّ است، ولی عمر سعد آن را نمی شنود
- ۱۱۸ جذبه الهی امام حسین علیه السلام زُهریر عثمانی مذهب را متحوّل کرد

مجلس نود و چهارم: مراقبه و جهاد با نفس (۳)

از صفحه ۱۲۱ تا صفحه ۱۲۸

شامل مطالب:

- ۱۲۱ خسته نشدن مؤمن از محاربه با نفس خود
- ۱۲۱ مبارزه با هوای نفس
- ۱۲۱ مراد از محاربه با نفس
- ۱۲۱ هوا به معنای میل و گرایش به باطل است
- ۱۲۲ «جاهِدْ هَوَاكَ»
- ۱۲۲ برخاستن شرور، از نفس
- ۱۲۳ نباید نفس خود را تکریم کنید!
- ۱۲۳ نفس و رسیدن به کمال و تجرّد
- ۱۲۳ نفس، از مخلوقات خداست و انسان با همین نفس به کمال می رسد
- ۱۲۳ نفس مانند مرکب چموشی است که باید رام شود
- ۱۲۳ نفس از جهتی، مثل راکب است
- ۱۲۴ مالک نفس بودن هنگام غضب
- ۱۲۴ مؤمن هنگام غضب مالک نفس خود است
- ۱۲۴ نباید بیش از حد، کودک را تنبیه نمود
- ۱۲۴ تربیت طفل با پدر است

۱۲۴	أفضل بودن عفو از قصاص
۱۲۵	مؤمن در همه حال، مالک نفس خود است
۱۲۵	ریاضت نفس، حقیقت شریعت
۱۲۵	ریاضت نفس همان خودسازی است
۱۲۶	تنها راه به دست آوردن رضایت خداوند، مجاهده با نفس است
۱۲۶	نفس را باید از بین بُرد
۱۲۷	اهل تهذیب و مجاهده
۱۲۷	مراد از «صاحب تهذیب»
۱۲۸	برترین جهاد، جدا کردن نفس از لذائد دنیا است

مجلس نود و پنجم: مراقبه و جهاد با نفس (۴)

از صفحه ۱۳۱ تا صفحه ۱۴۱

شامل مطالب:

۱۳۱	محاربه و جنگ با نفس
۱۳۱	سقوط در مهالک با غفلت از نفس
۱۳۱	قطعه قطعه نمودن نفس با شمشیر توکل
۱۳۲	لزوم بینائی و متذکر بودن در برابر نفس
۱۳۲	از بین بردن آرزوها
۱۳۲	یکی از تعلقات نفس آرزو داشتن است
۱۳۲	سالک راه خدا باید ریشه آرزوها را قطع کند
۱۳۳	مؤمن نباید آرزویی جز خدا داشته باشد
۱۳۳	کار بیشتر از وظیفه، موجب روزی بیشتر نمی شود
۱۳۳	انسان باید وظیفه اش را انجام دهد و روزی را از خدا ببیند
۱۳۴	نیت الهی، در تمامی امور

- ۱۳۴ مؤمن همهٔ امورش برای خداست
- ۱۳۴ نباید غذاخوردن برای التذاذ باشد
- ۱۳۴ کسی که خدا ندارد زندگی اش پوچ است
- ۱۳۴ کسی که خدا دارد هر آن او با قبل فرق می‌کند
- ۱۳۵ اگر خدا در زندگی نباشد، همهٔ زندگی تکرار مکررات است
- ۱۳۵ «طَوَّبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ»
- ۱۳۵ **روایتی دربارهٔ زهد در دنیا**
- ۱۳۵ «زهد، کوتاه کردن آرزوست»
- ۱۳۶ معنای سخاوت
- ۱۳۶ حقیقت سخاوت، زهد در دنیا است
- ۱۳۷ برخی از افراد به اموالشان تعلق دارند
- ۱۳۷ **حکایاتی از شیخ عبدالله پیاده**
- ۱۳۷ زهد مرحوم آقا شیخ عبدالله پیاده
- ۱۳۷ طیُّ الأرض و برخی از کرامات شیخ عبدالله پیاده
- ۱۳۸ رفاقت مرحوم آیه‌الله شیخ مرتضی حائری با ایشان
- ۱۳۸ یکسان شدن طلا و خاک برای شیخ عبدالله پیاده، پس از بیست سال مجاهده
- کلام مرحوم علامه به حاج آقا معین (ره‌ما): بدون مجاهده، طلا
- ۱۳۸ از خاک هم در نزد من پست‌تر است
- ۱۳۸ مرحوم علامه (قدّه) مجاهدهٔ عظمی نمودند
- ۱۳۸ تفاوت راه عرفان با راه خوبانی مثل مرحوم آقا شیخ عبدالله پیاده
- ۱۳۹ **تعلق‌نداشتن به دنیا**
- ۱۳۹ وقتی تعلق به دنیا از قلب کسی برخاست، از دنیا بیزار می‌گردد
- ۱۳۹ کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ یکی از اصحاب خود
- ۱۳۹ «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»

- ۱۳۹ تعلق نداشتن بچه‌ها به مال دنیا
- ۱۴۰ یکی از خصلت‌های خوب اطفال: «يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخَرَّبُونَ»
- ۱۴۰ رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلق نداشتن به مال را دوست دارند
- ۱۴۱ فضیلت دوست داشتن اطفال
- ۱۴۱ محبت و دوست داشتن اطفال، از افضل اعمال است
- ۱۴۱ فطرت بچه‌ها بر توحید است

مجلس نودوششم: زیارت حقیقی

از صفحه ۱۴۵ تا صفحه ۱۶۶

شامل مطالب:

- ۱۴۵ تشرّف به عتبات و زیارت برای دوستان
- ۱۴۶ دوستانی که مشرّف نشده‌اند در ثواب زیارت بالسّویّه شریک‌اند
- ۱۴۶ توضیح کلام مرحوم حدّاد به یکی از افرادی که زیاد به زیارت می‌رفت
- ۱۴۷ عبارت کتاب روح‌مجرّد: «پس کی به سوی خدا می‌روی؟!»
- ۱۴۷ سفرهای متعدّد این شخص به حجّ و عمره و عتبات
- ۱۴۷ روایتی درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السّلام
- ۱۴۸ «لَوْ زُرْتَهُ لَكَ أَفْضَلُ لَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ»
- ۱۴۸ بیشتر بودن فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السّلام از حجّ بیت‌الله
- چرا وجوب حج در قرآن آمده ولی زیارت امام حسین علیه‌السّلام ذکر نشده است؟
- ۱۴۹ با اینکه کف پا سزاوارتر است به مسح، ولی مسح روی پا واجب شده است
- ۱۴۹ جریان گفتگو با یکی از اهل تسنّن درباره کیفیت مسح پا
- با اینکه حرم بازارش‌تر از غیر حرم است، موقف عرفات در خارج حرم
- ۱۵۰ قرار داده شده است

- ۱۵۱ ارزش موقف عرفات؛ «الحَجُّ عَرَفَةُ»
- ۱۵۱ بیان وجوب حج در قرآن، دلالت بر افضل بودن حج از زیارت کربلا ندارد
- ۱۵۱ روایتی درباره فضیلت زمین کربلا بر زمین کعبه
- ۱۵۲ زمین کربلا دریاست و بهره کعبه از دریا به اندازه تری سوزن است!
- ۱۵۲ «وَلَوْلَا تُرْبَةُ كَرْبَلَاءَ مَا فَضَّلْتُكَ»
- ۱۵۳ روایت مرور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زمین کربلا
- ۱۵۳ «طَوَّبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ، عَلَيْكَ تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَحْيَةِ»
- ۱۵۳ نه سابقین از شهدای کربلا سبقت می گیرند و نه لاحقین به آنها می رسند
- ۱۵۴ توضیح کلام مرحوم حدّاد (قدّه)
- ۱۵۴ «پس کی به سوی خدا می روی؟»
- ۱۵۴ مرحوم علامه (قدّه): «کلام آقای حدّاد، عین حقّ و واقع است»
- ۱۵۴ بین روایات مذکور و فرمایش مرحوم حدّاد، چگونه می توان جمع نمود؟
- ۱۵۴ «رموز و لطائف و اشارات و دلالات حاج سید هاشم را کسی نفهمید...»
- ۱۵۵ سفارش به قرائت چندباره کتاب روح مجتّد
- ۱۵۵ آن شخص، دوست داشت اعمال خود را طبق عادت انجام دهد
- ۱۵۵ «نمازی که از روی عادت باشد، انسان را بالا نمی برد»
- ۱۵۵ زیارت به هرمقدار همراه با توجّه به باطن باشد، ارزش دارد
- ۱۵۶ مرحوم حدّاد می خواستند او را به مرتبه اخلاص تام برسانند
- ۱۵۶ توجّه به واقعیت و باطن عبادت و زیارت
- ۱۵۶ نباید تنها به ظاهر اکتفا نمود، عمده باطن است
- ۱۵۶ اگر انسان باطن زیارت را رها کرد، بهره لازم را زیارت نمی برد
- ۱۵۶ هیچ چیز برای سالک، ارزشمندتر از سفر به سوی خدا نیست
- ۱۵۷ ارزش سفر زیارتی به میزان نزدیک نمودن حقیقی شخص به خداست
- ۱۵۷ زیارت اگر انسان را در راه خدا تقویت نماید، ارزش دارد

- اویس قرَن در سفر خود نتوانست رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وآلہ را زیارت کند ولی بهره خود را برد ۱۵۷
- «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يَدْرُكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» ۱۵۷
- کسی بدون نماز شب، به خدا نمی‌رسد ۱۵۸
- زیارت امام حسین علیه السلام اگر توأم با نیت خالص و توجّه باشد، انسان را حرکت می‌دهد ۱۵۸
- افرادى، شبها مجالس گرمی داشتند ولی از نماز شب و تهجد می‌ماندند ۱۵۸
- این افراد حاضر نیستند در مجاهده با نفس آثاره تلخی‌ها را بچشند ۱۵۸
- سؤال یکی از این افراد از مرحوم آقای انصاری: «ممکن است مقامی که به آن رسیده‌اید، به ما هم بدهید؟» ۱۵۸
- ابتلاء و مجاهده عظیم مرحوم انصاری (قدّه) (ت) ۱۵۹
- تا مجاهده نباشد به انسان چیزی نمی‌دهند ۱۵۹
- عبارات کتاب روح مجرّد ۱۵۹
- مقصود واقعی برخی از افراد از زیارت، انس ذهنی با مُدَرَکات پیشین خود است ۱۶۰
- ضرورت سفر به سوی خداوند** ۱۶۰
- اصل و اساس، سفر به سوی خداست ۱۶۰
- هر سفری که به انسان جان دهد، دارای ارزش است ۱۶۰
- نمازی ارزشمند است که انسان را به توحید و ولایت برساند ۱۶۰
- میزان ارزش اعمال، کیفیت آنها و توحید و اخلاص است (ت) ۱۶۱
- مرحوم علامه (قدّه) به یکی از آقایان در اواخر عمرش: «الآن ولایت آقای حدّاد را قبول کن!» ۱۶۱
- نرسیدن آن شخص به مقامی که مخصوص اولیاء خداست ۱۶۲
- کلام مرحوم علامه (قدّه) در عدم إمساک مرحوم حدّاد از بیان معارف ۱۶۲

- ۱۶۳ آقای حدّاد (ره) حقیقت حجّ و روح ولایت را چشیده بود
- ۱۶۳ دعوت مرحوم حدّاد (قدّه) به معرفت نفس و یافتن خدا بود
- ۱۶۳ انسان در خانه‌اش هم باید در حال سفر به‌سوی خدا باشد
- ۱۶۳ روایتی درباره‌ی محبوب بودن نماز در دل شب
- ۱۶۳ نمازهای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دل شب
- ۱۶۴ صبغة‌الهی گرفتن تمام مسافرتها، در صورت معرفت نفس و یافتن خدا
- ۱۶۴ اوج افق فکری مرحوم حدّاد (قدّه)
- ۱۶۴ انس مرحوم حدّاد با اشعار حافظ و ابن‌فارض
- ۱۶۵ بهره‌بردن جویندگان سُبُل سلام از مطالب عالی روح‌معجّز
- ۱۶۵ منقلب شدن برخی افراد با خواندن کتاب روح‌معجّز
- ۱۶۵ سفرهای زیارتی، باید مُمدّ سفر به‌سوی خدا باشد
- ۱۶۵ باید در تمام احوال به‌سوی خدا حرکت کنیم
- ۱۶۶ «إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَ كُمْ بَدَنِي أَيَّامًا»
- ۱۶۶ شیعه‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید به جایی برود که آن حضرت رفتند
- ۱۶۶ سفر واقعی، سفر به موطن توحید است

مجلس نود و هفتم: شرح دعای امام سجّاد علیه‌السلام

از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۱۸۷

شامل مطالب:

- ۱۶۹ قسمتی از دعای بیستم صحیفه‌سجّادیه
- ۱۶۹ «وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ»
- ۱۶۹ درجات ایمان
- ۱۶۹ روایت امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی درجات ده‌گانه‌ی ایمان
- ۱۷۰ درجات ایمان مقداد و ابوذر و سلمان

- ۱۷۰ «لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ»
- ۱۷۰ دو احتمال در معنای «قَتَلَهُ»
- احتمال اول: آگاهی ابوذر از قلب سلمان باعث عدم تحمّل و ازدنیارفتن
- ۱۷۰ ابوذر می شد
- ۱۷۰ احتمال دوم: آگاهی ابوذر باعث می شد که ابوذر موجبات قتل سلمان را فراهم کند
- ۱۷۰ **رفق و مدارا با مؤمنین در درجات پائین تر**
- ۱۷۰ کسی که در درجه پائین تر است تحمّل فرد درجه بالاتر را ندارد
- ۱۷۱ «مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»
- ۱۷۱ اولیاء الهی، با عامّه مردم به مقدار فهم آنها صحبت می کنند
- ۱۷۱ کسی تحمّل فهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را ندارد
- ۱۷۱ خم شدن کمر استر حضرت، از شدّت سنگینی وحی
- ۱۷۲ عظمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم
- ۱۷۲ سؤال: وحی بر پیامبر، قرآن است و ما هم آن را می خوانیم و می فهمیم
- ۱۷۲ جواب: آنچه ما می فهمیم، ظاهر قرآن است نه حقیقت وحی!
- ۱۷۲ روایتی درباره هفت بطن داشتن قرآن
- ۱۷۲ **دسترسى نداشتن غیر مخلصین به باطن قرآن**
- ۱۷۳ فقط شیعیان مخلص به بطون قرآن رسیده اند
- ۱۷۳ سنگینی وحی، به خاطر نزول حقیقت قرآن است
- ۱۷۳ عامّه مردم حتّی ظاهر قرآن را هم به شکل صحیح و کامل إدراک نمی کنند
- ۱۷۳ کسانی که به طهارت کلیّه رسیده اند، بطون قرآن را إدراک می کنند
- ۱۷۳ جمع آوری قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۱۷۳ کلام عمر به حضرت: «احتیاجی به قرآن تو نداریم!»
- فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام به عمر، وقتی که آن قرآن را درخواست
- ۱۷۳ کرد

- ۱۷۴ «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي عِنْدِي لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»
- ۱۷۴ مراد از طهارت، فقط طهارت ظاهریه نیست
- ۱۷۴ معنای «مُطَهَّرُونَ» در کلام حضرت
- ۱۷۴ قرآن بسته شده را هیچ کس تا زمان ظهور باز نمی کند
- ۱۷۵ امام زمان علیه السلام، آن قرآن را تعلیم داده و طبق آن عمل می شود
- ۱۷۵ توضیح فقرات دعای امام سجاد علیه السلام
- ۱۷۵ «و اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ»
- ۱۷۵ «أَتَمِّمَ لَنَا نُورَنَا» یعنی: ما را به منبع نور و لقاء خود برسان!
- ۱۷۶ خداوند! کاری کن هیچ ذره ای از غیر تو در عمل من نباشد!
- ۱۷۶ **آلوده بودن اعمال ما**
- ۱۷۶ إخلاص أمير المؤمنين عليه السلام در أعمال ما پیدا نخواهد شد
- ۱۷۶ خداوند همین نماز دست و پا شکسته ما را به لطف خود قبول می کند
- ما گرچه توان إخلاص کامل نداریم، ولی باید سعی و تلاش خود را
- ۱۷۷ انجام دهیم
- ۱۷۷ معلّم، از بچه کلاس اول، مشق کلاس سوم را نمی خواهد
- وقتی انسان به أعمال گذشته خود نگاه می کند، می بیند عمرش را تلف
- ۱۷۷ کرده است
- ۱۷۷ انسان باید سعی کند در هر مرحله ای، إخلاص داشته باشد
- ۱۷۸ درجات عمل، به حسب مراتب إخلاص و مراعات آداب
- ۱۷۸ «و اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»
- ۱۷۸ **فساد امور، با غفلت از یاد خدا**
- ۱۷۸ چقدر عمر، تضییع شده و به غفلت گذشته است؟
- ۱۷۸ ایام ذکر ما نسبت به ایام غفلت ما خیلی کم است
- ۱۷۹ «يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ»

- ۱۷۹ «و اَكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاِهْتِمَامُ بِهِ»
- ۱۷۹ مضامین این دعاها را انسان باید از صمیم قلب از خدا طلب کند
- ۱۷۹ درخواست کفایت اموری که انسان را به خود مشغول می نماید
- ۱۷۹ خدایا! آیام مرا برای چیزهایی که مرا برای آن خلق کردی، فارغ گردان!
- ۱۸۰ **معرفت پروردگار، هدف نهائی خلقت**
- ۱۸۰ خداوند ما را برای معرفت خود خلق کرده است
- ۱۸۰ «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ»
- ۱۸۰ هیچ چیز بزرگتر و شریف تر از معرفت خدا نیست
- ۱۸۰ روایت امام صادق علیه السلام درباره فضیلت معرفت خداوند
- ۱۸۰ مجالس خصوصی سؤال و جواب با مرحوم علامه طباطبائی (قدّه)
- ۱۸۱ آیا مسأله توحید آن قدر اهمیت دارد که انسان عمر خود را در آن صرف کند؟
- جواب علامه طباطبائی (ره): می ارزد که انسان تمام عمر خود را در
- ۱۸۱ توحید بگذراند
- ۱۸۱ خدایا! توجّه فقط به خودت باشد!
- ۱۸۱ **حفظ توجّه و خشوع، در زیارت**
- مرحوم علامه (قدّه): «با پای پیاده و با خشوع و حضور قلب به حرم
- ۱۸۱ مشرف شوید!»
- ۱۸۲ تقدّم مرحوم علامه (قدّه) به پیاده مشرف شدن به حرم امام رضا علیه السلام
- ۱۸۲ سفارش به انجام غسل زیارت
- ۱۸۲ **حکایت عمران بن شاهین و عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام**
- ۱۸۲ عمران بن شاهین از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام بود
- ۱۸۲ او از شرّ عضدالدوله به نجف رفت و به حضرت متوسّل شد
- ۱۸۲ جریان خواب دیدن او و کیفیت ملاقات با عضدالدوله در حرم
- ۱۸۳ صحبت عمران بن شاهین با عضدالدوله، و آزادی او

- ۱۸۳ أمير المؤمنين عضدالدوله را با اسم «فناخسرو» یاد کردند که احدى از آن مطلع نبود
- ۱۸۴ عضدالدوله، عمران بن شاهين را وزير خود کرد
- پياده رفتن عمران بن شاهين با سر برهنه از كوفه به زيارت أميرالمؤمنين
- ۱۸۴ عليه السلام
- ۱۸۴ أميرالمؤمنين عليه السلام به خواب خادم بقعه خود آمد
- ۱۸۴ «در حرم را برای وليّ ما و دوست ما عمران بن شاهين باز كن!»
- ۱۸۵ رواق عمران بن شاهين در حرم أميرالمؤمنين عليه السلام
- ۱۸۵ لزوم ادب و احترام ائمه عليهم السلام در زيارتشان
- ۱۸۵ ايشان زائران خود را می بينند
- ۱۸۶ رعایت توجّه و جمعيت خاطر
- ۱۸۶ مرحوم علامه (قدّه): «در راه حرم به اين طرف و آن طرف نگاه نکنيد!»
- ۱۸۶ لزوم تحصيل توجّه و جمعيت خاطر در جلسه عصر جمعه
- ۱۸۶ «ز دست ديده و دل هر دو فرياد»
- ۱۸۶ مؤمن بايد دنبال اصلاح نفس خود باشد
- ۱۸۶ «هر كه در خانه اش صنم دارد، گر نيايد برون چه غم دارد»
- ۱۸۷ «اللّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي»
- ۱۸۷ عمده اين است كه انسان خود را بشناسد
- ۱۸۷ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

مجلس نود و هشتم: میدان ندادن به نفس

از صفحه ۱۹۱ تا صفحه ۲۰۵

شامل مطالب:

- ۱۹۱ روايتی از أميرالمؤمنين عليه السلام: «و لا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ»
- ۱۹۱ دستورالعملی برای سالکان راه خدا

- ۱۹۱ «به نفس خود اجازه ندهید هرکاری انجام دهد»
- ۱۹۲ **لزوم دقت در تربیت فرزند**
- ۱۹۲ انسان باید از نفس خود مانند فرزندش مراقبت نماید
- برخی از دوستان که بچه‌های خود را آزاد می‌گذاشتند، به مشکلات مهمی
- ۱۹۲ دچار شدند
- ۱۹۲ دست به دامن مرحوم حدّاد شدن او برای رفع مشکل فرزند
- ۱۹۲ کیفیت ختم «أَمَّنْ يُجِيبُ» توسط آقای حدّاد و مرحوم علامه و رفقا
- ۱۹۲ فرزند را باید تربیت و ادب نمود
- ۱۹۳ دعوائی که پدر می‌کند، عین لطف و مرحمت است
- ۱۹۳ فرزند تا وقتی که مانند نهال است باید صاف شود
- ۱۹۳ خلوص و پاکی آقای همایونی (ره)
- ۱۹۳ سؤال آقای همایونی از مرحوم انصاری (ره) درباره تنبیه کردن شاگردان خود
- ۱۹۳ نمونه‌ای از تأثیر تنبیه ایشان، در شاگردان
- ۱۹۳ سرهنگی که چهل سال قبل، از آقای همایونی سیلی خورده بود
- ۱۹۴ **مبارزه با نفس**
- ۱۹۴ نفس انسان آزادی طلب است
- ۱۹۴ مرد حق، غیر از رضای خدا مدنظرش نیست
- ۱۹۴ مکاربودن شیطان
- ۱۹۴ شیطان، فقط سراغ مخلصین نمی‌آید
- ۱۹۵ «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ»
- ۱۹۵ کیفیت غلبه کشتی‌گیر بر حریف خود
- ۱۹۵ هرکس زودتر فن اجرا کند و قوی‌تر باشد، حریف را به زمین می‌زند
- ۱۹۵ نباید به شیطان مجال داد که در خانه انسان لانه درست کند
- ۱۹۶ **بستن راه نفوذ شیطان**

- آداب استحبابی نوشیدن آب ۱۹۶
- استحباب گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قبل از خوردن هریک از انواع غذاها ۱۹۶
- علّت تأکید بر گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قبل از هر کاری ۱۹۷
- «وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ عَلَى عَقْلِ سَبِيلًا» ۱۹۷
- باید راه شیطان را بست ۱۹۷
- چگونگی گول خوردن شریح قاضی و عمر سعد از شیطان ۱۹۸
- کلام مرحوم علامه (قدّه) درباره شریح قاضی و عمر سعد ۱۹۸
- شریح قاضی و عمر سعد، خیلی ظاهرالصلاح بوده و موقعیت چشم‌گیری داشتند ۱۹۸
- مهلت خواستن عمر سعد در مقابل پیشنهاد عبیدالله بن زیاد ۱۹۸
- تردد عمر سعد و راه دادن به شیطان ۱۹۸
- جنایات عمر سعد در کربلا ۱۹۸
- عمر سعد، جلالت و عظمت قدر امام حسین علیه السلام را می‌دانست ۱۹۸
- عمر سعد از لشکر عبیدالله با تعبیر «خَيْلَ اللَّهِ» یاد کرد ۱۹۹
- در شب عاشورا، سیدالشهداء علیه السلام خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند؛ «شما به من ملحق خواهید شد!» ۱۹۹
- سیلی زدن حضرت زینب سلام الله علیها به صورت خود ۱۹۹
- گفتار حضرت امام حسین با حضرت زینب سلام الله علیهما ۱۹۹
- انسان در اثر متابعت از نفس مصداق آیه «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» می‌شود ۱۹۹
- اگر جلوی شیطان را باز گذاشتید، سرمایه شما را به تاراج می‌برد ۲۰۰
- بستن راه شیطان، با ایمان و توکل بر خداوند ۲۰۰
- کلام امیرالمؤمنین علیه السلام: «اصلاً به نفس خود مجال و فرصت ندهید!» ۲۰۰
- اهمّیت مراقبه در قول و فعل ۲۰۰
- باید رضای خدا را مقدّم نمود، نه میل خود را ۲۰۰

- ۲۰۱ عمر سعد می‌داند لشکرش «خَيْلُ الشَّيْطَان» است
- ۲۰۱ تسویل شیطان و بشارت بهشت دادن عمر سعد به لشکر خود
- ۲۰۱ **گول خوردن برخی از اهل علم، در زمان پهلوی**
- ۲۰۱ برداشتن عمامه‌ها و کراوات زدن برخی در زمان پهلوی، به‌خاطر پول و قضاوت
- ۲۰۱ صد برابر شهریه طلاب، برای منصب قضا پول می‌دادند!
- ۲۰۱ طلاب، با قناعت و شرافت‌مندانه زندگی می‌کنند
- طلبه‌ای که در مضیقه است اگر ایمان محکمی نداشته باشد، ایمان خود را
- ۲۰۱ از دست می‌دهد
- شیخ فضل‌الله نوری (ره) به‌خاطر ایمانش بالای چوبه دار رفت، ولی زیر
- ۲۰۲ بیرق روس نرفت
- مرحوم علامه (قدّه): همین الآن هم شریح قاضی‌ها و عمرسعد‌ها،
- ۲۰۲ وجود دارند
- ۲۰۲ نفس، اگر طریق حق را انتخاب نکنند، با شریح قاضی تفاوتی ندارد
- ۲۰۲ **تبعیت زهیر از حق**
- ۲۰۲ «زهیر» از خداوند رحمن تبعیت کرد
- ۲۰۲ جریان گفتگوی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام با عمر سعد
- ۲۰۲ نصیحت کردن لشکر عمر سعد، توسط جناب «حبیب»
- ۲۰۳ اعتراض و بدگویی «عروه» در مقابل حبیب
- ۲۰۳ دفاع زهیر از حبیب
- ۲۰۳ جواب زهیر از سؤال عروه
- زهیر، عثمانی‌مذهب بود ولی با حسن اختیار از بهترین افراد لشکر
- ۲۰۳ امام حسین علیه‌السلام شد
- ۲۰۳ ندای امام حسین علیه‌السلام به اصحاب شهید خود
- ۲۰۳ «ما لی اُنادیکُم فلا تُجیبون؟!»

- زهیر جلوی نفس را گرفت و خود را وارد بهشت امام حسین علیه السلام نمود ۲۰۳
- مقام بلند اصحاب سید الشهداء علیه السلام ۲۰۴
- خطاب «بأبی اُنْتُمْ و اُمّی» به اصحاب سید الشهداء علیه السلام ۲۰۴
- با اطاعت پروردگار و امان ندادن به شیطان، سعادت دنیا و آخرت نصیب زهیر شد ۲۰۴
- زیارت اصحاب با عبارت: «یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ» ۲۰۴
- روایت: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ» ۲۰۵
- «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِینَا نَصِيبًا» ۲۰۵

مجلس نودونهم: معیت مُحَبِّ و محبوب (۱)

از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۲۰

شامل مطالب:

- امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ» ۲۰۹
- احوال حارث اُغور همدانی (ت) ۲۰۹
- جریان شکّی که برای حارث پیدا شده بود (ت) ۲۰۹
- عکس العمل حارث، بعد از برطرف شدن شکّ او (ت) ۲۱۰
- حضرت سه بار این فرمایش را تکرار فرمودند که دلالت بر حتمی بودن معیت می کند ۲۱۰
- انسان هر که را دوست داشته باشد، با اوست ۲۱۰
- ضرورت و روش به دست آوردن عشق و محبت خداوند ۲۱۰
- توصیه مرحوم علامه (قدّه) نسبت به عشق و محبت خدا ۲۱۰
- «سری که عشق ندارد، کدوی بی بار است» ۲۱۰
- باید محبت خدا را تحصیل نمود و عشق خدا را در دل آورد ۲۱۰

- ۲۱۰ با مجاهده و مراقبه باید محبت خدا را صید کرد
- برخی که خدمت مرحوم انصاری و مرحوم حدّاد (رهما) رسیده بودند
- ۲۱۱ می‌پرسیدند: چرا محبت خدا در دل ما نمی‌آید؟! مراقبه‌نداشتن و انجام‌دادن دستورات به شکل کامل، علّت حرکت‌نمودن در سیر و سلوک است
- ۲۱۱ امکان ندارد کسی مراقبه داشته باشد و محبت خدا در دلش وارد نشود
- خداوند فرمود: «کسی که یک وجب به طرف من بیاید، من یک ذراع به طرف او می‌آیم»
- ۲۱۱ باید به هر مشقّتی هم که شده، عاشق خدا شد
- ۲۱۲ جامعیت مرحوم فیض کاشانی (ره) در معقول و منقول
- ۲۱۲ با عمل به کتب اخلاق نمی‌توان ریشه صفات رذیله را خشکاند
- ۲۱۲ تنها راه ازبین‌بردن ریشه معصیت، محبت خداست
- ۲۱۲ دردل آوردن محبت خدا، قبل از خواب و بعد از بیداری
- ۲۱۲ استحباب سجده شکر بعد از بیدارشدن؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي...»
- ۲۱۲ تا محبت خدا نیاید کار درست نمی‌شود
- ۲۱۳ نمازی که با عشق خدا خوانده شود، انسان را حرکت می‌دهد
- ۲۱۳ عبادت و غیر عبادت، با عشق خدا
- ۲۱۳ فرق عبادت با اشتیاق و عشق، و عبادت بدون آن
- ۲۱۳ حتّی خرید و فروش هم باید با عشق خدا باشد
- ۲۱۳ روح انسان در بازار کدر می‌شود
- ۲۱۳ مرحوم حدّاد (قدّه): «از خدا بخر و به خدا بفروش!»
- ۲۱۴ در تمام احوال باید خدا در وجود انسان حاکم باشد
- ۲۱۴ أمير المؤمنين عليه السلام: «بدنم همسایه شما بود و روحم با شما نبود»
- ۲۱۴ قضاوت أمير المؤمنين در «دکّة القضاء» مسجد کوفه

- ۲۱۴ سالک باید تمام حقوقی را که بر اوست ادا کند
- ۲۱۴ دل را فقط باید به خدا داد
- ۲۱۵ «هرچیز که در جستن آنی، آنی»
- ۲۱۵ **مراقبه و حفظ حالت توجّه**
- گفتگوی اصحاب رسول خدا با آن حضرت، دربارهٔ اینکه وقتی از نزد
- ۲۱۵ شما می‌رویم، تعلّقات دنیا برمی‌گردد
- رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «اگر حال خود را حفظ کنید، ملائکه
- ۲۱۵ با شما مصافحه می‌نمایند»
- سفرارش مرحوم علامه (قدّه) به حفظ توجّه خود، بعد از خروج از جلسه
- ۲۱۶ **ارزش عالم عارف**
- نباید همّ و غمّ اهل علم فقط درس باشد؛ درس را به خاطر خدا بخوانند
- ۲۱۶ نباید به فقه و اصول نگاه استقلال‌ی داشت
- سؤال از مرحوم علامه (قدّه): آیا سالک باید حتماً عالم باشد تا به
- ۲۱۶ توحید برسد؟
- ۲۱۷ درس را باید به خاطر وظیفه و امر شارع مقدّس خواند
- ۲۱۷ درس وسیله است؛ مقصود بالذات نیست
- ۲۱۷ عالم عارف، با سعهٔ خود عالم را تکان می‌دهد
- ۲۱۷ اگر علم با تقوی و عشق به خدا توأم باشد نور است
- ۲۱۷ وجه قلب انسان باید به سوی خدا باشد
- ۲۱۷ **لزوم استغفار از غفلت‌ها**
- ۲۱۷ هر مقدار غفلت برای انسان حاصل شود، به همان مقدار از راه می‌ماند
- ۲۱۸ کلام آیه‌الله بهاری (ره) دربارهٔ کسی که در معرفت پروردگار کوتاهی کرده است
- فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دربارهٔ استغفار خود: «إِنَّهُ
- ۲۱۸ لَيُغَاثُ عَلَى قَلْبِي...»

- ۲۱۸ پوشش قلب حضرت، از باب ضرورت توجّه به عالم طبع است
- ۲۱۹ ضرورت استغفار برای همه
- ۲۱۹ غنیمت شمردن عمر و کارکردن در راه خدا
- ۲۱۹ قلب را باید با محبت خدا و مجاهده و مراقبه زنده نگه داشت
- مرحوم علامه (قدّه): مردم برای دنیای خود چقدر زحمت می‌کشند ولی
- ۲۱۹ برای راه خدا خود را به زحمت نمی‌اندازند
- ۲۲۰ کسی که برای دنیا زحمت می‌کشد همیشه در اضطراب است
- ۲۲۰ شور و شوق مرحوم علامه (قدّه) از عشق خدا، در اوج خستگی ایشان
- ۲۲۰ «به می سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید»

مجلس صدم: معیت مُحبّ و محبوب (۲)

از صفحه ۲۲۳ تا صفحه ۲۳۸

شامل مطالب:

- ۲۲۳ فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در کلام خود حضرت
- ۲۲۴ سپرده شدن هزار کلید خزائن الهی به حضرت
- امداد الهی به حضرت امیرالمؤمنین و خلفای آن حضرت علیهم‌السلام،
- ۲۲۴ به وسیله شب قدر
- شناختن امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگام مرگ، عبور از صراط، در کنار
- ۲۲۴ حوض و هنگام مقاسمه
- ۲۲۵ قسمت نمودن آتش جهنّم به دست آن حضرت
- ۲۲۵ «خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ! قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ»
- ۲۲۵ امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوشه‌ای از فضائل خود را بیان فرمودند
- ۲۲۵ هرکسی تحمّل شنیدن تمامی فضائل آن حضرت را ندارد
- ۲۲۵ ازدنیارفتن «همّام» پس از شنیدن صفات متّقین

- ۲۲۶ حضرت سه بار به حارث فرمودند: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ، وَلَكَ مَا اكْتَسَبْتَ»
- ۲۲۶ اثر محبّت
- ۲۲۶ انسان با همّتش پرواز می کند
- ۲۲۶ محبّت برای انسان، حکم بال را دارد
- ۲۲۶ انسان اگر محبّت نداشته باشد نمی تواند به سوی محبوب خود سیر کند
- ۲۲۷ به هر چیزی انسان محبّت داشته باشد، به سوی همان می رود
- ۲۲۷ محبّت حضرت یعقوب به حضرت یوسف
- ۲۲۷ چشمان حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف، از گریه سفید شد
- ۲۲۷ گفتگوی جبرئیل با حضرت یعقوب درباره مبالغه در یاد یوسف
- ۲۲۷ لرزیدن و بیهوش شدن حضرت یعقوب
- ۲۲۸ «اگر به فراق آن یکی مبتلاگردی که آن را بدل نیست، چه چاره کنی؟» (ت)
- ۲۲۸ «هیچ غم آن نمی خوری که تا به وی مشغولی، از ما بازمانده ای؟» (ت)
- ۲۲۸ تفاوت مراتب توجه انبیا به پروردگار (ت)
- ۲۲۹ علّت عتاب خداوند بر حضرت یعقوب (ت)
- ۲۲۹ محبّت انبیا به فرزندان شان در طول محبّت پروردگار بوده است
- ۲۲۹ قلب حضرت یعقوب از محبّت آن جمال مطلق مملوّ بوده است
- ۲۲۹ همه جمالها از خداوند است، لذا اوست که حقیقه شایسته محبّت است
- ۲۲۹ محبّت حضرت شعیب به خداوند
- ۲۲۹ گریه های حضرت شعیب در فراق خداوند و سه بار نابیناشدن ایشان
- ۲۳۰ حضرت شعیب: «محبّت تو بر دلم گره خورده و نمی توانم تحمّل کنم»
- ۲۳۰ خداوند، کلیم خود را خادم حضرت شعیب قرار داد
- ۲۳۰ عبادات و ریاضات مرحوم علامه (قدّه)
- ۲۳۰ ساختن اطاقی در پشت بام منزل احمديه، برای خلوت با خدا
- ۲۳۱ اذکار طولانی ایشان در آن اطاق

- ۲۳۱ نماز شبهای مفصل و روزه‌های مستمر و انفاقات مرحوم علامه (قده)
- ۲۳۱ مرحوم علامه (قده): «ما دنیا و آخرت را به اهلش واگذار کردیم»
- کلام حضرت علامه (ره) در معادشناسی درباره محبت خالص به
- ۲۳۱ چهارده معصوم علیهم السلام
- ۲۳۲ ایشان عبادات را فقط برای خدا انجام می‌دادند
- ۲۳۲ محبت به اهل بیت علیهم السلام به جهت باب الله بودن ایشان است
- ۲۳۲ «زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین»
- ۲۳۲ در مقام عمل معلوم می‌شود هرکس چقدر جلو می‌رود
- ۲۳۲ معنای «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ»
- ۲۳۳ محبت، فقط به خدا
- ۲۳۳ قدر و منزلت انسان، به قدر و منزلت محبوب انسان است
- ۲۳۳ محبت خدا، عظمت نفس انسان را می‌رساند که فقط او را دوست دارد
- ۲۳۳ فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ»
- ۲۳۳ نفسی که دنیا در چشمانش کوچک و خدا بزرگ باشد نفسی بزرگ است
- ۲۳۳ «دِه بُوَد آن نه دل که اندر وی، گاو و خر باشد و ضیاع و عِقار»
- ۲۳۴ دلی که تعلقش به باغ و ماشین و ... باشد، دِه است!
- ۲۳۴ حکایتی از یکی از رفقای مؤمن مسجدی
- ۲۳۴ مرحوم علامه (قده): مؤمن نباید از خرید منزل خیلی مسرور باشد!
- ۲۳۴ مؤمن باید به فکر خدا باشد
- ۲۳۴ منزل بخر و در آن ساکن شو، ولی دل باید به سراغ خدا برود
- ۲۳۴ ارزش مُکتسبات انسان
- ۲۳۴ عِلَّتْ ذِکْرُ جَمَلَةٍ: «وَلَاکَ مَا اُکْتَسَبَتْ» در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۵ کسانی که با خدا هستند، به حسب مکتسباتشان مراتبی دارند
- ۲۳۵ بیان مثالی برای توضیح «بهره‌بردن به اندازه توانائی‌ها»

- ۲۳۶ هرچقدر با عشق و محبت خدا زحمت کشیدی، واجد آن می شوی
- ۲۳۶ سفارش مرحوم قاضی (قده) به طلاب علوم دینی
- ۲۳۶ اصل، فناء فی الله و بعد، بقاء بالله است
- ۲۳۶ فرق عالم و غیرعالم در عالم بقاء
- ۲۳۶ عشق شدید و توحید خالص مرحوم علامه (قده)
- ۲۳۶ مرحوم علامه (قده) توجه و قصد و غرضشان در دنیا، فقط خدا بود
- ۲۳۶ توغل ایشان در توحید و بازماندن از تدبیر عالم طبع
- برخی از حالات مرحوم علامه (قده) که کاشف از عشق شدید ایشان بود
- ۲۳۷
- ۲۳۷ برخی اوقات فراموش می کردند عمامه بر سرشان بگذارند
- مرحوم علامه (قده): اگر هرچند وقت یکبار مرحوم حداد را نبینم، می میرم!
- ۲۳۷ «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حُبَّكَ، وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ»

مجلس صدویکم: کیفیت توجه به خداوند

از صفحه ۲۴۱ تا صفحه ۲۵۰

شامل مطالب:

- ۲۴۱ در هنگام ذکر به چه چیزی باید توجه نمود؟
- ۲۴۱ توجه استقلالی، فقط به خداوند
- ۲۴۱ توجه انسان در حال ذکر، فقط باید به پروردگار باشد
- ۲۴۱ توجه به ذکر باید آلی بوده و توجه به خداوند استقلالی باشد
- ۲۴۲ حکم تفکر در أسماء و صفات و ذات خداوند
- ۲۴۲ آیا خداوند تصوّرشدنی است؟!
- ۲۴۲ تفکر در أسماء الهی هیچ اشکالی ندارد

- ۲۴۲ نهی روایات، از تفکر در ذات پروردگار
- ۲۴۳ خداوند مطلق است و آنچه تصوّر شده، محدود است
- ۲۴۳ تعقل ذات خداوند ممکن نیست
- ۲۴۳ «یا مَنْ دَلَّ عَلَی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»
- ۲۴۳ هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بشناسد، فقط خودش خودش را می‌شناسد
- ۲۴۴ **خداوند، موجودی غیرمحدود**
- ۲۴۴ «إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ»
- ۲۴۵ اشکال برخی از مخالفان عرفان؛ إطلاق «موجود» بر خدا و غیرخدا
- ۲۴۵ وجود خداوند از همه، أشرف و أعلی و أقوى است
- ۲۴۵ **شناخت خدا، با فناء در ذات الهی**
- ۲۴۵ تنظیم به درک خورشید
- ۲۴۵ مادامی‌که خدا از دور نگاه می‌شود، خدائی ساختگی و تخیلی است
- ۲۴۵ انسان خدا را موقعی می‌شناسد که تمام وجودش ذوب و فانی شود
- چگونگی توجّه به خدا در حال نماز و ذکر با توجّه به ذات بسیطی که
- ۲۴۶ غیب مطلق است
- ۲۴۶ «ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم»
- ۲۴۶ کسانی که رسیده‌اند، خداوند را کما هو حقّه تنزیه می‌کنند
- ۲۴۶ **اقسام عبادت خداوند**
- ۲۴۷ خدای واقعی در توهم انسان نمی‌آید
- ۲۴۷ کسی که اسامی خدا را عبادت کند، کافر شده است
- ۲۴۷ عبادت اسم و معنی، شرک است
- ۲۴۷ عبادت نوع چهارم، عبادت اصحاب أمير المؤمنين علیه السلام است
- ۲۴۸ عبادت ذات خدا که اُسماء و صفاتی دارد
- ۲۴۸ لحاظ اُسماء، طریق برای لحاظ ذات خداوند است

۲۴۸	أسمائی دارد)	فرق عبادت قسم سوم (عبادت خدا و أسماء) و چهارم (عبادت خدائی که
۲۴۹	أسماء و صفات فانی در خداوند هستند	
۲۴۹	عبادت مؤمنین واقعی	
۲۴۹	محدود نمودن خداوند	
۲۴۹	نباید خدا را در ذهن و توهم محدود کرد	
۲۴۹	توجه باید به موجودی باشد که حد بردار نیست	
۲۵۰	توجه به خدائی که تمام موجودات را خلق نموده است	
۲۵۰	در نظر گرفتن موجود مطلق مطلق	

مجلس صدودوم: توحید و جمعیت خاطر

از صفحه ۲۵۳ تا صفحه ۲۶۰

شامل مطالب:

۲۵۳	زندگی با توحید	
۲۵۳	أمیر المؤمنین علیه السلام: «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ»	
۲۵۳	به واسطه توحید، نفس آدمی زنده می شود	
۲۵۳	کسی که موحد نیست، اگرچه زندگی می کند ولی نفس او مُرده است	
۲۵۴	سؤال از امام صادق علیه السلام: «آب چه طعمی دارد؟»	
۲۵۴	عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تحمّل افراد مُرده و نجس	
۲۵۴	آن حضرت بار تمام خلایق را تا روز قیامت به دوش می کشد	
۲۵۵	«إِلَهِي... مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ»	
۲۵۵	شیرینی توحید از همه شیرینی ها، شیرین تر است	
۲۵۵	توحید باشد، همه چیز هست!	
۲۵۵	کلام مرحوم علامه (قدّه) در وقتی که نان خشک و پنیر میل می کردند	

- ۲۵۵ «کسی که خدا را داشته باشد، کیف عالم را دارد!»
- کسی که خدا را نداشته باشد، بهترین لباسها و غذاها را هم داشته باشد،
- ۲۵۵ هیچ ندارد
- ۲۵۵ «یا نَعِیمِی وَ جَنَّتِی، وَ یا دُنْیایَ وَ اٰخِرَتِی»
- ۲۵۶ به دست آوردن توحید، با جمعیت خاطر
- ۲۵۶ همه موجودات را مندرک در خدا دیدن، توحید است
- ۲۵۶ توحید، با ریاضت و جمعیت خاطر به دست می آید
- ۲۵۶ «از فکر تفرقه باز آئی تا شوی مجموع»
- ۲۵۶ تعطیل نمودن جلسه عصر جمعه، به خاطر نبودن جمعیت خاطر
- ۲۵۶ افسار نفس باید دست شما باشد
- ۲۵۶ هر چه دارید بیرون جلسه بگذارید و وارد شوید!
- ۲۵۶ با افکار مختلف وارد جلسه نشوید!
- ۲۵۷ در نماز و ذکر نیز اجتماع خاطر لازم است
- ۲۵۷ ثواب نماز با حضور قلب
- ۲۵۷ توحید عزیز است، به هر نحوی شده باید آن را در آغوش گرفت
- ۲۵۷ «جناب عشق بلند است، همّتی حافظ»
- ۲۵۷ بیداری شب و ریاضت لازم است
- ۲۵۷ منظور از ریاضت
- ۲۵۷ هر چه دور انسان شلوغ تر باشد، جمعیت خاطر مشکل تر است
- ۲۵۷ انسان باید رابطه خود با عالم خارج را محدود کند
- ۲۵۸ حفظ جمعیت خاطر، در عین حضور در اجتماع
- سؤال: انسان باید اجتماعی باشد و با دیگران ارتباط داشته باشد، پیامبر
- ۲۵۸ هم چنین بودند
- ۲۵۸ ارتباط پیامبر با مردم هم عین توحید بود

- ۲۵۸ اشتغال پیامبر با مردم، حالت تفرقه ایجاد نمی‌کرد
- ۲۵۸ ما ناقصیم و باید ساعت خلوتمان در جای خود محفوظ باشد
- اگر مجبور به فعالیت در جامعه هستیم باید به همان تناسب، ساعت خلوت بیشتر شود
- ۲۵۸ سفارش یکی از اهل علم به بازنمودن در خانه بر روی افراد، تا تنوعی حاصل شود
- ۲۵۸ انسان باید اجتماعی باشد ولی نباید به غفلت دچار گردد
- تعطیل نمودن دید و بازدیدها، به جهت اشتغال مرحوم علامه (قده) به تألیفات
- ۲۵۹ دشواری بودن ارتباط با نفوس غیر مهذب، به جهت توغل در توحید
- ۲۵۹ در راه تشرف به حرم، سر خود را پائین بیندازید
- ۲۵۹ وقتی انسان چیزی را ببیند فکر او به آن مشغول می‌شود
- ۲۵۹ حفظ جمعیت خاطر، منافاتی با کار اجتماعی انسان ندارد
- ۲۵۹ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»
- ۲۶۰ یک‌ذره غفلت، آنچه کسب نموده‌اید را به باد فنا می‌دهد
- ۲۶۰ لزوم حفظ توحید، با مراقبه و جمعیت خاطر
- ۲۶۰ قرب پروردگار، لذت بخش‌ترین لذت‌هاست

۲۶۳ فهرست منابع و مصادِر

۲۶۹ فهرست تألیفات و منشورات

مقدم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حرکت به سوی پروردگار، علاوه بر توفیق و عنایت الهی و اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله، نیازمند تذکار و توجه دائمی و پرهیز از غفلت است. مراقبت از نفس و جلوگیری از ایجاد نقصان در محبت به خداوند، با استفاده از موعظه و یادآوری امکان پذیر است. مجموعه ای که اینک جلد هفتم آن، تقدیم خوانندگان محترم و جویندگان حقیقت می گردد، حاصل مطالبی است که حقیر در جلسات انس و ذکر خداوند، برای دوستان و سالکان إلى الله عرض نمودم. این جلسات بیشتر حاوی نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی است که با استفاده از آیات نورانی کتاب الله، روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام و کلمات اولیاء الهی، ایراد گردیده است.

لزوم مجاهده با نفس، اجمالی از تاریخ زندگانی و صلح امام حسن مجتبی علیه السّلام، توضیح فرمایشی از آن حضرت درباره کسب آمادگی برای سفر آخرت، ضرورت و کیفیت مراقبه و جهاد با نفس،

فضیلت زیارت سیدالشهداء علیه السلام و توجّه با باطن و حقیقت زیارت، شرح دعائی از امام سجّاد علیه السلام، لزوم میدان‌دادن به نفس و مبارزه با آن، معیّت محبّ و محبوب، کیفیّت توجّه به خداوند، ارزش توحید و روش دستیابی به آن با جمعیت خاطر، اهمّ عناوین محتوای این جلد است.

این مباحث پس از بررسی مجدّد و انجام برخی اصلاحات و اضافات توسط حقیر، در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، آماده طبع شده است.

در ویرایش این جلسات، سعی شده است سبک گفتاری مطالب تغییر زیادی نکند و جلسات به ترتیب زمان برگزاری آورده شود. تکرارهایی نیز در مطالب جلسات به چشم می‌خورد که علت آن، تغییر مخاطبان و لزوم إعادة مطالب بوده است، و چون معمولاً در تکرارها نکات جدید نیز آمده و مقصود اصلی، موعظه و تذکّر بوده، برخی از این تکرارها ابقاء گردیده است.

خداوند به تمامی عاشقان لقاء حضرت معبود و مشتاقان وصال کوی دوست، توفیق عنایت فرماید تا با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی، خود را از تعلّقات عالم کثرت قطع نموده و شاهد وصال را در آغوش گیرند.

و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَ الْحَمْدُ لِلّهِ أَوَّلًا
و آخِرًا وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و أنا العبدُ الفقيرُ الرَّاجي رَحْمَةً رَبِّهِ الْغَنِيِّ
السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ صَادِقُ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

مجلس نودم

لرزم مجاہدہ بنفس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات مطیعین که از مناجات
 خمس عشره است می فرمایند:

اللَّهُمَّ أَلْهِمْنَا طَاعَتَكَ وَجَنِّبْنَا مَعْصِيَتَكَ، وَيسِّرْ لَنَا بُلُوغَ مَا نَتَمَنَّى
 مِنْ ابْتِغَاءِ رِضْوَانِكَ، وَأَحْلِلْنَا بُحْبُوحَةَ جَنَّاتِكَ، وَأَقْشَعْ عَن بَصَائِرِنَا
 سَحَابَ الْإِزْتِيَابِ وَاكْشِفْ عَن قُلُوبِنَا أَغْشِيَةَ الْمِرْيَةِ وَالْحِجَابِ، وَ
 أَزْهِقِ الْبَاطِلَ عَن ضَمَائِرِنَا، وَأَثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا، فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالْظُّنُونِ
 لَوَاقِحُ الْفِتَنِ وَمُكَدَّرَةٌ لِّصَفْوِ الْمَنَائِحِ وَالْمِنَنِ.^۱

اطاعت پروردگار و ترک گناهان

اولین چیزی که حضرت در این مناجات از خداوند طلب
 می کنند ملهم شدن به اطاعت پروردگار و تجنب از معاصی و گناهان

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷. (مناجاة المطيعين)

است؛ **اللَّهُمَّ أَهْمُنَا طَاعَتَكَ**. «خدایا! اطاعت خودت را به ما الهام کن! اطاعت خودت را به قلب ما برسان!»

گاهی خداوند متعال معنائی را به قلب بعضی از افراد الهام و إفاضه می‌کند، یعنی ایشان را آگاه می‌نماید. **أَلْهِمُنَا طَاعَتَكَ**، البتّه در اینجا ملهم شدن صرفاً به معنای آگاهی نیست، بلکه به واسطه این الهام برای انسان داعی و انگیزه پیدا شده و انسان تحریک می‌شود که دنبال این کار برود. خدایا! اطاعت خودت را این‌گونه به ما الهام کن!

و جَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ. خدایا! ما را از معاصی خودت دور بدار و نگذار که ما به سوی معصیت برویم.

این دو فقره در مقابل یکدیگر است، پس مراد از اینکه می‌فرماید: **اللَّهُمَّ أَهْمُنَا طَاعَتَكَ**، این است که در ما داعی و انگیزه اطاعت ایجاد کن، نه اینکه فقط الهام باشد.

اگرچه معنای عبارت به حسب معنای متعارف الهام این است که به قلب ما خطور بده، أمّا به قرینه عبارت بعد که می‌فرمایند: **و جَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ**. ما را از معصیت خودت دور بدار! مراد خطوری است که ما به دنبالش برویم؛ پس بنابراین الهام اطاعت یعنی ما را به طرف عبادت خود سوق بده!

اولین چیزی که امام سجّاد علیه السّلام از خدا طلب کردند همین اطاعت او و تجنّب از معصیت اوست، بازداشتن از معصیت؛ خدایا! من معصیت تو را نکنم!

از ابتدائی‌ترین مسائل سلوکی این است که انسان معصیت خدا را نکند. سالکی که معصیت خدا را بکند به درجات عالی راه پیدا نمی‌کند.

ابتدائی ترین مسأله سلوکی این است که انسان در مقام اطاعت پروردگار و ترک جمیع معاصی باشد، چه معاصی ظاهری و چه معاصی باطنی؛ این ابتدائی ترین مسأله است. این کار را که بعد بسم الله! اعمالی که شما انجام می دهید مورد قبول واقع می شود و الا مورد قبول واقع نخواهد شد. انسان زمینی را که می خواهد کشت کند اول باید آن را آماده نماید، از حشرات دور کند، از حیواناتی که مضر به گیاه است دور نماید، آماده که شد بعد بذر خود را بکارد و الا بذر ثمری نخواهد داد. دل انسان نیز همین طور است؛ اگر انسان بخواهد کشت و کار کند، در روایت داریم تا مادامی که انسان معصیت می کند عبادات او مفید فائده نخواهد بود.^۱

۱. شیخ کلینی (ره) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشَّرْطِ وَالْعَهْدِ؛ فَمَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِشَرْطِهِ وَاسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ نَالَ مَا عِنْدَهُ وَاسْتَكْمَلَ مَا وَعَدَهُ.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَى وَشَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَأَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ؛ فَقَالَ: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى. وَقَالَ: إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُ لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِنًا بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (الكافي، ج ۱، ص ۱۸۲)

همچنین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: أَصْلُ الدِّينِ الْوَرَعُ كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ وَكُنْ بِالْعَمَلِ بِالتَّقْوَى أَشَدَّ اهْتِمَامًا مِنْكَ بِالْعَمَلِ بِغَيْرِهِ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ عَمَلٌ بِالتَّقْوَى وَكَيْفَ يَقْبَلُ عَمَلٌ يُقْبَلُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَفِي الْوَحْيِ الْقَدِيمِ: الْعَمَلُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَنَاقِلِ الْمَاءِ فِي الْمُنْخُلِ. (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۶)

و نیز از ائمه علیهم السلام نقل شده است که: جَدُّوا وَاجْتَهِدُوا وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا ⇨

اگر انسان می‌خواهد این طاعتی که انجام می‌دهد مورد قبول حضرت حق واقع شود، باید کلاً از معاصی اجتناب کند؛ **المعاصی حِمَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ يَرْتَعْ حَوْلَهَا يوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا**^۱.

«معاصی و گناهان قرقگاه پروردگار هستند، کسی نباید در قرقگاه سلطان برود. اگر کسی گوسفندهای خود را در نزدیک قرقگاه بیاورد، آنجا بچرند و علف بخورند ممکن است این گوسفندان وارد قرقگاه شوند.» یعنی سالک اصلاً نباید اطراف گناه برود، وقتی که گناه خود را نشان می‌دهد، چه در ذهن و چه در خارج، از همان دور، باید خودش را کنار بکشد! اصلاً نباید اطراف گناه بگردد، چرا؟ چون چه تضمینی می‌باشد که انسان به طرف گناه برود و شیطان بر او غلبه نکند؟

مجلسی که مجلس غیبت است سالک نباید در آن مجلس بنشیند. همین‌که نشست گوینده و شنونده هردو در وزر و وبال گناه با هم شریک‌اند، و همچنین سائر گناهانی که چه‌بسا برای انسان پیش بیاید. لذا اولین خواسته حضرت سجاد علیه‌السلام این است که: **اللَّهُمَّ اَلْهِمَّنَا طَاعَتَكَ وَ جَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ**.

روایاتی در ضرورت مجاهده با نفس

انسان باید مجاهده کند؛ **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** می‌فرماید:
إِنَّ الْمُجَاهِدَ نَفْسُهُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ عَنِ مَعَاصِيهِ عِنْدَ اللَّهِ

﴿ فَلَا تَعْصُوا فَإِنَّ مَنْ يَتَّبِعْهُ لَا يَهْدُمْ وَ لَا يَرْفَعُ بِنَاوُهُ وَ إِنْ كَانَ يَسِيرًا وَ إِنْ مَنْ يَتَّبِعْهُ يَهْدُمْ يوشِكُ أَلَّا يَرْفَعُ بِنَاوُهُ. (همان‌مصدر)

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۵.

سُبْحَانَهُ بِمَنْزِلَةِ بَرِّ شَهِيدٍ.^۱ «کسی که بر طاعت خدا با نفس خود مجاهده می کند یعنی کسی که بر اطاعت پروردگار صبر می کند و معاصی خدا را ترک می کند، در نزد خداوند تبارک و تعالی به منزله شخص نیکوکاری است که به شهادت رسیده است.» شهید در راه خدا چقدر ارج و منزلت دارد؟ شخصی که در مقابل گناه واقع می شود و گناه را ترک می کند همان مقام را دارد. أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.^۲ «شجاع ترین مردم کسی است که با هوای نفس مبارزه نموده غالب شود.»

إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مُجَاهَدَةُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ.^۳ «با فضیلت ترین جهادها این است که انسان با خودش مجاهده کند.»

جَاهِدْ نَفْسَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ عَدُوَّهُ.^۴ «با نفس خودت در راه طاعت پروردگار همان طور مجاهده کن که دشمنی با دشمن خود پیکار می کند.» در چنین جنگی یک لحظه غفلت برای سقوط کافی است، چطور کسی که در معرکه می جنگد حواسش به دشمن است و اگر یک لحظه غفلت کند شمشیر دشمن به او می خورد. در میدان کشتی دیده اید که وقتی مقابل یکدیگر قرار می گیرند چگونه مراقب هم هستند؟! اگر یک غفلت کند حریف پای او را گرفته و یا دست او را می کشد و به زمین می زند، اینها چگونه مراقب یکدیگرند؟ حضرت می فرماید: با نفس خود که مجاهده می کنی همان طور مراقب

۱. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۲۳۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۵.

۳. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۲۲۳.

۴. همان مصدر، ص ۳۳۸.

باش! مثل شخصی که با دشمن در جنگ است؛ یک آن غفلت کنی
خوردی! یک آن غفلت!

وسط میدان جنگ نمی توان گفت: حالا با دوستان قدری
استراحت کنیم. نه! استراحت برای داخل سنگر است. در سنگر اگر
انسان رفع خستگی کند اشکالی ندارد، البته در صورتی که مراقب بیرون
باشد و مواظب باشد به سنگر حمله نکنند. اما وقتی که از سنگر خارج
شدی و در وسط معرکه قرار گرفتی دیگر جای تأمل نیست! جای غفلت
و خواب نیست!

جَاهِدْ نَفْسَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُجَاهِدَةَ الْعَدُوِّ عَدُوَّهُ وَ غَالِبِهَا
مُغَالِبَةَ الضِّدِّ ضِدَّهُ فَإِنَّ أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوَّى عَلَى نَفْسِهِ. «مجاهده کن و
غلبه پیدا کن بر نفس خودت، مانند غلبه بر دشمن و ضدّ خود؛ چراکه
قوی ترین مردم کسی است که در مقابل نفسش قوی باشد و بر آن غلبه
کند.»

در جای دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: كَفَاكَ فِي
مُجَاهِدَةِ نَفْسِكَ أَنْ لَا تَزَالَ أَبَدًا لَهَا مُغَالِبًا وَ عَلَى أَهْوِيَّتِهَا مُحَارِبًا.^۱
این فرمایش برای همه مؤمنین خصوصاً اهل سلوک بسیار مهم
است، دستورالعملی است که همیشه باید نصب العین باشد. حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: دائماً با نفست محاربه کن،
جنگ کن، با هواها و خواهش های نفسانی در جنگ باش! این طور نباشد
که هرچه گفت بگوئی: چشم!

كَفَاكَ فِي مُجَاهَدَةِ نَفْسِكَ أَنْ لَا تَزَالَ أَبَدًا لَهَا مُغَالِبًا؛ «لَا تَزَالَ» یعنی همیشه، و «أَبَدًا» برای تأکید است. می فرماید: «برای تو در جهاد با نفس خود همین قدر کافی است که همیشه همیشه در صدد غلبه بر نفس باشی.» و عَلَيَّ أَهْوِيَّتُهَا مُحَارِبًا. «و با هوای نفس خود جنگ نمائی.»

دائماً باید بر شما عنوان «محارب» صدق کند؛ محارب یعنی کسی که در جنگ است. همیشه باید با هوای نفس خودت در جنگ باشی، سلاح و شمشیر در دستت باشد و هوا و میل نفس که می آید گردنش را بزنی.

این باید برنامه سلوکی انسان باشد؛ اگر یک جائی انسان غفلت کند و گردن هوای نفس را نزند، بر انسان غلبه پیدا می کند. وقتی انسان از نفس عبور کند کار او مقداری راحت می شود اما تا مادامی که انسان از نفس عبور نکرده و این نفس را مقهور خود نساخته است باید همیشه این شمشیر یا تازیانه دستش باشد و بر سر نفس بزند تا این نفس آرام گیرد و الا بر انسان غلبه پیدا می کند که در این صورت جای انسان در آتش است؛ آتشی که هیچ مفزعی از آن نیست.

فرمود: الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ عَاقِلٌ.^۱ «مؤمن زیرک و عاقل است و گول نمی خورد.» کَیْس یعنی زیرک و باهوش و تیزفهم، برخلاف کودن. از آن طرف هم فرمودند: إِنَّمَا الْكَيْسُ الْكَيْسُ الْآخِرَةُ.^۲ «کَیْس و زیرک واقعی،

۱. همان مصدر، ص ۴۴.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۵۷.

کیس آخرت است.» هیچ وقت آخرت را به دنیا نمی فروشد و گناه نمی کند. کسی که گناه می کند آخرت را به دنیا فروخته است.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **الْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ**^۱. بسیار تعبیر عالی و جالبی است! «معصیت همت افراد پلید است.» معصیت در جائی که پلیدی است تحقق پیدا می کند. قلبی که طاهر است دنبال معصیت نمی رود! قلبی که طهارت فعلیه داشته یا طهارت شائیه دارد یعنی در مقام وصول به طهارت است و گناهان را ترک کرده و در مقام عبادت پروردگار می باشد، در هر دو صورت این قلب دنبال معصیت خدا نمی رود. همان طور که همت مؤمن طهارت و کسب یقین و تطهیر قلب و تهذیب نفس است، حضرت می فرماید: همت اهل پلیدی و آلودگی معصیت پروردگار است.

أمیرالمؤمنین در روایتی دیگر می فرماید: **جَاهِدْ نَفْسَكَ وَ قَدِّمْ تَوْبَتَكَ تَفْزُ بِطَاعَةِ رَبِّكَ**^۲. «با نفس خود مجاهده کن و توبه خود را مقدم بدار یعنی زودتر توبه کن.» اگر هم گناهکاری و معصیت داری باید زودتر توبه کنی که این گناهان شسته شود. **تَفْزُ بِطَاعَةِ رَبِّكَ**. «اگر چنین کنی به اطاعت پروردگار جزء فائزین و رستگاران می شوی!»

و در روایتی دیگر همین معنا را به این صورت می فرماید: **مَنْ لَمْ يُجَاهِدْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْلِ الْفَوْزَ**^۳. «کسی که با نفس خود مجاهده نکند به فوز

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۰.

۲. همان مصدر، ص ۳۳۸.

۳. همان مصدر، ص ۶۰۳.

و رستگاری نخواهد رسید!» یا در روایت دیگر می‌فرمایند: **لَنْ يَحُوزَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ**.^۱ «بهشت را حیازت نمی‌کند و وارد آن نمی‌شود مگر کسی که با نفس خودش مجاهده کند.»

روایت دیگری در این باره از مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام هست که می‌فرمایند: **ذِرْوَةُ الْغَايَاتِ لَا يَنْأَلُهَا إِلَّا ذَوُو التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ**.^۲ «به نهایت و به آن درجه‌ی اعلی از غایات و نهایت نمی‌رسند مگر ذَوُو التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ؛ آنهایی که در مقام تهذیب نفسانی بوده و نفس خودشان را پاک کنند، و واقعاً در مقام مجاهده هستند.» قسمت اعلای شیء را «ذِرْوَةُ» می‌گویند. ذِرْوَةُ السَّانِمِ: اَعْلَى السَّانِمِ، یا ذِرْوَةُ الْجَبَلِ: اَعْلَى الْجَبَلِ.

ضرورت مجاهده در سلوک یک مطلب عالی است که مرحوم حضرت علامه‌ی والد در آن مسأله‌ای که با آن آقا در بحث از ضرورت استاد و ذکر و فکر و ریاضت داشتند تأکید می‌فرمودند که: ریاضت از اصول مسلّمه است و شخص سالک باید نفس خود را ریاضت بدهد و گرنه به مقصد نمی‌رسد.^۳

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: **لَا رَوْضَنَ نَفْسِي**.^۴ «من نفس خودم را ریاضت می‌دهم.»

اینکه انسان با نفس خود کاری نداشته باشد؛ هرکاری که

۱. شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۶۵.

۲. غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۷۱.

۳. روح مجرّد، ص ۵۴ تا ۵۸.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۹.

خواست انجام دهد، هرکجا خواست برود، هیچ دستوری نداشته باشد، هیچ ذکری نداشته باشد؛ این خلاف ریاضت نفس است. مثل همان درخت و گلی می ماند که باغبان، آن را رها کند. اگر این گل بخواهد به کمال و فضیلت خود برسد و خوشبو شود باید شاخ و برگهایش زده شود. اگر این میوه بخواهد به کمال خود برسد لازمه اش این است که شاخ و برگ درخت را حرس کنیم.

این همان معنای ریاضت است؛ این همان معنای مجاهده است که انسان باید دائماً با نفسش مجاهده کند و او را یله و رها نگذارد، لذا أمير المؤمنين عليه السلام فرمودند: **ذُرْوَةُ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا**. به اعلی درجه همه غایات و نهایات که همان معرفت نفس است نمی رسند. أمير المؤمنين عليه السلام در اینجا به آن اشاره نکردند و به نحو اجمال به **«ذُرْوَةُ الْغَايَاتِ»** تعبیر فرمودند. به آن ذروه و به آن غایت نمی رسند، **إِلَّا ذَوُو التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ**، مگر کسانی که صاحب تهذیب اند؛ یعنی در مقام تهذیب نفس هستند و نفس خود را یله و رها نگذاشته اند.

اللهم صلّ على محمد و آله محمد و عبّال فرجهم و العن عدوهم

مجلس نود و یکم

کوشه‌ای از

زندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

و کسب آمادگی برای سفر آخرت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: اسْتَعِذَّ لِسَفَرِكَ وَ
 حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ.^۲

روز شهادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام
 است. گرچه این روز، روز ولادت باسعادت حضرت موسی بن جعفر
 علیهما السلام نیز می باشد، ولی مرحوم علامه آیه الله والد رضوان الله
 تعالی علیه در شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمودند: در منبر
 مصیبت را مقدم بدانید و راجع به امام حسن علیه السلام صحبت کنید،
 زیرا جهت شهادت و عزا بر جهت ولادت مقدم است و همچنین درباره
 امام حسن علیه السلام کمتر صحبت می شود و ایشان غریب بودند،
 گرچه همه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین غریب بوده اند.

۱. این جلسه در تاریخ ۷ صفر الخیر ۱۴۲۱ هجری قمری برگزار گردیده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

غربت خاصّ امام حسن مجتبی علیه السّلام

وقتی انسان تاریخ این بزرگواران را نگاه می‌کند می‌بیند هرکدام یک غربت خاصّی داشته‌اند، به‌خصوص امام حسن مجتبی علیه السّلام که حتّی مؤمنینی مانند حُجربن عَدی که از خواصّ شیعیان و حواریّون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بودند، به حضرت خطاب: «یا مُذِلّ المؤمنین» کردند!^۱ از حُجربن عَدی با آن مقامات، بالاتر کسی هست؟

آن‌قدر صلح‌نامه‌ای که حضرت با معاویه بستند برای شیعیان سنگین بود که امثال حجر نتوانستند طاقت بیاورند و به حضرت عرض کردند: ای کسی که مؤمنین را ذلیل کردی!

حضرت به یکی از شیعیان که گفته بود: «یا مُذِلّ المؤمنین» فرمودند: چه گفتی؟ این حرف را دو مرتبه بگو! دوباره گفت، حضرت فرمودند: چرا این‌طور می‌گوئی؟ عرض کرد: أَنْتَ وَاللَّهِ يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّی أَذَلَلْتَ رِقَابَنَا.^۲ «پدر و مادرم فدای تو باد! به خدا تو ما را (پیش معاویه) ذلیل کردی!»

در همان مجلس صلح با معاویه، چنین حرفی را به امام حسن مجتبی علیه السّلام گفتند. حضرت فرمودند: اگر من یارانی داشتم، هیچ‌گاه تن به صلح نمی‌دادم و با معاویه صلح نمی‌کردم.^۳

۱. الدرّ النظیم، ص ۵۰۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۰.

۳. شیخ أبو منصور طبرسی (ره) در احتجاج از سلیم بن قیس روایت می‌کند که: قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ حِينَ اجْتَمَعَ مَعَ مُعَاوِيَةَ، ⇨

حضرت در مکاتبات و مراسلاتی که با معاویه داشتند معاویه را با احتجاجاتشان خُرد کردند، حتی در آن مجلس، فرمایشات حضرت مانند فرمایشات پدر بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معاویه را در انظار همه شکست و خوار نمود؛ اما حضرت چاره‌ای به جز صلح نداشتند، لذا صلح کردند.

بی‌وفائی و مکر اصحاب امام حسن مجتبی علیه‌السلام

در همان ابتدا که حضرت لشکر را به تُخیله فرستادند، لشکر در آنجا توقف کرد و خودشان رفتند. حضرت فرمودند: شما با من مکر می‌کنید، همان‌طور که با پدرم مکر کردید. و همین‌طور هم شد. با حضرت مکر و خدعه کردند!

حضرت، سرلشکر فرستادند که بروید و در آنجا بمانید. شب معاویه سرلشکر را خرید؛ گفت: یک میلیون درهم می‌دهم! و پانصد هزار درهم را نقد فرستاد. همچنین گفت: یک قسمت از شامات را هم می‌دهم که تحت تسلط تو باشد و امیر آنجا باشی. یک نفر از قبیله بنی‌مراد را نیز حضرت قسم دادند به قسم‌های

﴿فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ مُعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَ نَفْسًا لَهَا أَهْلًا وَ كَذَبَ مُعَاوِيَةُ: أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ. فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَ أَطَاعُونِي وَ نَصَرُونِي لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ الْأَرْضَ بَرَكَتِهَا وَ لَمَاطَمِعَتْ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةُ!... وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنَا أَعْوَانًا مَابَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةُ! (الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲ و ۲۳)

اُکیده که مبادا خلاف کنی! مبادا لشکر را تنها بگذاری! او هم قبول کرد و قسم خورد و فرمانده لشکر شد، ولی به همین نحو معاویه برایش پول فرستاد و فریش داد و او به معاویه ملحق شد.

حضرت همچنین عبیدالله بن عباس را رئیس لشکر کرده بودند که معاویه عبیدالله را شب دزدید و پانصد هزار درهم برایش فرستاد. نصف شب دیدند که رئیس و سرلشکر نیست!

با این همه تحریضی که حضرت نسبت به قتال با معاویه داشتند تنها چهار هزار نفر در نُخيله حاضر شدند، آن هم به این صورت که معاویه بعداً نامه‌ای نوشت که: ای حسن بن علی! سرلشکران تو پیش من آمدند، بیا با من صلح کن! بیا! یاور نداری، اینها وفا نمی‌کنند.^۱ و معاویه درست می‌گفت.

خود حضرت فرمودند: اینها وفا نمی‌کنند، اینها مکر می‌کنند؛ همان‌طور که با پدرم مکر کردند. عده‌ای که آنجا بودند گفتند: یا بن رسول الله! ما در خدمت و در رکاب شما هستیم و از بذل جان دریغ نمی‌کنیم. حضرت فرمودند: دروغ می‌گوئید! مانعی ندارد یک سرلشکر برای شما معین می‌کنم ولی بدانید که شما نیز مکر خواهید کرد و همین‌طور هم شد، مکر کردند و سرلشکر به‌سوی معاویه فرار کرد.

آن‌قدر مصیبت حضرت سنگین و شکننده است که وقتی حضرت به سابط مدائن حرکت کردند، گروهی از خوارج که به آنها «محکمه» می‌گفتند؛ یعنی کسانی که جریان حکمیت را به راه انداختند،

شبانۀ حمله‌ور شدند و به پای مبارک حضرت با مِغُولی^۱ ضربه زدند، و ران مبارک حضرت شکافت؛ فَشَقَّهُ حَتَّى بَلَغَ الْعَظْمَ.^۲ به استخوان رسید به طوری که حضرت که سوار استر بودند نتوانستند خودشان را نگه دارند و افتادند. ثُمَّ اعْتَنَقَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَرَا جَمِيعًا إِلَى الْأَرْضِ.^۳ «حضرت دست در گردن ضارب انداخته و هردو به زمین افتادند.»

در این هنگام، یکی از اصحاب رسید و همان مِغُولی که دست ضارب بود از او گرفت و به شکم او زد و شکم او را پاره کرد، دیگری آمد و بینی او را برید و به هلاکت رسید.

حضرت هنگام نماز با زره می‌آمدند و نماز می‌خواندند. معاویه به مردم کوفه پیغام داده بود و مردم کوفه برای معاویه نوشتند که: ای معاویه! تو اگر بخواهی ما حسن بن علی را فتک یعنی ترور می‌کنیم و اگر هم بخواهی کتف بسته تحویل تو می‌دهیم.^۴

شیخ صدوق رحمه الله علیه آورده است که: معاویه به برخی از منافقانی که در بین اصحاب حضرت بودند وعده داد که اگر حضرت را به قتل برسانند، به هر کدام دویست هزار درهم می‌دهد و او را رئیس

۱. «مِغُول» چیزی مانند قمه و کوتاه‌تر از شمشیر است که در زیر لباس می‌توان پنهان کرد.

۲. //إرشاد، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴؛ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۳۹ تا ۵۴۳.

۳. همان مصدر.

۴. «فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فِي الْهُدْنَةِ وَالصَّلَاحِ وَأَنْفَذَ إِلَيْهِ بِكُتُبِ أَصْحَابِهِ الَّتِي ضَمِنُوا لَهَا فِيهَا الْفَتْكَ بِهِ وَتَسْلِيمَهُ إِلَيْهِ.» //إرشاد، ج ۲، ص ۱۳

لشکری از لشکریان شام قرار داده و دختری از دخترانش را به عقد او درمی آورد.^۱

علت صلح امام حسن مجتبی علیه السلام

حضرت احتجاج می فرمود: ای شیعیان! اگر من صلح نمی کردم، یا معاویه مرا می کشت و یا اینکه اسیر کرده و آزاد می نمود که شنعان و عار آن تا ابد بر شما شیعیان و ما بنی هاشم می ماند و معاویه می گفت: ما اینها را آزاد کردیم! و همان طور که معاویه و یزید «أبناء طُلُقَاء» هستند، چون رسول خدا در مکه ابوسفیان را آزاد کردند، به اولاد ما هم می گفتند: «أبناء طُلُقَاء»؛ یعنی شما فرزندان آزادشدگان هستید. لذا من ناچار بودم که صلح کنم.^۲

۱. دَسَّ مُعَاوِيَةُ إِلَى عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ وَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ إِلَى حُجْرِ بْنِ الْحَارِثِ وَ شَبَّابِ بْنِ رَبِيعٍ دَسِيسًا أَفْرَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بَعِيْنٍ مِنْ عِيُونِهِ: أَنْكَ إِنْ قَتَلْتَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَلَكَ مِائَتَا أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَ جُنْدٌ مِنْ أَجْنَادِ الشَّامِ وَ بَنَاتٌ مِنْ بَنَاتِهِ.
فَبَلَغَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَلَامَ وَ لَبَسَ دِرْعًا وَ كَفَرَهَا وَ كَانَ يَحْتَرِزُ وَ لَا يَسْتَفْدِمُ لِلصَّلَاةِ بِهِمْ إِلَّا كَذَلِكَ، فَرَمَاهُ أَحَدُهُمْ فِي الصَّلَاةِ بِسَهْمٍ فَلَمْ يَثْبُتْ فِيهِ لِمَا عَلَيْهِ مِنَ اللَّأَمَةِ.
(علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۱)

۲. شیخ أبو منصور طبرسی در احتجاج این چنین روایت کرده است: لَمَّا طُعِنَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالْمَدَائِنِ أَتَيْتُهُ وَ هُوَ مُتَوَجِّعٌ. فَقُلْتُ: مَا تَرَى يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ النَّاسَ مُتَحَيِّرُونَ؟

فَقَالَ: أَرَى وَاللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ خَيْرٌ لِي مِنَ هَؤُلَاءِ! يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ لِي شِيعَةٌ ابْتَغَوْا قَتْلِي وَ انْتَهَبُوا ثَقْلِي وَ أَخَذُوا مَالِي! وَاللَّهِ لَأَنْ أَخَذَ مِنْ مُعَاوِيَةَ عَهْدًا أَحَقُّنْ بِهِ دَمِي وَ أَوْ مَنِّي بِهِ فِي أَهْلِي خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلُونِي فَتَضِيعَ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَهْلِي.

حضرت در جای دیگر می‌فرمایند: **مَنْ حَقَّنَا لِلدِّمَاءِ**^۱ «برای آنکه خونهای شما محفوظ بماند» تن به صلح دادم. صلح‌نامه که امضا شد چند ساعتی نگذشته بود که معاویه خطبه‌ای خواند و گفت: تمام آنچه را که با حسن بن علی عهد کردم زیر پا گذاشتم و به هیچ‌یک وفا نخواهم کرد.^۲

لذا **حَقَّنَا لِلدِّمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ حَقَّنَا لِلدِّمَاءِ الشَّيْعَةِ**، حضرت صلح کردند و إلا این معاویه غدار یک نفر از شیعیان را باقی نمی‌گذاشت.^۳

وقتی جعده ملعونه به حضرت سم داده بود (در بعضی از روایات داریم که: این سم، براده و ریزه‌های طلا بود)^۴ و پاره‌های کبد حضرت داخل طشت ریخته بود،^۵ جُناده وارد شد و عرضه داشت: **يَا مَوْلَايَ! مَا**

﴿ وَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا. وَاللَّهِ لَأَنْ أَسْأَلِمَهُ وَ أَنَا عَزِيزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلَنِي وَ أَنَا أَسِيرٌ أَوْ يَمُنَّ عَلَيَّ فَيَكُونَ سُنَّةً عَلَى بَنِي هَاشِمٍ ءَاخِرَ الدَّهْرِ وَ لِمُعَاوِيَةَ لَا يَزَالُ يَمُنُّ بِهَا وَ عَقِبُهُ عَلَى الْحَيِّ مِنَّا وَ الْمَيِّتِ. (الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰) ۱. إِنَّمَا هَادَنْتُ حَقَّنَا لِلدِّمَاءِ وَ صِيَانَتِهَا وَ إِشْفَاقًا عَلَى نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ الْمُخْلِصِينَ

مِنْ أَصْحَابِي. (مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۴)

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹.

۳. خود آن حضرت سلام‌الله‌علیه تصریح فرمودند که: **لَوْلَا مَا أَتَيْتُ، لَمَاتَرِكُ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ.** (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱)

۴. دلائل الإمامة، ص ۱۶۰؛ و مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۲.

۵. مرحوم علامه قدس سره در تعلیقه کتاب شریف معادشناسی آورده‌اند که:

«در تعلیقه بحار، طبع حیدری که به إنشاء آقا شیخ محمدباقر بهبودی است چنین وارد است که: در این کلام غرابت است؛ چون وقتی جگر آب شود، به‌صورت لِرْد به أمعاء می‌رود و به معده بالا نمی‌آید تا به‌صورت خون از دهان خارج شود. ﴿

لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ؟ «چرا خودت را معالجه نمی‌کنی؟!» حضرت فرمودند: بِمَاذَا أُعَالِجُ الْمَوْتَ؟ «مرگ را با چه معالجه کنم؟!»

فرمایشی از امام حسن مجتبی علیه السلام

تا اینکه جناده عرضه داشت: عِظْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! «مرا موعظه کن!» حضرت فرمودند: اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ. «ای جناده! آماده سفر آخرت شو و زاد و توشه خود را قبل از رسیدن أجلت تحصیل کن!»

حضرت بیانات مفصّلی دارند تا اینکه می‌فرمایند: إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ دُلٍّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ

و صحیح همان‌طور که در سائر احادیث وارد است آنکه در مدّت چهل روز طشتی در زیر آن حضرت می‌گذاشتند و طشتی را برمی‌داشتند، و آن حضرت می‌فرموده است: من جگر خود را انداختم و ظاهرش خروج جگر به صورت لرد از أمعاء است.

و من چنین گمان دارم که این داستان بر أفهام راویان دگرگون شده و این‌طور نقل کرده‌اند؛ علاوه بر آنکه سند این حدیث از اصل ضعیف است - انتهی. و این حقیر می‌گوید: خروج جگر به صورت ذوب‌شده از معده بُعدی ندارد، چون رگهای «ماساریقا» که رابط بین جگر و معده هستند می‌توانند خون کبد آب‌شده را به معده بیاورند و نظیر این قی کردن خون هم در مریض‌هائی که به مرض کبدی دچارند دیده شده است.

علاوه، اصل این گفتار از جناده است نه از حضرت مجتبی، و ممکن است جناده به نظر خود خونهای قی شده را خون جگر پنداشته است؛ و علی کُلِّ تقدیر، ایرادی به روایت وارد نیست. «(معادشناسی، ج ۳، ص ۳۷)

طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

بعضی‌ها عزّت دارند زیرا قوم و قبیله دارند، چون رئیس قوم می‌باشد عزّت دارد و از این راه به عزّت رسیده‌اند. حال حضرت می‌فرمایند: «اگر می‌خواهی بدون اینکه قوم و خویش و قبیله‌ای داشته باشی عزیز باشی و بدون سلطنتی هیبت و اُبّهت داشته باشی، از ذلّت معصیت پروردگار به سوی عزّت طاعت پروردگار خارج شو.» یعنی کسی که معصیت خدا را می‌کند ذلیل است، خواه بفهمد یا نفهمد و کسی که مطیع پروردگار باشد عزیز است، خواه بفهمد یا نفهمد.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ.^۲ «عزّت مختصّ به خدا و رسول خدا و مؤمنین است.» مؤمن عزیز است و این سنت پروردگار است و تغییر نمی‌کند؛ فَأَخْرَجَ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ.^۳ «کسی که نفسش در نزد او کریم و بزرگووار است و خودش را بزرگووار می‌بیند، هیچ‌گاه به هوان و پستی معصیت خدا تن نمی‌دهد.»

اینکه حضرت می‌فرمایند مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، بدین معنا نیست که خدای ناکرده عجب دارد، عجب بدترین چیز است، بلکه منظور کسی است که خودپسند نیست، ولی خودش را در مقام بلندی

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۲. قسمتی از آیه ۸، از سورة المنافقون: ۶۳.

۳. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۶۳۴.

می‌بیند و بلندی و کرامت نفسش را إدراک می‌کند و بزرگواری و عظمتی را که خداوند در نفس او به ودیعت نهاده می‌فهمد. چنین کسی که آقا و کریم‌النفس است هیچ‌گاه معصیت خدا را انجام نمی‌دهد.

و محصّل سخن اینکه: معصیت ذلّت است و انسان کریم خود را از آن منزّه می‌دارد و لذا حضرت امام حسن علیه‌السلام نیز در این روایت فرمودند: **فَاُخْرِجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ**.

تحصیل زاد و استعداد برای آخرت

حضرت فرمودند: **اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ**. مسأله تحصیل زاد و استعداد برای آخرت خیلی مهم است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره همین مسأله استعداد برای سفر آخرت و تحصیل زاد می‌فرمایند: **حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ الْعَمَلُ لِلْمَعَادِ وَالِاسْتِكْثَارُ مِنَ الزَّادِ**^۱. «حق» یعنی: لازم، ثابت، واجب. و «استیکثار» از باب استفعال، به معنای: زیاد انجام دادن و زیاد میل و طلب داشتن به انجام کاری است.

حضرت می‌فرمایند: «بر شخص فهیم و عاقل واجب است برای آخرت و معاد خود کار کند و توشه زیادی بردارد». یعنی به دو رکعت نماز نافله و یک عبادت دست و پاشکسته اکتفا نکند.

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: **إِنِّي**

۱. همان مصدر، ص ۳۵۱.

ءَامُرُكُمْ بِحُسْنِ الْإِسْتِعْدَادِ وَالْإِكْثَارِ مِنَ الزَّادِ.^۱ «من به شما امر می‌کنم که خودتان را به خوبی برای سفر آخرت مهیا کنید و بار خود را ببندید، و تا می‌توانید زاد و توشه تهیه کنید.»

حضرت در روایتی دیگر می‌فرمایند: أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ وَ ضَمُّرُوا بُطُونَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ.^۲ «چشم‌های خود را به بیداری وادار کنید و شکم‌های خود را لاغر نمائید و از اجسام و بدنهای خود بگیرید و آن را برای نفستان بذل کنید.» از تن کم کنید و به نفس اضافه نمائید؛ کسی که سحر خسته است و خوابش کم بوده، مثلاً سه یا چهار ساعت خوابیده است ولی از خواب بیدار می‌شود، این شخص از بدنش گرفته و برای نفس استفاده کرده است. بدن خسته است، خواب می‌خواهد، این شخص از بدنش برای نفس خود می‌گیرد و نفس خود را مهذب می‌سازد، چون می‌خواهد نفسش را پاک و تطهیر کند.

أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ. یعنی: «خواب را از چشمانتان بگیرید.» بیداری شب داشته باشید! وَ ضَمُّرُوا بُطُونَكُمْ. یعنی: «و شکم‌های خود را لاغر نگه دارید.»

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد^۳

۱. همان مصدر، ص ۲۶۴.

۲. همان مصدر، ص ۱۵۱.

۳. دیوان حافظ، ص ۱۰۵، غزل ۲۳۷.

گرسنگی لازم است؛ تا انسان گرسنگی نکشد خداوند آن مقاماتی را که به صائمین می دهد به انسان نخواهد داد. تا این چشم بیداری شب نکشد این مقامات را حائز نخواهد شد، لذا فرمود: **أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ وَ ضَمُّرُوا بُطُونَكُمْ.**

بعدها آن قدر ما می خواهیم! تا ابد خواهیم خوابید؛ بعد که ما را در قبر گذاشتند تا ابد می خواهیم! شکر این چشم، بیداری و تهجد است، بیداری برای خواندن قرآن است؛ **فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ.**^۱

در نماز شب باید قرآن خواند، با چند رکعت نماز شب با عجله انسان به آن مقامات نخواهد رسید، به فناء فی الله نخواهد رسید. سوز و گداز لازم است، بکاء لازم است، گریه لازم است، ناله لازم است، قرائت قرآن در شب لازم است.

آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: سوره های طولانی قرآن را تقسیم کنید و در نماز شب بخوانید، و با صوت بخوانید تا انسان حال پیدا کند. اگر حال پیدا نکند نمی تواند بار نفسش را بکشد، نمی تواند راه برود. نماز شبی که آن قدر به آن ترغیب شده، نماز شب با آداب و شرائط است، نه اینکه مثلاً یک ربع به اذان مانده انسان بلند شود و چند رکعت نماز دست و پاشکسته بخواند.

باید از خدا بخواهیم که توفیق دهد نماز شب را با همان کیفیتی که بیان شده بخوانیم؛ نماز شبی که انسان را به سوی خدا سوق

۱. قسمتی از آیه ۲۰، از سوره ۷۳: المزمّل.

می‌دهد، انسان را تکان می‌دهد و این نفس را می‌کند. این نفس‌کندنی است ولی به این زودیه‌ها کنده نمی‌شود، باید با این اعمال کنده شود و با همین امور تکان بخورد.

تلاش برای رهایی و تجرّد نفس

لذا أمير المؤمنين عليه السلام می‌فرمایند: طوبى لمن سعى فى فكاك نفسه قبل ضيق الأنفاس و شدة الإبلاس.^۱ «خوشا به حال کسی که قبل از اینکه نفس‌ها به شماره درآمده و تنگ شود و بالا نیاید و پیش از آنکه در سختی ناامیدی و تنهائی و حیرت قرار گیرد، در رهایی نفس خود تلاش کند.»

«فک» یعنی اینکه انسان چیزی را که به دیگری چسبیده و نمی‌تواند حرکت کند از او جدا کند. در مجمع‌البحرین دارد که: فُك رَقَبَةُ أَىِ إِعْتَاقُ رَقَبَةٍ. «فک رقبه به معنای عتق و آزاد کردن بنده است.» و فَكَّكْتُ الشَّيْءَ أَىِ خَلَصْتُهُ. «من این چیز را فک کردم، یعنی آن را جدا و رها کردم.» و فَكُّ الرِّهْنِ بِمَعْنَى خَلَصَهُ.^۲ کسی که قرضی می‌گیرد و مالی را به رهن می‌گذارد، هنگامی که قرض را پرداخت کند و رهنه را بگیرد می‌گویند: «فک رهن شد؛ یعنی رهنه از گرو بودن خلاص شد.»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: طوبى لمن سعى فى فكاك نفسه. «خوشا به سعادت کسی که در رهاکردن نفس خودش

۱. غررالحکم ودرر الکلم، ص ۸۲۰.

۲. مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۸۴.

ساعی باشد.» نمی‌فرمایند: نفسش را از آتش جهنّم رها کند، همان‌گونه که در ادعیه داریم که: **أَسْأَلُكَ فَكَأَكْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ**^۱ «خدایا! نفس من را از آتش جدا کن، رها کن.»

مراد حضرت در اینجا فکاک نفس از آتش نیست، فکاک نفس از آلودگی نیست، بلکه خود این نفس از خودیّت و انایتش جدا شود، از تعلّقات جدا شود و حالت تجرّد پیدا کند. مراد حضرت این است و **إِلَّا حَضْرَتِ فَكَأَكْ** را مقید به نار می‌کردند.

حضرت فرمودند: **طَوْبَى لِمَنْ سَعَى فِي فَكَأَكِ نَفْسِهِ**، و مقید به قیدی نفرمودند؛ گرچه فکاک نفس با فکاک از آتش تلازم دارد. نفس انسان که از تعلّقات جدا شود از آتش جهنّم هم جدا شده است، از آلودگی‌ها هم جدا شده است؛ خوشا به حال کسی که سعی کند در فکاک نفس خودش، نفس را از تعلّقاتی که دارد رها و آزاد نماید. غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲

این نفس به جایی می‌رسد که اصلاً تعلق بردار نیست، به هیچ چیز تعلق و وابستگی ندارد. خوشا به سعادت کسی که خودش را رها کند، خودش را از خودش رها کند و دیگر خودی نبیند و این هنگامی است که انسان از نفس بگذرد. انسان از نفس که بگذرد دیگر راحت می‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: **إِنَّ أَنْفَاسَكُمْ أَجْزَاءُ عُمْرِكُمْ**

۱. مصباح‌المتنهّجّد، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲. دیوان‌حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۶.

فَلَا تُفْنِهَا إِلَّا فِي طَاعَةٍ تُزِلُّكَ.^۱ «نَفْسِ هَای تو أَجْزَاءِ عَمَرِ تو می‌باشند.» همین نَفْسِ هائی که می‌کشید، انسان در هر دقیقه چقدر نفس می‌کشد؟ تمام این نَفْسِ ها هر کدام جزئی از عمر محسوب می‌شوند، فَلَا تُفْنِهَا إِلَّا فِي طَاعَةٍ تُزِلُّكَ. «این أَجْزَاءِ را فانی نکن، از بین ببر! مگر در اطاعتی که موجب تَقَرُّبِ تو به سوی خدا باشد.»

حرف زدن بی‌جا، فنا کردن عمر در غیر اطاعت پروردگار است. فکر بی‌جا، از بین بردن عمر در غیر اطاعت پروردگار است. رفت‌وآمد بی‌جا هم اتلاف عمر در غیر اطاعت پروردگار است. ملاک، طاعت پروردگار است؛ رفت‌وآمد، خواب، غذا خوردن، صحبت کردن و سکوت انسان باید برای او باشد.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایتی دیگر می‌فرماید: إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ.^۲ «عمر شما همین وقتی است که الآن در آن هستید.» این روایت خیلی شیرین است! حضرت می‌فرماید: همین فرصتی را که دارید غنیمت بشمارید! از کجا معلوم که فردائی باشد؟!

اولیاء خدا، زیر لوای معصومین علیهم‌السلام

بعضی از سروران عزیز فرمودند: به مناسبت این ایّام که قریب به نهم صفر، ارتحال علامه والد قدس سرّه الشّریف است رفقا همگی روز جمعه تشریف بیاورند و درباره حضرت علامه والد نکاتی بیان گردد.

۱. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۲۲۲.

۲. همان مصدر، ص ۲۲۲.

ولی بنده دیدم امروز روز شهادت امام حسن مجتبی علیهِ السّلام است و چه بهتر که از آن امام عزیز صحبت شود، چون تا وقتی که می توان مجلس را به نام و یاد حضرت امام حسن مجتبی علیهِ السّلام برگزار نمود، نوبت به غیر معصومین نمی رسد و رضایت مرحوم علامه والد نیز مسلماً بر همین امر است.

خود آن بزرگوار رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: اولیاء خدا همیشه در زیر چتر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين هستند.

همیشه می فرمودند: اولیاء خدا دوست خدا هستند، موالی پروردگار هستند، ولی هیچ گاه نباید آنها را با ائمه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين مقایسه کرد؛ اصلاً قیاس باطل است، جای قیاس نیست. وصول به مقام ولایت برای همه ممکن است، ولی مقام امامت انتصابی و اختصاصی است و هیچ کس با اهل بیت علیهم السّلام در آن شریک نیست. می فرمودند: در یک دهه محرم که دسته های سینه زنی به بیرونی منزل آیه الله بروجردی رحمه الله علیه رحمه واسعه آمده بودند، ایشان در وسط حیاط کنار حوض مشغول وضو گرفتن بودند که یک نفر با صدای بلند گفت: برای سلامتی حضرت امام زمان و سلامتی حضرت آیه الله بروجردی بلند صلوات ختم کنید!

همه بلند صلوات فرستادند. ایشان وضوی خود را نیمه کاره رها کرده، با عصبانیت هرچه تمام تر به طرف پنجره آمدند و فرمودند: چه کسی نام من را با نام آقا و مولایمان امام زمان علیهِ السّلام قرین کرد؟ برود بیرون! برود بیرون! دیگر اینجا نیاید! دیگر تا ابد به خانه من نیاید! چرا نام من را با نام مولای من و صاحب من قرین کردی؟! برود بیرون و

دیگر نیاید!

همچنین مرحوم علامه والد می فرمودند: آنچه اختصاص به امام معصوم علیه‌السلام دارد را نمی‌شود برای غیرامام به کار برد، هرچقدر هم مقامش بالا باشد، حتی اگر ولی خدا باشد، سلمان فارسی باشد. پس وقتی درباره امام حسن مجتبی علیه‌السلام صحبت می‌شود و ذکر ایشان است، اولیاء خدا در زیر چتر ایشان هستند و قرین کردن آنها با هم صحیح نیست و خود علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه هم از این کار راضی نبودند.

خداوند إن شاء الله روح ایشان را از همه ما راضی و خشنود گرداند و آنچه ایشان در زمان حیاتشان در حق دوستان و اقرباء می‌خواستند و از خدا طلب می‌کردند و الآن هم از خدا طلب می‌کنند، در حق همه ما إن شاء الله مستجاب فرماید!

روح و رحمت و رضوان خود را بر روح پاک و طاهر ایشان نثار فرماید! خداوند درجاتشان را متعالی فرماید! و إن شاء الله ما را در همان مسیر که مسیر ائمه علیهم‌السلام است تا ابد موفق و مؤید بدارد!

ادب و خضوع مرحوم علامه نسبت به ائمه علیهم‌السلام

یک شب در منزل آقای حاج شیخ عبدالحمید واسطی در خدمت مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بودیم که یکی از دوستان دعا کرد: خدایا! ما را همیشه در صراط آقا قرار بده! آقا بلافاصله فرمودند: آقا بگوئید ما همیشه در صراط ائمه علیهم‌السلام باشیم! بگوئید ما همیشه در صراط امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشیم! شاید بنده خطا کردم!

ببینید! این دقّت و ادب و خضوع ایشان، مستقیم بودن صراط و راه ایشان را می‌رساند.

ولیّ خدا چقدر إشراف به همه چیز دارد! أواخر عمرشان برای پیاده‌روی می‌رفتند، یک روز که هیچ‌کس نبود، به مناسبت قضیه‌ای و جهت روشن‌شدن امر برای ما، مطلبی گفتند که من تا به حال از ایشان نشنیده بودم؛ فرمودند: آقا! بنده به نفوس إشراف دارم و تمام خیر و شرّ نفوس را اطلاع دارم!

معنای وصول به مقام ولایت مطلقه همین است و غیر این نیست! ولی خود ایشان که چنین حرفی زدند و دارای چنین درجه‌ای هستند باز هم خود را به تمام معنی در زیر چتر ولایت اهل بیت علیهم السّلام می‌بینند و رابطه خود را با ایشان رابطه عبد و مولا می‌دانند و در مقابلشان خود را هیچ محسوب نموده و می‌گویند: آقا این طور دعا نکنید و به جای آن بگوئید: خدایا! ما را همیشه در منهج ائمه علیهم السّلام ثابت قدم بدار! ما همیشه در آن صراط باشیم!

این، ادب و خضوع قلبی ایشان را می‌رساند! این حقیقت و نورانیت و معنویت و بی‌هوا بودن این رجل إلهی را می‌رساند!

خدایا! به برکت محمّد و آل محمّد ایشان را از أفعال و کردار ما، از سیر ما، روزه‌به‌روز خشنودتر بگردان. بارپروردگارا! به حقّ صاحب این روز حضرت امام حسن مجتبی و حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام ما را در وادی عشقت تکانی بده! فکاک نفس ما را خودت به برکت این روز عزیز به لطف و کرمّت تقبّل بفرما!

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهما والعن عدوهم

مجلس نود و دوم

مراقبه و تہجد با نفس (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

بحث ما راجع به استفاده از عمر عزیز بود. روایاتی راجع به فکاک
 نفس از امیرالمؤمنین علیه السلام خواندیم. امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرمودند: طوبی لمن سعى فى فكاك نفسه قبل ضيق الأنفاس.^۱ «خوشا
 به سعادت کسی که سعی و کوشش کند که نفس خودش را از خود جدا
 کند و به عالم تجرّد وارد شود، قبل از اینکه نفسش تنگ گردد و عمرش
 سربیاید.» خوشا به سعادت کسی که قبل از اینکه نفسش به شمارش بیاید
 و مرگ برسد، سعی و کوشش خود را انجام داده و به عالم تجرّد دست
 پیدا کرده است!

مبارزه دائمی با نفس

همان طور که عرض شد، رسیدن به عالم تجرّد بدون مراقبه و

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۸۲۰.

مجاهده با نفس امکان‌پذیر نیست؛ یعنی تا انسان مجاهده با نفس نکند به مقصد نمی‌رسد. دائماً باید در حال مجاهده و مبارزه باشد و دائماً این شمشیر بُرّان در دستش بوده و این را بر سر نفس بزند، نه یک‌بار و دوبار، بلکه همیشه بزند؛ چون اگر یک ذره سستی کند و در مقام خواسته‌های نفس تسلیم شود، از نفس شکست می‌خورد!

خداوند در حدیث قدسی خطاب به حضرت رسول اکرم صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم می‌کند و می‌فرماید: **يَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَ يَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مُخَالَفَةِ هَوَاهُمْ.**^۱ «ای پیغمبر ما! مردم در عمرشان هرکدام یک‌بار می‌میرند، ولی اولیاء من و اهل آخرت هر روز هفتادبار به واسطه مجاهده با نفس‌هایشان و مخالفت با هوایشان می‌میرند و زنده می‌شوند!»

آیا شده کسی در طول عمر دوبار بمیرد؟ همه یک‌بار می‌میرند. إزهاق نفس و شدّت و سختی جان‌دادن برای هرکس یک‌بار است، ولی برای اولیای الهی در هر روز هفتادبار است؛ یعنی اینها همیشه در مقام مجاهده با نفس خود هستند. مجاهده با نفس آسان نیست! اینکه می‌گویند: «مجاهده» کند، یعنی «جنگ» کند.

همان‌طور که در جهاد بدنی شمشیر و نیزه بوده و الآن خمپاره و توپ و تانک و مسلسل و این چیزها و زخم‌دیدن و دردکشیدن است! در جهاد نفسی هم همین‌طور است؛ آدم زخم می‌بیند، درد می‌کشد، مشکلات دارد؛ این کلام را به کرات از مرحوم علامه والد می‌شنیدیم که

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۴.

می فرمود: در راه خدا حلوا خیر نمی کنند!

وقتی لذائد دنیوی خودش را به انسان نشان می دهد، مرد می خواهد که چشمش را بر هم بگذارد و غصّ بصر کند و اینها را طرد نماید! راه خدا مرد می خواهد.

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد^۱

مجاهده می خواهد. باید همت کرد. انسان تا مجاهده نکند به عالم تجرّد راه نمی یابد! محال است. انسان بدون مجاهده خام از دنیا می رود. مرحوم علامه والد رضوان الله علیه می فرمود: نوع مردم که از دنیا می روند در حکم میوه کال هستند، میوه کال به هیچ دردی نمی خورد! از میوه کال هیچ استفاده ای نمی شود، خاصیت ندارد!

برای اینکه تجرّد حاصل شود باید انسان مجاهده نماید! نه یک بار، نه دوبار! باید آن قدر مجاهده کند و این نفس را دائم به زمین بزند تا نتیجه بگیرد. یک بار که نفس را زمین می زند، نفس دو مرتبه بلند می شود و می ایستد، چون با انسان سر جنگ دارد. باز او را زمین می زند، باز بلند می شود و می ایستد. دوباره او را زمین می زند، باز هم... آن قدر باید این نفس را زمین بزند تا نفسش را بگیرد، و دستهایش را بالا کند و بگوید: «أَسْلَمْتُ» من تسلیم شدم!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: با هر کسی شیطانی است که او را به گناه دعوت می کند. عرضه داشتند: یا رسول الله! شما هم

۱. دیوان حافظ، ص ۱۰۵، غزل ۲۳۷.

شیطان دارید؟ حضرت فرمود: بله! وَلَكِنَّ شَيْطَانِي أَسْلَمَ عَلَيَّ يَدَيَّ.^۱
«شیطان من به دست من تسلیم شده است!»

نفرمود: شیطان من به دست خدا تسلیم شده است، بلکه فرمود: به دست من تسلیم شده است! یعنی آن قدر بر سرش زده‌ام تا اینکه تسلیم شده است. باید بر سر نفس زد! هرچه می‌خواهد، نگوئید: سمعاً و طاعة! نفس میل پیدا می‌کند که فلان جا برود، حالا شما هم بلند می‌شوی دنبالش راه می‌افتی؟! باید ببینید رضای خدا هست یا نیست؟! دوست داریم فلان مجلس برویم و بنشینیم، باید ببینیم رضای خدا هست یا نیست؟! فلان کار را بکنیم، فلان نگاه را بکنیم، فلان معامله را انجام دهیم؛ همه و همه و همه خواسته‌های نفس است.

باید انسان خواسته‌های نفسش را اگر خلاف رضای خداوند متعال

۱. این عبارت در برخی کتب عرفانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. (تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی مشهور به: تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ و الرسائل التوحیدیة، رسالة الوسائط، ص ۱۵۰)

ابن شهر آشوب (ره) نیز از آن حضرت روایت نموده است که: إِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَى شَيْطَانٍ حَتَّى أَسْلَمَ عَلَيَّ يَدَيَّ. (مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۳۰). البته مضمون این حدیث در کتب دیگری نیز روایت شده است. ابن عباس می‌گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ. قَالُوا: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ. (مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۵)

همچنین ابن‌ابی‌جمهور أحسانی (ره) روایت کرده است که: وَ رُؤِيَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ لَهُ شَيْطَانٌ. فَقِيلَ لَهُ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! فَقَالَ: وَ أَنَا! وَلَكِنَّ أَعَانَنِي اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ. (عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۷)

بود زیر پا بگذارد. باید به نفس تو دهنی زد! تا اینکه انسان مالک نفس شود؛ تا به نفس تو دهنی نزنی، مالک آن نمی‌شوی! بلکه نفس مالک شماست و شما را می‌گیرد و به هرکجا بخواهد می‌کشد.

آیا شما باید افسار نفس را در دست بگیرید یا نفس افسار شما را به دست داشته باشد؟! این نفس حیوان سرکشی است. شما باید مالکش باشید! شما باید رامش کنید! نفس واقعاً حیوان است!

حصول تجرّد، با مراقبه و مجاهده

از ما می‌پرسند: ماهیّت چیست؟ می‌گوئیم: انسان. وقتی می‌پرسند: الإنسان ماهو؟ انسان چه چیز است؟ در جواب به قول ما طلبه‌ها می‌گویند: حیوان ناطق. به حمل اُولی ذاتی، انسان حیوان ناطق است. ولی آیا ما واقعاً حیوان ناطق (به آن معنی که حقیقت انسانیّت باشد) هستیم؟! آیا ما حقیقت انسانیّت را داریم؟!

تا مادامی که با حیوانات دیگر مشترکات داریم و به آن تمایزی که بین ما و بین حیوانات دیگر باید باشد نرسیدیم، ما با آنها در نوع و حقیقتمان مشترک هستیم و فرقی میان ما نیست! اگر ما در خورد و خوراک و خواب و غفلت، عین آنها باشیم، هیچ وجه تمیّزی بین ما و آنها نیست. آن وقت اگر بپرسند: الإنسان ماهو؟ باید بگوئیم: حیوان ناهق، یا حیوان صاهل، یا حیوان...، ولی حیوان ناطق نیست.

حکماء ناطق را به عنوان فصل انسان در نظر می‌گیرند که او را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند و این فصل بالمعنی الحقیقی و به واقع معنی الکلمه در صورتی محقق است که از عالم غفلت بیرون بیاید و بر

اثر یقظه با مجاهدات و مراقبات و محاسبات به تجرّد نائل آید. باید از حیوانات حقیقهً جدا شود! البتّه بحث در فصل حقیقی انسان است، و الاً بنابر فصل اصطلاحی، همه ما حیوان ناطق هستیم.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **اَمْلِكُوا اَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا**.^۱ «مالک نفس خودتان بشوید، به اینکه دائماً با او مجاهده کنید!» دائماً با او کشتی بگیرید. اگر یک بار کشتی گرفتگی و او را زدی زمین، نگو: آقا من پیروز شدم! برویم حالا تا سال دیگر استراحت کنیم!

نفس به انسان مجال نمی دهد؛ کمرش را محکم بسته و آماده است. در تشک کشتی هم ایستاده، مبارز هم می طلبد! زمین می خورد باز هم مبارزه می طلبد. دومرتبه باز هم مبارز می طلبد! سه مرتبه و...

یکی از آقایان از اهل علم که ظاهراً حدود هفتاد و اندی سال داشت و آشنای به معارف بود و اولیاء خدا را دیده بود، خودش برای من نقل کرد. می گفت: «در خواب دیدم در خانه ما در قسمت مستراح منزل در گوشه حیاط یک سگ بزرگ بسته بودند، یک سگ خیلی وحشی و درنده! از خواب بیدار شدم، شکر خدا را کردم، گفتم: این سگ نفس خود من است! منتها شکر خدا که بسته شده بود.» (ایشان خودش این طور تعبیر کرده بود.)

این نفس چنین موجودی است! این را باید آن قدر زد تا اینکه انسان مالکش شود! **اَمْلِكُوا اَنْفُسَكُمْ**؛ یعنی «مالک نفس خودتان شوید!» **بِدَوَامِ جِهَادِهَا**. «به اینکه دائماً با او جهاد کنید!» از خواسته های نفس

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

تبعیت نکنید! هرچه می‌گویید، خلافتش را انجام دهید.

خداوند به پیغمبرش در حدیث قدسی معراج^۱ می‌فرماید: یا
أَحْمَدُ! فَاحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ
أَحَبَّهُ وَ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِضِ اغْتَرَّ بِهِ!

«ای احمد! حذر کن از اینکه مثل بچه باشی که وقتی به چیز سبز یا
زردی نگاه می‌کند و می‌بیند قشنگ است، یا وقتی که به او چیزی شیرین
مثل حلوا و شیرینی یا چیز ترشی می‌دهند، فریفته می‌شود و محبت و
میل او به آن سو کشیده شده و نفسش به آن مایل می‌گردد.»

تأکید بر تهجد و گرسنگی

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا رَبِّ! ذُلُّنِي عَلَى عَمَلٍ أَتَقَرَّبُ
بِهِ إِلَيْكَ. «حضرت عرض کردند: ای پروردگار من! مرا دلالت کن به
عملی که من به واسطه آن به تو تقرب حاصل نمایم.»

قَالَ عَزَّوَجَلَّ: اجْعَلْ لَيْلَكَ نَهَارًا وَ نَهَارَكَ لَيْلًا. «شب خودت را
روز قرار بده و روز خودت را شب قرار بده!» جای این دو را عوض کن!
عرضه داشت: يَا رَبِّ كَيْفَ ذَلِكَ؟ «ای خدا! این کار چگونه است؟ من
چکار کنم؟!» مقصود از اینکه شب را به جای روز و روز را هم به جای
شب بگذارم، چیست؟! «

قَالَ: اجْعَلْ نَوْمَكَ صَلَوةً وَ طَعَامَكَ الْجُوعَ. فرمود: دو کار بکن؛

۱. این حدیث شریف در باب ۵۴ از /ارشاد/مقلوب، ص ۱۹۹ تا ۲۰۶ به طور

کامل آمده است.

مقتضای شب چیست؟ مقتضای آن آرامش و خواب است! اجْعَلْ نَوْمَكَ صَلَوةً. «ای رسول من! شما به جای خواب، نماز را جایگزین آن کن و شبها نماز بخوان!» و طَعَامَكَ الْجُوعَ. «طعام خودت را در روزها گرسنگی قرار بده.» انسان در روز غذا می خورد و شب می خوابد و استراحت می کند.

عرض کردیم: این دو موضوع از موضوعاتی است که تأکید زیادی بر آنها شده است: تهجّد در شب و گرسنگی. در روایت داریم: در میان تمام حالات دو حالت برای تقرّب به پروردگار اثرش بیشتر است: یکی: گرسنگی و دوم: حال سجده!

لذا سالک راه خدا همیشه باید شکمش گرسنه باشد، شکمش پر نباشد. با شکم پر نمی تواند تقرّب به خدا حاصل کند. باید تا سیر نشدی دست از غذا بکشی، تا گرسنه نشدی دست به غذا دراز نکنی. همیشه خودتان را گرسنه نگاه دارید، البتّه گرسنگی به حدّی نباشد که انسان را ضعف بگیرد و نتواند اصلاً عبادت کند و توجّه داشته باشد.

ورود به بهشت، با تحقّق چهار خصلت

يَا أَحْمَدُ! وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي! مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ ضَمِنَ لِي بِأَرْبَعِ خِصَالٍ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ. «ای احمد! قسم به عزّت و جلال خودم! هیچ بنده ای نیست که چهار خصلت را برای من ضامن شود و انجام دهد إِلَّا اینکه من او را وارد بهشت می کنم.»

أَوَّلُ: يَطْوِي لِسَانَهُ فَلَا يَفْتَحُهُ إِلَّا بِمَا يَعْنيهِ. «زبانش را ببندد، مگر به چیزهائی که مورد نیازش است، و از صحبت زائد اجتناب کند!»

«یطوی» یعنی بپیچد. «مطوی» یعنی پیچیده شده. **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ**^۱. «روزی که این آسمان و زمین را مانند طومار می پیچیم.» زبانی را که بسته گشته و باز نمی شود، می گویند: «مطوی». پس مطلب اول اینکه: زبانش را ببندد و در غیر از امور مورد نیاز باز نکند.

دوم: وَ يَحْفَظُ قَلْبَهُ مِنَ الْوَسْوَاسِ؛ «و قلبش را از وسواس حفظ کند.» نگذارد شک در قلبش بیاید! شک خیلی بد مرضی است؛ وقتی در قلب انسان بیاید، درخت وجودی انسان را نابود می کند. دیدید برخی کرمها درخت را می خورد و از ریشه خراب می کند. شک هم همین طور است.

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمود: **الشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ**^۲. «در کسی که در قلبش شک هست، خیری نیست.» مؤمن باید پر از یقین باشد. باید به خدای خودش، به معاد خودش، به راه خودش یقین داشته باشد! پس مطلب دوم اینکه: قلبش را از وسواس حفظ نماید.

سوم: وَ يَحْفَظُ عِلْمِي وَ نَظْرِي إِلَيْهِ؛ «علم من و نظر من به سوی خود را حفظ کند.»

خداوند به ما احاطه دارد. به همه موجودات احاطه دارد؛ **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ**^۳. **وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**^۴. چنان

۱. صدر آیه ۱۰۴، از سوره ۲۱: الأنبياء.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳. ذیل آیه ۵۴، از سوره ۴۱: فصلت.

۴. ذیل آیه ۱۶، از سوره ۵۰: ق.

إحاطه‌ای دارد که از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.

اینکه می‌فرماید: «نظر من و علم من را به خودش حفظ کند.» شاید معنایش این باشد که: همیشه خودش را در سایه پروردگار ببیند و همیشه ربط خود را با خدای خود حفظ نماید!

این ربط مسلماً هست. ربط ما و خدا چه ربطی است؟ ربط علیّت و معلولیّت است. ربط نور خورشید و سایه است. ربط خالق و مخلوق است. این ربط هست متنها ما غفلت داریم و به واسطه غفلت، به این ربط توجّه نمی‌کنیم، به‌طوری‌که گویا از ناحیه خداوند ربط هست و از ناحیه بنده نیست.

این ربط علیّت و معلولیّت از طرفین هست، از ناحیه مخلوق هم هست! علّت و معلول با همدیگر هستند. نه اینکه ربط تنها از ناحیه خداوند باشد و از ناحیه مخلوق نباشد. سایه از آفتاب جدا نیست، حال می‌خواهد بفهمد یا نفهمد. ما از خدا جدا نیستیم، می‌خواهیم بدانیم، می‌خواهیم ندانیم!

افرادی که غافل‌اند، خدا به آنها می‌گوید: تو این ربط را از ناحیه خودت به‌سوی من نگه دار! اگر این معنی و این ربط را به‌واسطه یقظه و مراقبه، همیشه در خودت محفوظ داشتی، من ضامن بهشت برای تو می‌شوم. همیشه توجّهت به من باشد. همیشه بدانی من ناظر به تو و عالم به تو هستم. پس سوم اینکه: علم من و نظر من به‌سوی خودش را همیشه حفظ کند.

چهارم: وَ تَكُونُ قُرَّةَ عَيْنِهِ الْجَوْعَ؛ «مایه روشنی چشمش همیشه گرسنگی باشد.» بنده من همیشه شکمش را گرسنه نگه دارد! اگر این

چهار خصلت را انجام داد و ضامن شد، من او را در بهشت داخل می‌کنم.

دومرتبه عرض کنیم، این چهار چیز بود:

اول: زبانش را ببندد و باز نکند مگر در مورد نیاز.

دوم: قلبش را از وسواس محفوظ بدارد.

سوم: علم و نظر من را به‌سوی خودش حفظ کند.

چهارم: گرسنگی مایهٔ روشنی چشمش باشد.

چقدر گرسنگی و جوع ارزش دارد! چقدر روایات متقن و محکم که از حد استفاضه گذشته و متواتراً ذکر شده، راجع به جوع داریم!

يَا أَحْمَدُ! لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْجُوعِ وَالصَّمْتِ وَالْخَلْوَةِ وَمَا وَرَثُوا مِنْهَا. «ای احمد! چه نیکوست اگر شیرینی گرسنگی و سکوت و خلوت را (خلوت یعنی عزلت و کناره‌گیری از مردم به‌طوری‌که خودت باشی با خدای خودت) و شیرینی میراث آن را بجوشی و بدانی! (میراث این صفات یعنی ثمرات و آثار این صفات که از خود در وجود انسان به ارث می‌گذارد.)»

آثار و ثمرات جوع

حضرت عرضه داشت یا رَبِّ! ما میراثُ الجوع؟ «ای پروردگار! میراث و آثار و ثمرات جوع چیست؟» از ناحیهٔ رَبِّ الْعِزَّةِ خطاب آمد:

اول: الْحِكْمَةُ؛ کسی که گرسنگی بکشد، ما به او حکمت می‌دهیم و او را حکیم می‌کنیم.

دوم: وَ حِفْظُ الْقَلْبِ؛ قلبش را حفظ می‌کنیم، نمی‌گذاریم و سواس در قلبش بیاید.

سوم: وَ التَّقَرُّبُ إِلَى؛ تقرّب به من برای او حاصل می‌شود.
چهارم: وَ الْحُزْنُ الدَّائِمُ؛ دائماً حزن و اندوه در دل او جای می‌گیرد.

پنجم: وَ خِفَّةُ الْمُؤْنَةِ بَيْنَ النَّاسِ؛ این شخص در بین مردم خفیف‌المؤونه می‌شود، خرجش کم می‌شود. بعضی‌ها خرجشان سنگین است، ولی کسی که اهل جوع است، قانع می‌شود و به یسیری قناعت می‌ورزد و لذا خفیف‌المؤونه می‌گردد.

ششم: وَ قَوْلُ الْحَقِّ؛ سخن حق می‌گوید و حقیقت بر زبانش جاری می‌شود.

هفتم: وَ لَا يُبَالِي عَاشٍ يُسِرُّ أَوْ يُعْسِرُ؛ اگر چنین بشود اصلاً باکی ندارد که معیشت و زندگیش آسان باشد یا سخت. به هر وضعی از زندگی راضی می‌شود و اعتنائی به سختی و آسانی نمی‌نماید.

يَا أَحْمَدُ! هَلْ تَدْرِي بِأَيِّ وَقْتٍ يَتَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: لَا، يَا رَبِّ! «ای أحمد! آیا می‌دانی چه وقتی بنده به‌سوی من نزدیک شده و تقرّب حاصل می‌کند؟ حضرت عرض کرد: نه، ای پروردگار من!»

قَالَ: إِذَا كَانَ جَائِعًا أَوْ سَاجِدًا. «خداوند فرمود: در این دو حال تقرّب به من پیدا می‌کند: هنگامی که گرسنه بوده یا در حال سجده باشد.»
نتیجه و ملخص عرائض این شد که: به‌واسطه مجاهده، انسان باید مالک نفس خود شود، و تا نفس خود را مالک نشده، نمی‌تواند تجرّد حاصل کند و مالک‌شدن نفس هم همان‌طور که امیرالمؤمنین

علیه‌السلام می‌فرماید، به دوام مجاهده است.

دائماً باید با نفسش جهاد کند و آنچه خواستِ نفس است را برآورده نکند و خلافتش را انجام دهد. نفسش می‌خواهد همیشه شکم او پر باشد، نفسش دوست دارد همیشه خوابش خوش باشد و شب تا صبح بخوابد؛ باید خلاف نفس انجام دهد.

مجاهده با نفس حتّی در چیزهای حلال

نفس می‌خواهد گناه کند و از گناه لذّت ببرد، باید با آن مخالفت نماید، حتّی در چیزهایی که خداوند حلال کرده باید با نفس مجاهده نماید؛ چنانکه در همین روایت خواندیم. در همین حدیث قدسی خواندیم که خداوند فرمود: **فَاَحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ أَحَبَّهُ وَ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِضِ اغْتَرَّ بِهِ.**

یعنی حتّی در مُحلّلات (چیزهایی که خداوند حلال فرموده است) با نفس مجاهده کن. می‌فرماید: ای أحمد! پرهیز از اینکه مثل کودک باشی که وقتی به رنگ زرد و سبز نگاه می‌کند آن را دوست می‌دارد و وقتی چیزی از شیرینی و ترشی به او می‌دهند به آن فریفته می‌گردد.

نفرمود این رنگ زرد یا سبز یا این شیرینی یا ترشی چیز محرّمی است؛ چنین چیزی نفرموده است! أصلاً لسان این روایت ناظر به این جهت نیست، أصلاً نظر به حرام ندارد. نمی‌خواهیم عرض کنیم که مطلق است و هم ترک محلّل و هم ترک محرّم را شامل می‌شود، نخیر! أصلاً

نظر به محرّم ندارد، سیاق و معنای حدیث ناظر به بیان مقامات اولیاء و ابرار است و در آن ترک محرّمات مفروغ عنه گرفته شده است و دستوراتی خاص را بیان می‌کند که افزون‌تر از اصل واجبات و محرّمات است.

می‌فرماید: این طور نباش که هرچه دیدی، خورشت بیاید و میل و رغبت به آن پیدا کنی و به آن فریفته شوی. باید گذر کنی! از این عالم بگذری! از عالم خواستِ نفسانی خودت باید عبور کنی! تا مادامی که در میل و خواستِ نفسانی خود هستی به مقام تجرّد نفس نخواهی رسید! بارپروردگارا! به محمد و آل محمد به ما توفیق عنایت کن که این فرمایشاتی که در این حدیث قدسی آمده، این مطالبی را که خداوند خودش به بهترین خلق خود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، ما به نحو احسن و اکمل با عنایت و توفیق خودت عمل کنیم! **مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ**^۱ «هر نعمتی که داریم (حتی همین توفیق و همین اراده هم) از ناحیه توست!»

بارپروردگارا! ما را موفق بدار به حق محمد و آل محمد که در مقام مجاهده با نفس، دوام جهاد داشته و مالک نفس خود باشیم! ما را موفق بدار که از این عالم نفسِ ان شاء الله عبور کنیم! و آنچه به بندگان خاص خودت وعده دادی به ما نیز عنایت بفرما!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس نود و سوم

مراقبه و تهنیت با نفس (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

ارزش جهاد با نفس

أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:
 أَفْضَلُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ وَفِطَائِمِهَا مِنْ لَذَاتِ
 الدُّنْيَا.^۱ «جهاد با نفس در برابر هوا و هوس و جدانمودن او از لذات دنیا،
 بافضیلت ترین جهاد است.»

یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: اینکه اگر نفس میل به
 کاری دارد انسان با او مجاهده کند و خلافتش را انجام دهد و نفس را از
 لذات دنیا جدا کند، این بافضیلت ترین جهادها محسوب می شود.
 نباید نفس را رها کرد تا از لذات دنیا تبعیت کند و هرچه دلش
 خواست و میل پیدا نمود به دنبال او برود!
 و در روایت دیگری می فرمایند: إِنَّكَ إِنْ جَاهَدْتَ نَفْسَكَ حُرْتَ

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۲۰۷.

رِضَا اللَّهِ.^۱ «اگر با نفس خود مجاهده کنی رضای پروردگار را حیازت نموده و به دست آورده‌ای!» رضای پروردگار جزء غایات و نهایات از درجات کمال انسان به حساب می‌آید؛ اینکه پروردگار از انسان راضی باشد این درجه، خیلی عالی است. حضرت می‌فرمایند: اگر با نفس خود جهاد نمودی و خلافتش را انجام دادی و نفس را زمین زدی، در این صورت رضای پروردگار را حیازت نموده‌ای!

روایات از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره رسیدن به فوز و در زمره فائزین گشتن به واسطه مجاهده با نفس، از حد استفاضه بالاتر است و حتی می‌توان گفت: به حد تواتر می‌رسد.

در روایتی می‌فرمایند: مَنْ لَمْ يُجَاهِدْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْلِ الْفَوْزَ.^۲ اگر کسی با نفس خود مجاهده نکند و نفس خود را یله و رها بگذارد که هر کاری دلش خواست انجام دهد و هر هوائی داشت دنبال کند و هر حرفی که خواست بزند و هر جلسه‌ای که نفسش تمایل داشت شرکت کند، به فوز و رستگاری و فلاح نائل نمی‌شود و نمی‌رسد.

و نیز می‌فرمایند: فِي مُجَاهَدَةِ النَّفْسِ كَمَالُ الصَّلَاحِ.^۳ «اگر کسی می‌خواهد به کمال صلاح نائل شود باید با نفس خود مجاهده کند.» اَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا.^۴ «مالک نفس خودتان شوید، به اینکه دائماً با او در حال جهاد باشید.»

۱. همان مصدر، ص ۸۱۷.

۲. همان مصدر، ص ۶۰۳.

۳. همان مصدر، ص ۴۷۶.

۴. همان مصدر، ص ۱۵۱.

لزوم مجاهده دائمی و پرهیز از پرتگاههای نفس

برای تملک نفس مجاهده دائمی لازم است. اگر انسان یکبار مجاهده کرد و نفس خود را به زمین زد نباید مغرور شود که مجاهده کردم و نفس را به زمین زدم، نخیر! این نفس دست بردار نیست، تا مقهور نشود تا مملوک انسان نشود دست بردار نیست.

یعنی تا نفس مغلوب نشود به نحوی که از قدرت و توان مقابله خارج گردیده و تسلیم شود انسان را رها نمی کند! لذا انسان از مواردی که محلّ ظهور و بروز نفس است، جاهائی که پرتگاه نفس بوده و محلّ خطر است اصلاً نباید عبور کند.

مرحوم جدّمان حجّة الاسلام والمسلمین حاج آقا سیّد عبدالحسین معین شیرازی نقل می کردند که: رفیقی داشتیم که منزلش در مجاورت حضرت عبدالعظیم حسنی بود. ایشان برای اینکه نفس خود را زمین بزند و با او مجاهده کند زن نامحرمی که بسیار زیبا و جمیل بود را به منزل خود می برد و به او می گوید: باید تا به صبح در کنار اتاق به صورتی که لباسهایت مخلوع باشد بمانی!

خود او همین طور سرش را پائین می اندازد و کفّ نفس می کند و به او حتّی نظری نمی نماید. و صبح به او می گوید: که از خانه برو! پیش خودش هم می گوید: من در این مبارزه پیروز شدم و هیچ عمل خلافی از من سر نزد!

وقتی ماجرا را برای مرحوم انصاری نقل می کنند ایشان با ناراحتی می فرمایند: اشتباه کرده! خیلی اشتباه کرده است! انسان باید از پرتگاه فرار کند، نه اینکه برای خودش پرتگاه درست نماید و برود لبّه پرتگاه بایستد

و خودش را نگه دارد! ممکن است پای انسان بلغزد و به پرتگاه بیفتد. شیطان انسان را رها نمی‌کند! شیطانی که در قرآن می‌فرماید: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.^۱ «قسم به عزّت تو من تمام افراد را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلص تو را.» این شیطان انسان را رها نخواهد کرد.

این شخص خیلی جرأت داشته که این کار را انجام داده است. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که: فِي مُجَاهَدَةِ النَّفْسِ كَمَالُ الصَّلَاحِ؛ «در مجاهده نفس کمال صلاح است.» مراد مجاهده نفس به صورت عامّ است که انسان اگر در مسیرش ناخواسته اتفاقاتی پیش آمد، در مقام مجاهده با نفس برآید؛ امّا اینکه برای خودش امتحانی ایجاد کند و خود را در مهلکه قرار دهد و بعد کفّ نفس کند، این درست نیست! ذُرْوَةُ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذَوُوا التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ.^۲ «به بلندای آن نهايات و آن عظمت‌ها و آن فناء فی‌الله نمی‌رسند مگر صاحبان تهذیب و مجاهدات.» مگر آنهایی که خودشان را پاک می‌کنند و دائماً این نفس را غبارروبی می‌کنند. إِلَّا ذَوُوا التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ؛ یعنی: مگر آنهایی که دائماً شمشیر در دست گرفته و مرتّب بر سر نفس می‌کوبند. از این طرف سر بلند کرد بر او می‌زنند، از آن طرف سر بلند کرد بر او می‌زنند. این نفس انسان را رها نمی‌کند تا وقتی که یا زمین بزند و یا زمین بخورد! باید آن‌قدر این نفس گوشمالی شود که دیگر نفّسش در نیاید.

۱. آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص.

۲. غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۷۱.

به پیغمبر صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم عرضه داشتند آیا شما هم شیطان دارید؟ فرمودند: بله! ولی شَیْطَانِی اَسْلَمَ عَلَیْ یَدِی. شیطان من تسلیم من شده است.

زمین زدن شیطان، با توکل

شیطان از بین رفتنی نیست! نفس از بین رفتنی نیست! شیطان و نفس همیشه هستند. خدا نفس را خلق نموده و تا ابد هست، متتها باید شما او را زمین بزنید و اِلَّا او شما را به زمین می زند؛ راه دیگری هم نیست، پس چه بهتر که شما با توکل بر خدا او را زمین بزنید.

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.^۱ «کسی که به خداوند توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد.» اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ.^۲ «شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و بر خدا توکل می کنند تسلطی ندارد.»

پس غیرمخلصین هم می توانند کمر شیطان را بشکنند و او را بر زمین بزنند؛ اگر نتوانند نفس را بر زمین بزنند که هیچ گاه از مخلصین نخواهند شد. آن قدر این نفس را با توکل زمین می زنند تا اینکه مخلص می شوند و از نفس می گذرند. باید از امتحانات دیگر بگذرند تا از نفس بگذرند!

غیر از مخلصین هم کسانی هستند که شیطان اصلاً به آنها

۱. قسمتی از آیه ۳، از سوره الطلاق: ۶۵.

۲. آیه ۹۹، از سوره التحل: ۱۶.

راه ندارد و آنها راه شیطان را بسته‌اند. البتّه تا انسان به مقام خلوص نرسد در مقام توکل متمکّن نمی‌شود و هر لحظه ممکن است از حال توکل خارج شود و فقط وقتی به مقام خلوص رسید دیگر از تیررس شیطان خارج می‌شود، ولی به هر حال مادامی که کسی توکل دارد از مکر شیطان و نفس خارج است.

فلذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایاتی که به حدّ استفاضه می‌رسد می‌فرمایند: با نفس خود بجنگید! **حَارِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَ اصْرِفُوهَا عَنْهَا.**^۱ «با نفسهای خودتان بر سر این دنیا جنگ کنید و او را از دنیا روی گردان کنید!» این به دست خود انسان است که هروقت تمایل به دنیا در ذهن آمد نفس خود را از آن برگرداند.

این تمایلات اوّل در ذهن می‌آید و بعد وارد قلب می‌شود و سپس در قلب ریشه می‌دواند و بعد هم شاخ و برگ پیدا کرده و تمام قلب را می‌گیرد! هروقت تمایل به دنیا در ذهن آمد سریع آن را برگردانید! نگذارید که تثبیت شود و در قلب وارد گردد و شاخ و برگ بگیرد؛ **حَارِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَ اصْرِفُوهَا عَنْهَا.**

لزوم ریاضت کشیدن

انسان باید این کار را با ریاضت انجام دهد. انسان باید ریاضت بکشد، فلذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: **الشَّرِيعَةُ رِیَاضَةُ النَّفْسِ.**^۲

۱. غررالحکم ودرر الکلم، ص ۳۵۲.

۲. همان مصدر، ص ۳۷.

«شریعت عبارت است از ریاضت نفس.» فرمودند: فی الشَّرِيعَةِ رِیاضَةُ النَّفْسِ. «در شریعت ریاضت نفس است.» بدین معنی که شریعت بخشهایی دارد که یک بخش آن ریاضت نفس است، نه! می‌فرمایند: الشَّرِيعَةُ رِیاضَةُ النَّفْسِ. «حقیقت شرع مقدس ریاضت نفس است!» یعنی راه، راه ریاضت نفس است و غیر از این راه راهی وجود ندارد. راه، راه منکوب کردن نفس است! راه راهی است که انسان باید خلاف هوای نفس عمل کند و هرچه بیشتر خلاف هوای خودش عمل نمود بیشتر بهره می‌برد.

مَنْ اسْتَدَامَ رِیاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ.^۱ «اگر کسی ریاضت نفس را ادامه دهد و دائماً در مقام ریاضت نفس باشد بهره می‌برد.» دوام ریاضت، شرط انتفاع است، نه اینکه اگر انسان یک مرتبه ریاضت کشید کافی باشد.

ملاک ریاضت نفس و مصادیق آن

ریاضت این نیست که انسان هیچ نخورد؛ شام نخورد، ناهار نخورد. مراد از ریاضت این نیست که هیچ نخوابد. مراد از ریاضت این نیست که انسان اصلاً مسکن و مرکب نداشته باشد. نه! مراد از ریاضت این است که انسان بخوابد ولی خوابش را کم کند، غذا بخورد اما خوراکش کم باشد؛ به اندازه‌ای که سیر شود نخورد. بخورد اما هرچیزی هر وقت دلش می‌خواهد نخورد؛ مراد از ریاضت این است!

۱. همان مصدر، ص ۶۰۸.

اگر انسان می‌خواهد برسد باید ریاضت بکشد. باید غذا که می‌خورد برای تقویت بخورد. برای این غذا بخورد که نیرو بگیرد تا بتواند عبادت خدا را به‌جا آورد.

خیلی اوقات مرحوم علامه غذا میل نمی‌کردند و هیچ هم بیان نمی‌فرمودند که چرا میل نمی‌کنند ولی می‌فهمیدیم که جهت مراقبه و مجاهده با نفس است، نه فقط در خوراک در همه امور همین‌طور بودند! یک قاعده و ضابطه خدمت شما عرض کنم و آن قاعده این است که: ملاک در ریاضت نفس مخالفت هواست! این یک قاعده کلی است که انسان با هوای نفس و میل نفسانی خود مخالفت داشته باشد و زمام نفسش در دست خودش باشد!

روزه گرفتن برای وصول به درجات عالیه لازم است؛ آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه تأکید داشتند که پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه وسط را روزه بگیرید و این حداقل است. اگر انسان می‌تواند باید بیشتر روزه بگیرد. در مرتبه بعد از صیام، خود جوع و گرسنگی نیز امری مطلوب و لازم است؛ سالک بدون صیام و بدون جوع نمی‌تواند برسد! انسانی که شکمش پر است نمی‌تواند توجه پیدا کند.

إلی‌ماشاءالله در کتب عرفان و اخلاق در باب جوع نوشته و بیان شده و این همان مجاهده است، همان ریاضت نفس است! **إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَأْتِيَكَ الْمَوْتُ وَ بَطْنُكَ جَائِعٌ وَ كَبِدُكَ ظَمْآنٌ فَافْعَلْ**^۱. «اگر می‌توانی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۰۰.

کاری کنی که درحالی مرگت فرا رسد که شکمت گرسنه و کبدت تشنه باشد آن کار را انجام بده!» خدا می داند چه ثمراتی برآن مترتب است! خواب هم همین طور است؛ خواب برای بدن لازم است اما چه مقدار؟ آیا انسان جائز است که آن قدر بخوابد که از خواب إشباع شود؟ این باعث می شود بهره های معنوی ای که خداوند در شب برای انسان قرار داده است، از انسان سلب شود و دیگر هم نخواهد آمد! دیگر نخواهد آمد!

ریاضت امر عجیب و غریبی نیست! منتها مشکل است. إلی ماشاءالله گفته شده است که **أَقْلِلْ كَلَامَكَ**^۱. «کلامت را کم کن!» اما چقدر در مقام عمل بوده ایم؟! چقدر عمل نمودیم؟! مادامی که این مطلب در ذهنمان هست عمل می کنیم و همین که مدتی گذشت فراموش می کنیم و آن عمل را ترک می کنیم؛ ولی نباید این طور باشد! انسان باید همیشه کم سخن بگوید در همه جا همین طور باشد. این مجاهده است!

ازبین بردن آرزوهای دنیوی

انسان باید امل و آرزوی خود را به کمترین حد برساند! مؤمن نباید آرزو داشته باشد! مراد از آرزو، آرزوی دنیوی است، نه آرزوهای خدائی که منتهای آمال سالک راه خدا و انسان مؤمن، خداست! انسان نباید آرزوی دنیوی داشته باشد؛ نباید آرزو کند من یک باغی داشته باشم و بعد بروم کار کند و زحمت بکشد که باغ را به دست

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۱۳۶.

بیاورد! وقتی هم که به دست آورد متوقف نمی‌شود، چون آرزو مراتبی دارد. بعد به دنبال چه و چه برود و با این آرزوها همین‌طور زندگی کند و عمر خود را سپری نماید؛ این درست نیست! انسان باید عمر خود را با آرزوی خدا سپری کند. عمر انسان باید با آرزوی خدا سپری شود، نه با غیر خدا! امل و آرزو، دشمن عمل است.

أمیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **إِنِّي مُحَارِبٌ أَمَلِي وَ مُتَنَظِّرٌ أَجَلِي**.^۱ «من با آرزو و امل خودم جنگ می‌کنم و منتظر اجلم هستم!» همان‌طور که فرمود: با نفس خودتان جنگ کنید، اینجا می‌فرمایند: با آرزوی خودم جنگ می‌کنم. چرا با آرزو جنگ کنیم؟ این آرزو عمر انسان را می‌گیرد و همیشه انسان را در خیالات و توهّمات قرار می‌دهد! همیشه عالم و همش زنده است؛ عالم وهم یعنی سراب! عالم وهم آب نیست، انسان را سیراب نمی‌کند. با توهّم آب، انسان سیراب نمی‌شود، همه‌اش سراب است!

لذا أمیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ**.^۲ «امل و آرزو مانند سراب است.» این آرزوها سراب است، آب نیست و انسان آن‌قدر به دنبال این سراب می‌رود تا اینکه اجل او فرا می‌رسد. **الْأَمَلُ حِجَابُ الْأَجَلِ**.^۳ «امل و آرزو حجاب اجل است.» و انسان را از مرگ غافل می‌نماید. **الْأَمَالُ تُدْنِي الْأَجَالَ**.^۴ «آرزوها مرگها را زود می‌رساند.»

۱. همان‌مصدر، ص ۲۶۳.

۲. همان‌مصدر، ص ۱۰۳.

۳. همان‌مصدر، ص ۵۵.

۴. همان‌مصدر، ص ۴۰.

معنای روایت چیست؟ آیا اگر کسی هفتاد سال عمر دارد عمرش به واسطه آرزوهایش پنجاه سال می شود؟ نه! اینکه فرمودند: آمال، آجال را زود می رساند، یعنی عمرش در این آرزوها می گذرد. همین طور در آرزوهایش هست تا اینکه اجل او می رسد و این آرزوها منتهی و متصل به اجل می شود؛ یعنی آن قدر غرق در اوهام شده و خود را با آنها مشغول نموده که گذر عمر را نمی فهمد و عمرش به سرعت سپری می شود؛ یا اینکه این عمر که باید صرف خدا شود صرف سراب می شود، پس حقیقت عمر با سراب گرفته شد نه با آب. و این عمر به حدّ اقل رسید و پوچ شد! عمر هفتاد ساله که باید صرف در لقاء خدا شود آمد و در امل و آرزو نشست، در سراب نشست و عمر هفتاد ساله هیچ شد! صفر شد! هردو معنی درست است.

مرحوم علامه والد رحمه الله علیه در وصف اهل دنیا این اشعار را مکرّر می خواندند:

عمر گرانمایه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا
 أمير المؤمنين عليه السلام می فرماید: إِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ وَ
 لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ؛ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ أَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.^۱ «ای انسان هیچگاه به
 آرزوی خودت نخواهی رسید.» آرزوی انسان تمامی ندارد و اگر
 چنانچه به خواسته اش برسد فردا آرزوی دیگری دارد و همین طور عمر
 خود را در آرزو طی می کند. وَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ. «و هیچگاه از مدّت

عمری که برای شما قرار داده شده است تجاوز نخواهی کرد.» هفتاد سال باشد یا شصت سال یا...

فَاتَّقِ اللَّهَ وَ أَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ. «پس تقوای الهی پیشه کن و در طلب روزی اجمال کن!» یعنی در تحصیل روزی به قدر کفاف اکتفاء کن! وقتی دستور داده‌اند در غیر از نیاز، یک ثلث روز را برای کار و یک ثلث هم برای خواب و یک ثلث هم برای عبادت قرار دهید،^۱ نباید به جای

۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ.** (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰، ص ۵۴۵)

در منهاج البراعة، ذیل شرح این حکمت آورده است که:

«السَّاعَةُ: مِقْيَاسٌ وَ مُقَسَّمٌ لِلزَّمَانِ وَ الْعَمْرِ، وَ قِدَاهَتُمُ الْبَشَرُ بِتَقْسِيمِ الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ عَلَى سَاعَاتٍ لِنَظْمِ أُمُورِهِ وَ إِصْلَاحِ أَحْوَالِهِ، فَاشْتَغَلَ بِصُنْعِ السَّاعَةِ بِوَسِيلَةِ شِعَاعِ الشَّمْسِ وَ الْمَاءِ وَ غَيْرِهَا، وَ قِدَارَتَقَى فِي هَذَا الْعَصْرِ صُنْعُ السَّاعَاتِ مِنَ الْفَلَزَاتِ إِلَى دَرَجَاتٍ رَاقِيَةٍ.

و أَشَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحِكْمَةِ إِلَى تَقْسِيمِ الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ بِمِقْيَاسِ الْحَالِ وَ الْعَمَلِ؛ فَلِلْيَوْمِ مَعَ لَيْلَتِهِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِلْعِبَادَةِ، وَ سَاعَةٌ لِلْإِعَاشَةِ، وَ سَاعَةٌ لِلْإِسْتِرَاحَةِ وَ اللَّذَّةِ.

وَ يَدُلُّ بِاعْتِبَارِ التَّثْلِيثِ عَلَى أَنَّ وَقْتَ الْعَمَلِ لِلْمَعَاشِ ثَمَانِي سَاعَاتٍ كَمَا اسْتَقَرَّ عَلَيْهِ دَائِبُ كُلِّ الشُّعُوبِ فِي هَذِهِ الْعُصُورِ وَ سَنُوهُ قَانُونًا لِلْعَمَلِ وَ الْعَمَالِ، وَ وَقْتُ الْإِسْتِرَاحَةِ ثَمَانِي سَاعَاتٍ فَإِنَّهُ مَقَرَّرٌ لِلنَّوْمِ فِي نَظَرِ الْأَطْبَاءِ، فَيَبْقَى ثَمَانٌ لِلْمَنَاجَاةِ وَ الْعِبَادَةِ بِمَا لَهَا مِنَ الْمَقْدَمَاتِ وَ التَّهَيُّؤِ.» (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۴۷۸ و ۴۷۹)

أقول: البتة مراد از تقسیم به سه قسمت در این روایت، تقسیم شبانه روز به سه قسمت مساوی و معین نیست، بلکه منظور این است که برای هریک از نیازهای

هشت ساعت شانزده ساعت کار کنیم؛ این آمال است!

ضِيَاعُ الْعُمْرِ بَيْنَ الْأَمَالِ وَالْمُنَى^۱ «از بین رفتن عمرها بین آمال و آرزوها و تقاضاها و تمنّیات است.» این روایت به نحو مطلق است؛ تقاضا و آرزو اعمّ از تقاضا و آرزوی حلال و حرام است. مثلاً انسان می خواهد منزلش را توسعه دهد یا مرکبی سوار شود که مثل آن مرکب در عالم نیست، این آرزو فی نفسه حلال است و اشکالی هم ندارد که اگر خداوند به مؤمن مرکب خوب یا منزل وسیعی داد انسان استفاده کند.

⇨ مادی و معنوی، زمانی مناسب برای رفع آن نیاز باید قرار داده شود و نباید مؤمن بیش از حدّ لازم به کار و استراحت بپردازد و وقتی برای خلوت با خدا و تأمین نیازهای معنوی باقی نگذارد، بلکه رفع نیازهای مادی مقدمه‌ای برای حصول توجّه و حال لازم جهت خلوت و عبادت پروردگار است.

لذا در برخی روایات، سفارش به تقسیم ساعات مؤمن به چهار قسمت شده است؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ. (تحف العقول، ص ۴۰۹ و ۴۱۰)

همچنین در روایات دیگر، غیر از عبادت و کار و استراحت و لذّت حلال، اموری همچون محاسبه نفس، معاشرت با إخوان دینی، تفکّر در صنع الهی و مراوده با اهل علم و استفاده از آنان هم شمرده شده است که مؤمن باید زمانی را برای آنها اختصاص دهد. (رجوع شود به: معانی الأخبار، ص ۳۳۴؛ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۱)

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۲۶.

مِنْ سَعَادَةِ الْمُسْلِمِ سَعَةُ الْمَسْكِنِ وَ الْجَارِ الصَّالِحِ وَ الْمَرْكَبِ الْهَنِيِّءُ.^۱ «از سعادت مرد این است که خانه وسیع و همسایه صالح و مرکب خوب داشته باشد.» و زن و فرزندان او راحت باشند، ولی نباید آرزوی اینها را داشته باشد و همین طور سی سال، چهل سال در این آرزو باشد؛ اینها سراب است!

شقاوت عمر سعد، به خاطر آرزو

اینها آرزوی حلال است. خدا نکند که انسان آرزوی حرام داشته باشد! عمر سعد لعنة الله علیه دائماً در هوا و خیال ملک ری بود. در بعضی از تواریخ آمده است که: بعد از اینکه عبیدالله بن زیاد بزرگان را دعوت کرد و از ایشان پرسید چه کسی متولی جنگ با حسین می شود؟ و همه طفره رفته و پاسخی ندادند، عبیدالله، عمر سعد را خواست و گفت: یا عُمَرُ! أُرِيدُ أَنْ تَتَوَلَّى حَرْبَ الْحُسَيْنِ بِنَفْسِكَ. «می خواهم جنگ با امام حسین را خودت تصدی و تولی کنی و امارت لشکر را بر عهده داشته باشی!»

عمر سعد گفت: اعْفُنِي عَنْ ذَلِكَ. «مرا معاف بدار!» عمر سعد شخص وجیهی بود. پسر سعد ابی وقاص بود و همه او را می شناختند، گفت مرا معاف بدار! عبیدالله گفت: قَدْ أَعْفَيْتُكَ يَا عُمَرُ! فَارْجُدْ عَلَيْنَا عَهْدَنَا الَّذِي كَتَبْنَا إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ الرَّيِّ. «من تو را معاف داشتم ولی باید آن نامه ای که برای ولایت و امارت ری برای تو نوشتم را برگردانی.»

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۰۱.

این را که گفت عمر سعد گفت: أَمَهِّلْنِي اللَّيْلَةَ. «امشب را به من مهلت بده!» عمر بن سعد به خانه برگشت و با برادران و خویشان و دوستان معتمد خود مشورت کرد که آیا این کار را انجام دهم یا نه؟ فَلَمْ يَثِّرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ بِذَلِكَ. «هیچ کس او را در این کار تأیید و تشویق نکرد.»

شخصی به نام کامل که از دوستان پدر عمر سعد بود به عمر سعد رو کرد و گفت: ای عمر! چه شده من تو را به هیئت و حرکت خاصی می بینم، حال و هوایت عوض شده، طور دیگری شدی؟ فما الَّذِي أَنْتَ عَازِمٌ عَلَيْهِ؟ «چه کار می خواهی بکنی؟» و كَانَ كَامِلٌ كَاسِمِهِ ذَا رَأْيٍ وَ عَقْلٍ و دینِ کامل. «کامل همان طور که نامش کامل بود، هم دارای رأی و عقل و دین کامل بود.»

عمر سعد لعنة الله عليه گفت: به من پیشنهاد شده که امارت این لشکر را در جنگ با حسین به عهده بگیرم، و إِنَّمَا قَتَلُهُ عِنْدِي وَ أَهْلِ بَيْتِهِ كَأَكْلَةِ أَكْلٍ أَوْ كَشْرَبَةِ مَاءٍ. «و کشتن حسین و اهل بیتش در نزد من مانند خوردن یک لقمه یا نوشیدن یک جرعه آب است.» این قدر آسان و سهل است! وَإِذَا قَتَلْتُهُ خَرَجْتُ إِلَى مُلْكِ الرَّيِّ. «و اگر او را بکشم راهی ملک و ولایت ری می شوم.»

کامل به او گفت: أَفْ لَكَ يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ! تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ الْحُسَيْنَ ابْنَ نَبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ؟ «وای بر تو ای عمر سعد! آیا می خواهی حسین فرزند دختر رسول خدا را بکشی؟» أَفْ لَكَ وَلَدَيْنَكَ يَا عُمَرُ! «وای بر تو و بر دین تو ای عمر!» أَسَفِهْتَ الْحَقَّ وَ ضَلَلْتَ الْهُدَى؟ «آیا این قدر سغیه و کم عقل شده و حق را تشخیص نمی دهی و از طریق هدایت گمراه

شده‌ای؟» أما تَعْلَمُ إِلَى حَرْبٍ مِّن تَخْرُجُ؟ وَلِمَن تُقَاتِلُ؟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! «آیا نمی‌دانی که به جنگ چه کسی می‌روی؟ و با چه کسی قتال می‌کنی؟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!»

سپس کامل گفت: قسم به خدا اگر دنیا و ما فيها را به من دهند تا یک نفر از اُمّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بکشم هرگز چنین کاری نمی‌کنم! تو چگونه می‌خواهی به قتل حسین بروی؟ حسینی که فرزند دختر رسول خدا است! فردا چه جوابی به رسول خدا خواهی داد هنگامی که وارد بر آن حضرت می‌شوی درحالی که فرزند او و نور چشم و میوه دل او را کشته‌ای؟ درحالی که پسر سیّد نساء عالمین و پسر سیّد الوصیین و سیّد شباب اهل الجنّة را کشته‌ای؟

إِنَّهُ فِي زَمَانِنَا هَذَا بِمَنْزِلَةِ جَدِّهِ فِي زَمَانِهِ. «حسین در زمان ما به منزله رسول خدا در زمان حیات پیامبر است!» و طاعته فرض عَلَيْنَا كَطَاعَتِهِ. «اطاعت او بر ما واجب است همان‌طور که اطاعت رسول خدا بر ما واجب بود!» فرقی نمی‌کند حسین را کشتی مانند این است که رسول خدا را کشتی!

بعد از اینکه مطلب را خوب برای عمر بیان کرد می‌گوید: فَاخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ مَا أَنْتَ مُخْتَارٌ وَإِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنْ حَارَبْتَهُ أَوْ قَتَلْتَهُ أَوْ أَعْنَتَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَى قَتْلِهِ لَا تَلَبُّثُ فِي الدُّنْيَا بَعْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا. «اکنون هر تصمیمی که داری بگیر! من خدا را شاهد می‌گیرم که اگر تو با حسین محاربه کنی، یا او را شهید نمائی، یا علیه وی به هر نحوی، یا در قتل او کمک کنی، بعد از او جز اندک زمانی در این دنیا درنگ نخواهی کرد.»

عمر بن سعد فوری گفت: فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ «آیا مرا از مرگ

می ترسانی؟» و اِنِّیْ اِذَا فَرَعْتُ مِنْ قَتْلِهِ اُكُوْنُ اَمِيْرًا عَلٰی سَبْعِيْنَ اَلْفِ فَارِسٍ وَاَتُوْلٰی مُلْكَ الرَّیِّ. «من پس از کشتن حسین رئیس هفتاد هزار سوار خواهم بود و ملک ری را به دست می آورم.»

کامل به عمر سعد گفت: من حدیثی برای تو نقل می کنم که اگر موفق شدی و قبول کردی امید نجات تو را دارم.

روزی من با پدرت سعد به سوی شام مسافرت کردم. اسبم خسته شد و من از دوستانم عقب ماندم و سرگردان و عطشان شدم! فلاح لی دیر راهبِ فَمِلْتُ اِلَیْهِ و نَزَلْتُ عَنْ فَرَسِی و اُتِيتُ اِلٰی بَابِ الدَّیْرِ لِاشْرَبَ مَاءً. «دیر راهبی از دور برای من نمایان شد، به طرف آن رفتم، از اسبم پیاده شدم و به در دیر رفتم تا آبی بیاشامم.» فَأَشْرَفَ عَلَیَّ رَاهِبٌ مِنْ ذٰلِكَ الدَّیْرِ. «راهبی از بالا متوجه من شد.» و گفت: چه می خواهی؟ گفتم: اِنِّیْ عَطْشَانٌ. «من تشنه هستم!»

گفت: تو از اَمّت این پیغمبر هستی که با یکدیگر جدال می کنند و یکدیگر را برای مال دنیا می کشند؟! گفتم: من از اَمّت مرحومه، اَمّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم می باشم.

در جوابم گفت: شما بدترین اَمّت هستید در روز قیامت؛ وای بر شما! و قَدْ غَدَوْتُمْ اِلٰی عِتْرَةِ نَبِیِّكُمْ و تَسْبُوْنَ نِسَاءَهُ و تَنْهَبُوْنَ اَمْوَالَهُ. «شمائید که عترت پیامبر خود را می کشید، زنان او را اسیر می کنید و اموال او را غارت می کنید.» گفتم: ای راهب! آیا ما یک چنین عملی را انجام می دهیم؟!

گفت: بله! و اِنَّكُمْ اِذَا فَعَلْتُمْ ذٰلِكَ عَجَبَتِ السَّمٰوٰتُ و الْأَرْضُوْنَ و الْبِحَارُ و الْجِبَالُ و الْبَرَارِی و الْقِفَارُ و الْوُحُوْشُ و الْأَطْيَارُ بِاللَّعْنَةِ عَلٰی قَاتِلِهِ.

«هنگامی که این جنایت را کردید، آسمانها، زمینها، دریاها، کوهها، بیابانهای بی آب و علف، وحوش و پرندگان ضجّه و ناله می زنند و قاتل حسین را لعنت خواهند کرد.» سپس قاتل حسین جز اندک زمانی در این دنیا زنده نخواهد بود.

ثُمَّ يَظْهَرُ رَجُلٌ يَطْلُبُ بَثَارِهِ فَلَا يَدْعُ أَحَدًا شَرِكَ فِي دَمِهِ إِلَّا قَتَلَهُ وَ عَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. «سپس مردی برای خونخواهی حسین ظهور می نماید و هرکسی را که در قتل حسین شرکت کرده باشد به قتل می رساند و خدا روح او را به تعجیل به دوزخ می فرستد.»

سپس آن راهب به من گفت: تو یک قرابت و نزدیکی با قاتل پسر پیغمبر داری. وَاللَّهِ إِنِّي لَوِ ادْرَكْتُ أَيَّامَهُ لَوَقَّيْتُهُ بِنَفْسِي مِنْ حَرِّ السُّيُوفِ. «به خدا قسم! اگر من ایام فرزند پیغمبر را درک می کردم آتش و حرارت شمشیرها را به جان خریده و او را حفظ می کردم.»

گفتم: ای راهب! من به خدا پناه می برم از آن افرادی باشم که با پسر دختر پیامبر اسلام صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم قتال نمایم.

گفت: اگر تو این عمل را انجام ندهی پس شخصی از نزدیکان تو انجام خواهد داد و نصف عذاب اهل جهنّم بر قاتل حسین خواهد بود. عذاب قاتل حسین از عذاب فرعون و هامان شدیدتر خواهد بود.

ثُمَّ رَدَمَ الْبَابَ فِي وَجْهِهِ وَ دَخَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ تَعَالَى. «آن راهب پس از این سخنان در را به روی من بست و داخل دیر شده مشغول عبادت گردید.» وَأَبَى أَنْ يُسْقِيَنِي الْمَاءَ. «و ابا کرد به من شربت آبی بدهد.»

وقتی من بر اسب خود سوار شدم و به رفقای خویش پیوستم، پدرت سعد به من گفت: برای چه از ما عقب ماندی؟ من داستان راهب

را برایش شرح دادم. وی به من گفت: راست می‌گوئی.
سپس پدرت سعد برای من گفت: یک مرتبه هم وی قبل از من
نزد دیر آن راهب رفته و آن راهب به وی گفته است: او همان شخصی
است که قاتل پسر پیغمبر خدا می‌باشد! پدر تو از این موضوع خائف شد
و ترسید که مبادا تو کشته‌امام حسین باشی، لذا از آن پس تو را از خود
دور کرد.

ای عمر! از این موضوع بر حذر باش که بر امام حسین خروج
کنی و به عذاب نصف اهل جهنم دچار شوی.^۱

انسان باید از خدا بخواهد که خدایا! بارپروردگارا! ما را
عاقبت به خیر بگردان. خیلی عاقبت به خیر شدن مهم است. مرحوم علامه
والد همیشه می‌فرمودند: شریح قاضی که برخی می‌گویند فتوی به قتل
امام حسین علیه‌السلام داد، فکر می‌کنید به ظاهر انسان پست و فاجر و
فاسقی بود؟ نه! هیچ‌کس غیر از شریح نمی‌توانست مردم را تهییج به این
کار کند و فتوی به جواز قتل امام حسین علیه‌السلام بدهد.

شمر هم همین‌طور بود. عمر سعد هم همین‌طور بود. تمام
افرادی که در سرزمین کربلا بودند از افراد همین عالم بودند. از عالم
دیگری آنها را نیاورده بودند. از جنیان نبودند؛ متتها آمال و آرزوها قلوب
و چشمانشان را کور، گوشه‌هایشان را کر کرده بود، حرف حق را
نمی‌شنیدند.

حرف امام حسین علیه‌السلام حرف حق است. از نفس حق و

۱. بحار/الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

طیب و طاهر ایشان است که به سنگ بخورد آن را تکان می دهد، ولی عمرسعد را تکان نداد! چرا؟ چون آمال و آرزو قلب عمرسعد را کور و گوشهای او را کر کرده بود! کلام امام حسین علیه السلام را نمی شنید. اُمّا این کلمات، زهیر را که عثمانی مذهب بود تکان داد؛ جذبه الهی امام حسین علیه السلام بود که زهیر را متحوّل کرد.

خدایا! به برکت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام همه ما را عاقبت به خیر بگردان! بارپروردگارا! ریشه آمال و آرزو را در وجود ما به طور کامل بخشکان! بارپروردگارا! ما را در محاربه با نفس اماره همیشه غالب بفرما!

بارپروردگارا! این نفس ما را به لطف و کرم، با عنایت و قدرت خودت، با توکل بر خودت، بارپروردگارا! دائماً فرمانبر و مطیع خود بگردان! بارپروردگارا! به لطف و کرم ما را با عافیت از تمام این مراحل گذرانده و به سر منزل مقصود برسان! بارپروردگارا! ما را به لقاء خودت در همین دنیا مشرف بفرما!

مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه، مرحوم حدّاد، تمام افرادی که به گردن ما حق دارند، بارپروردگارا! به حقّ این ایّام درجانشان متعالی بفرما! آنها را از همه ما راضی و خشنود بگردان!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس نود و چهارم

مراقبه و جھباد بانفس (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

انسان مؤمن همیشه باید با خودش سر جنگ داشته باشد! هیچ‌گاه
 از میدان محاربه و جنگ با خودش خسته نشده و این جنگ با نفس را به
 هیچ قیمتی رها نکند!

مبارزه با هوای نفس

مراد از محاربه با نفس این است که با هوای نفس مبارزه کنیم.
 هوی چیزی است که حقیقت ندارد، واقعیت ندارد! اگرچه به حسب
 اصل لغت، هوی به معنای میل است و میل هم دو قسم دارد: یکی میل به
 امر باطل و دیگری میل به سوی حق، ولی به حسب اصطلاح که در قرآن
 و روایات وارد شده است، فقط بر میل به باطل إطلاق می‌شود. بله اگر در
 روایتی هوی را مقید به باطل کرده باشد و با قید باطل بیان نوع هوی را
 بنماید در آنجا هوی به معنای لغوی استعمال شده ولی عندالإطلاق بر
 هوای باطل و میل و گرایش به باطل حمل می‌شود.

در روایت است که: **جَاهِدْ هَوَاكَ**.^۱ «با هوای نفست مبارزه کن!» این هوی به معنای هوای باطل است و الا اگر انسان مؤمن میل و گرایش دارد شب از خواب بلند شده نماز شب بخواند، معنا ندارد بگوید: من نماز نمی‌خوانم، چون روایت داریم که: **جَاهِدْ هَوَاكَ**. با هوای نفست مبارزه کن!

و نیز در روایت است که: **جَاهِدْ نَفْسَكَ**.^۲ «با نفس خود مجاهده کن!» مجاهده با نفس از آن جهت است که شرور از این نفس برمی‌خیزد، خرابکاریها و تخریبها از این نفس برمی‌خیزد و الا نفس من حیث هی یکی از مخلوقات خدا می‌باشد؛ همان‌طور که چشم و گوش مخلوق خداست، همان‌طور که دست و پا و جوارح انسان مخلوقی از مخلوقات پروردگار است، بلکه شرافت انسان به همین نفس است، به همین حقیقت انسان است؛ پس چرا خطاب شده که این نفس را سرکوب کرده و به او اهانت کنید؟! و

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمایند: **أَهِنْ نَفْسَكَ مَا جَمَحَتْ بِكَ إِلَى مَعَاصِي اللَّهِ**.^۳ «نفس خود را خوار و ذلیل گردان مادامی که نافرمانی کرده و تو را به معاصی خدا می‌کشاند.» مبدا نفس خود را تکریم کنید و احترامش را داشته باشید! نفس این چیزها سرش نمی‌شود؛ مثل چهارپای چموشی می‌ماند که شما او را تکریم می‌کنید و او شما را به زمین می‌زند.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۷.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۵.

باید او را شلاق بزنید ولی اگر بگوئید: به جای شلاق می‌خواهم او را ببوسم و تکریم کنم، همانجا تا نیت کنید او را تکریم نمائید او شما را زیر پاهای خود خرد کرده و چیزی از شما باقی نمی‌ماند، لذا أمير المؤمنين عليه السلام می‌فرمایند: باید نفس را اهانت کنید! خوار و ذلیلش نمائید! مبادا او را تکریم کنید!

نفس و رسیدن به کمال و تجرّد

نفس من حیث هی از مخلوقات خداوند است و با همین نفس است که انسان باید به تکامل برسد. همین نفس را انسان باید با مجاهده به کمال برساند تا روح، مجرد شده و غیر از خدا نبیند. نفس مثل مرکب چموشی است که ابتدا شیطنت می‌کند و می‌خواهد راکبش را به زمین بزند اما آن قدر سوارکار با او کار می‌کند و در تربیت او زحمت می‌کشد تا اینکه چنان رام می‌شود که هیچ‌گاه سوارش را ترک نمی‌کند؛ همین اسبی که سابقاً حاضر نبود که یک آن سوارکار بر روی او بنشیند الآن رام شده و به هر نحوی که سوارش بخواهد به او سواری می‌دهد. البته نفس در حقیقت از جهت دیگری مثل راکب است و ما از جهت رام شدن به مرکب تشبیه کردیم. نفس همان «روح» است که در بدو امر به آن إطلاق «نفس» می‌شود تا وقتی که به آن تجرّد و حقیقت خود برسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: با هوای خود جنگ کن! اگر مؤمن بخواهد به حقیقت ایمان برسد باید با هوای نفس بجنگد و حتی یک آن او را رها نکند، چون نفس انسان را رها نمی‌کند شما هم

نباید او را رها کنید؛ رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.^۱ «خدایا! یک چشم به هم زدن ما را به خودمان وا مگذار!» چون نفس شیطن می‌کند.

مالک نفس بودن هنگام غضب

هروقت نفس خواست گردن‌کشی کند باید فوراً افسار آن را بکشید و محکم به سر نفس بزنید تا رام شود. مؤمن هنگام غضب مالک نفس خود است نباید این غضب باعث شود که مؤمن از راه حق به باطل کشیده شود؛ اگر مثلاً بچه خلافی کرده باشد و شما غضبناک شدید نباید بیشتر از حد او را تنبیه کنید؛ اگر با یک گوشمالی تأدیب می‌شود نباید او را دوبار بزنید، یکی برای او و یکی برای هوای نفس که تشقّی خاطری برایتان حاصل شود.

تربیت طفل با پدر است و مادر اصلاً حقّ زدن بچه را ندارد مگر با اذن پدر. بعضی پدر و مادرها بیش از حدّ نیاز فرزند را می‌زنند؛ این کار حرام است و اشکال شرعی دارد. تأدیب فرزند در صورتی که منحصر به ضرب باشد و با نصیحت و وعظ و ارشاد تأدیب نشود باید به کمترین مقدار زدن که موجب تنبّه و تأدیبش می‌شود و دیگر آن عمل زشت را انجام ندهد، اکتفا کرد و بیشتر از آن جائز نیست.

اگر کسی یک مرتبه شما را زد نباید او را زیر لگد خرد کنید؛ یکی زده شما هم حقّ قصاص دارید و هم می‌توانید عفو کنید که: الْعَفْوُ أَفْضَلُ

الإحسان^۱. البتّه اگر بر عفو اثر نامطلوبی مترتب شود مثلاً آدم شقیّ ای هست که اگر شما او را عفو کنید فردا شخصی را و پس فردا شخص دیگری را می زند اینجا عفو افضل نیست و به همان مقدار که زده می توان او را زد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: الْمُؤْمِنُ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقٍّ^۲. «مؤمن آن است که وقتی غضب می کند این غضب او را از حق به باطل نمی کشاند.» مؤمن در همه حال مالک نفس خودش است، چه در حال نشیب و چه در حال فراز، چه در حال سختی و چه در حال گشایش، در عسر و در یسر؛ در همه حال مالک نفس خودش است؛ چرا؟! چون آن قدر بر سر این نفس کوبیده که نفسش مقهور او شده و در همه حال قاهر بر نفسش بوده و افسار این نفس همیشه در دست اوست، نه اینکه خودش مقهور نفس باشد. در حال غضب که این نفس سرکشی کرده باید دهانه اش را فوری بگیرد!

ریاضت نفس، حقیقت شریعت

الشَّریعة ریاضة النفس^۳. «حقیقت و واقعیّت شریعت، ریاضت نفس است.» معنای ریاضت نفس همین ساختن نفس است که انسان نفس خود را بسازد. أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مَنْ اسْتَدَامَ

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۳۹.

۲. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۹.

۳. غررالحکم ودررالكلم، ص ۳۷.

رِیَاضَةُ نَفْسِهِ انْتَفَعَ.^۱ «کسی که همیشه در مقام ریاضت نفس باشد و همیشه در حال خودسازی و فشار آوردن به نفس بوده و دائماً حالت حمله به نفس داشته باشد، بهره می برد.»

همچنین در روایت دیگری می فرمایند: إِنَّكَ إِنْ جَاهَدْتَ نَفْسَكَ حَزَنَ رِضَا اللَّهِ.^۲ «اگر شما با نفس خود مجاهده کنید رضایت پروردگار را حیازت می کنید.» حیازت کردن یعنی به دست آوردن که سبب تملک است. کسی که ماهی را از آب می گیرد می گویند: حیازت کرد؛ یعنی به دست آورد و مالک شد.

اگر شما می خواهید رضایت و میل خدا را حیازت کنید تنها راهش مجاهده با نفس است. اگر بخواهید جزء فائزین و رستگاران شوید تنها راهش مجاهده با نفس است. یک شمشیر بکشید و سر این نفس را ببرید! نفس از آن حیوانات درنده ای است که تازیانه کفافش نمی کند باید او را بکشید و تازیانه فائده ای ندارد!

این نفس تا زنده است شما را رها نمی کند، تا شما را زمین نزند و شما را از بین نبرد و خرد نکند شما را رها نمی کند! باید بمیرد تا انسان از شر او نجات پیدا نماید. باید بشوید مصداق فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مؤمنین واقعی که فرمودند: قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ.^۳ «عقلش را زنده نمود و نفسش را میراند.»

۱. همان مصدر، ص ۶۰۸.

۲. همان مصدر، ص ۸۱۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰، ص ۳۳۷.

اهل تهذيب و مجاهده

ذُرُوءُ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذَوُوا التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ^۱

أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: «اگر می خواهید به درجات عالیّه و قلّه های معرفت دسترسی پیدا کنید باید اهل تهذیب و اهل مجاهده با نفس باشید!» صاحب تهذیب و اهل تهذیب به کسی می گویند که همیشه در حال تهذیب نفس باشد؛ اگر کسی یک روز یا یک ماه در مغازه ای کار کند به او صاحب مغازه نمی گویند. اگر کسی یک مرتبه چیزی را رنگ بزند نمی گویند که این شخص رنگ کار و نقاش است، بلکه باید شغلش رنگ کاری و نقاشی باشد تا به او نقاش بگویند.

کسی که خودش را یک بار یا ده بار یا صد بار تهذیب کرد به او «صاحب تهذیب» نمی گویند! بلکه باید عمرش را در تهذیب نفس بگذراند؛ یعنی دائماً قلبش را فرچه بکشد و از آلودگیها پاک کند. دائماً فرچه به دستش باشد و قلب خود را تمیز کند تا به او صاحب تهذیب و ذَوُوا التَّهْذِيبِ بگویند.

أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: افرادی به قلّه های معرفت می رسند که صاحب تهذیب و مجاهده باشند، نه اینکه یک بار یا دوبار مجاهده با نفس کنند، امسال مجاهده نفس کنند. و سال آینده آرام بنشینند. منظور از صاحب مجاهده در اینجا کسی است که تا دم مرگ مجاهده کند.

أَفْضَلُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ وَ فِطَائِمُهَا مِنْ لَذَاتِ

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۳۷۱.

الدُّنْيَا؛^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بافضیلت ترین مجاهده، مجاهده با هوای نفس است و أفضل جهاد، جدا کردن نفس از لذائد دنیا است.» عرض کردیم که در روایات هوی بر هوای باطل إطلاق می شود. در روایت است که: حَارِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَ اضْرِفُوهَا عَنْهَا فَإِنَّهَا سَرِيعَةُ الزَّوَالِ.^۲ «با نفسهای خود که میل و گرایش به دنیا دارند محاربه و جنگ کنید و آنها را از دنیا برگردانید، چون دنیا پایدار نبوده و زودگذر است.»

خدایا! به برکت محمد و آل محمد به ما توفیق بده تا با عنایات خودت از این مرحله نفس عبور کنیم! بارپروردگارا! به لطف و کرمات این نفس ما را خودت منکوب بفرما! و نفس ما را با دست خود ما با لطف و عنایت خودت تسلیم ما بگردان! خدایا! به محمد و آل محمد دنیا و زخارف دنیا را از جلوی دیدگان ما بردار و قلوب ما را از این زخارف دنیا منصرف بگردان!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. همان مصدر، ص ۲۰۷.

۲. همان مصدر، ص ۳۵۲.

مجلس نود و پنجم

مراقبه و جھباد بانفس (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

محاربه و جنگ با نفس

مؤمن در هر حال و در همه جا و در هر شرائطی باید با نفس خود
 محاربه و جنگ کند و یک آن هم از نفس خود غافل نشود که یک آن
 غفلت از نفس برابر با سقوط در مهالک است، چون نفس سرکش است
 و تا مادامی که تسلیم نشود سرکشی آن باقی است و همین سرکشی او
 انسان را در مهالک وارد می کند.

وقتی شیطان به واسطه نفس اماره انسان را وسوسه می کند باید با
 شمشیر توکل بر خدا او را قطعه قطعه نمود! اگرچه با یک بار توکل
 قطعه قطعه نمی شود و باز سر در می آورد ولی باید این کار را انجام داد؛
 إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
 مُبْصِرُونَ.^۱ «کسانی که تقوا پیشه کرده اند، اگر شیطانی به دور ایشان به

۱. آیه ۲۰۱، از سوره ۷: الأعراف.

گردش و طواف بیاید و بخواهد با خواطر و القائنات شیطانی ایشان را به غفلت بکشاند، متذکر شده و با حربۀ ذکر و یاد خدا به جنگ با او رفته و او را دفع می‌کنند و در این حال بینا و صاحب بصیرت می‌گردند.»

این تذکار باید همیشه همراه انسان باشد، این مُبصریت و بینایی همیشه باید باشد؛ باید انسان بینا باشد و مهالک نفس را ببیند، ضربات نفس را ببیند و متوجّه باشد که از کجا نفس به او ضربه می‌زند! که اگر متوجّه نباشد ضربه می‌خورد و ضربه‌خوردن مساوی است با رفتن در مهالک!

ازین بردن آرزوها

یکی از تعلّقات نفس آرزوهاست! آرزوهای دور و درازی که انسان دارد؛ در این دنیا چگونه زندگی کنیم؟! چطور خوش باشیم؟! منزل و ماشین ما چگونه باشد؟! عیال و اولادمان چطور باشند؟! می‌خواهیم چقدر اولاد داشته باشیم؟! اموالمان به چه کیفیتی باشد؟! این آرزوهائی است که هر شخصی که در این دنیا هست و تعلّق به این دنیا دارد، این آرزوها همراه اوست.

سالک راه خدا باید از بن و ریشه، این آمال و آرزوها را بکند و قطع کند! امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: **إِنِّي مُحَارِبٌ أَمَلِي وَ مُتَتَّظِرٌ أَجَلِي**.^۱ من با آرزوهایم جنگ می‌کنم! امیرالمؤمنین با کسی که جنگ می‌کرد چطور جنگ می‌کرد؟ ایشان از سر و قامت یا از کمر می‌زد و دو

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۲۶۳.

نصف می‌کرد! در هر حال او را از بین می‌برد. در جنگ این طور نیست که فقط یک خراش به بدنش وارد کنند، نه! جنگ مقاتله است؛ مقاتله یعنی کشتن همدیگر؛ هر کدام بر دیگری غلبه پیدا کند او را می‌کشد.

إِنِّي مُحَارِبٌ أَمَلِي. «من با آرزوی خودم جنگ می‌کنم.» یعنی این آرزو را از بیخ و بن قطع می‌کنم نه اینکه یک ذره‌ای از آن را قطع کنم و مقدار دیگر را باقی بگذارم! مثلاً آرزو داریم خانه‌ی کذائی داشته باشیم و آرزو هم داریم مال کذائی داشته باشیم، حالا از خانه صرف نظر می‌کنیم ولی از مال صرف نظر نمی‌کنیم؛ نه، این اشتباه است.

مؤمن باید تمام آرزوها را از بین ببرد! مؤمن نباید آرزویی جز خدا داشته باشد! آرزوی او فقط باید خدا و لقاء او باشد! البته این منافات ندارد که کسبه تحرّک داشته باشند و دنبال کار بروند، آن هم مطابق دستورات خدا و به همان مقداری که خدا فرموده است نه بیشتر از حد. خداوند روزی را تضمین کرده است و کار بیشتر از وظیفه، موجب روزی بیشتر نمی‌شود، همان مقداری که روزی باشد همان مقدار است و این کارکردن از باب وظیفه است. کارکردن شما از باب وظیفه است و درس خواندن ما هم از باب وظیفه است، و از حیث وظیفه بودن هیچ فرقی نمی‌کند! انسان باید وظیفه‌اش را انجام دهد و روزی را از خداوند ببیند.

نباید در دل سالک آرزویی وجود داشته باشد؛ شما نباید آرزوی مال داشته باشید، من طلبه هم نباید آرزوی جاه و عنوان داشته باشم، نباید آرزوی مرجعیت داشته باشم که یک زمانی مرجع شوم؛ اینها همه باطل است.

نیتِ الهی، در تمامی امور

درس برای خدا! کار برای خدا! مؤمن نشست و برخاستش برای خداست! همهٔ امورش برای خداست! حتی خواب و خوراکش برای خداست؛ **يَا أَبَا ذَرٍّ! لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ**.^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به أباذر فرمود: «در هر چیزی باید نیت خیری داشته باشی! حتی در خوردن و خوابیدن هم باید نیت خدا باشد.»

انسان بخوابد به این نیت که خستگی او رفع شود و نیرو بگیرد تا بتواند بلند شده نماز بخواند و خدا را اطاعت کند. غذا بخورد تا قوت بگیرد و بتواند شب تهجد داشته باشد. غذا برای التذاذ نباشد! اگر خواب و غذا برای التذاذ باشد با بهائم فرقی نمی‌کنیم؛ آنها هم خواب دارند ما هم خواب داریم. اگر نیت خدا نباشد ما هم مثل بهائم هستیم و هیچ فرقی نمی‌کند، فقط آنها روی چهار دست و پا راه می‌روند ولی ما روی دو پا راه می‌رویم.

آنچه مؤمن را از غیرمؤمن و از حیوانات جدا می‌کند همین معناست. کسی که خدا ندارد زندگی‌اش پوچ است! این غریبها راست می‌گویند و در کتابهایشان هم می‌نویسند که زندگی جز گذر ایام نیست! امروز می‌رود و فردا می‌آید، فردا می‌رود و پس فردا می‌آید، همین‌طور روزه‌روز می‌آید و هیچ فرقی با گذشته ندارد، چون خدا ندارند! کسی که خدا دارد هر آن او با قبل فرق می‌کند!

۱. مکارم/الأخلاق، ص ۶۴.

اگر کسی در مقام اطاعت و بندگی خدا باشد در هر آن بالا می‌رود و نورش بیشتر می‌شود، یقینش بیشتر می‌شود. پس اینکه این افراد می‌گویند زندگی نیست مگر تکرار مکررات، به خاطر این است که خدا ندارند و راست می‌گویند. واقعاً اگر خدا نباشد زندگی همه‌اش تکرار است. امروز غذا می‌خورد می‌رود بیرون و شب برمی‌گردد و دوباره غذا می‌خورد و می‌خوابد؛ عین بهائم. هیچ فرقی نمی‌کند امروزش مثل دیروز و پریروز است، همه‌اش تکرار مکررات است!

أما اگر کسی خدا داشته باشد همیشه رشد می‌کند، فلذا رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم فرمودند: طوبى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ.^۱ «خوشا به سعادت کسی که عمرش طولانی باشد و عملش نیکو باشد.» اگر زندگی تکرار مکررات باشد عمر طولانی چه اثری دارد؟ نه! باید عمر طولانی باشد و انسان با عمل نیک دائماً به خدا تقرّب پیدا کند و خودش را برساند به خورشید! به خورشید ولایت!

روایتی درباره زهد در دنیا

أمیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی زهد در دنیا را این‌گونه تعریف می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ.^۲ ابتدا می‌فرماید: «ای مردم! زهد کوتاه کردن آرزوست.» زاهد و مُعْرِض از دنیا به کسی می‌گویند که آرزویش را کوتاه

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۱، ص ۱۰۶.

کرده و بریده و آرزوی بلند ندارد. بعد ادامه می دهند: **و الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ**. «و شکر کردن بر نعمت های الهی و پرهیز از محارم الهی.» به اینها زهد می گویند.

در روایتی دیگر می فرمایند: **رَأْسُ السَّخَاءِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا**.^۱ «رأس و سر سخاوت، زهد در دنیا است.» سخی بر چه کسی إطلاق می شود؟ بر کسی که در اعطاء مال دریغ نکند و هرچقدر شخص در إعطاء مال کمتر دریغ کند سخاوتش بیشتر است. حاتم در زمان خودش از همه با سخاوت تر بود که ضرب المثل شده و به کسی که خیلی سخاوتمند است «حاتم» می گویند. انسان با سخاوت بر کسی إطلاق می شود که تعلُّقش به مال کم بوده و از بذل مال دریغ نکند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: حقیقت سخاوت زهد در دنیا است؛ یعنی نفسی که در دنیا زاهد بوده و از دنیا اعراض کرده و به دنیا تعلُّق ندارد سخی است، نه صرفاً آن نفسی که مالش را إعطا می کند ولی در قلبش به آن تعلُّق دارد!

حضرت نمی خواهند نفی کنند و بفرمایند: اگر کسی در راه خدا مالش را إعطا کرد سخی نیست، می فرمایند: حقیقت سخاوت زهد در دنیا است و نفسی سخی است که از دنیا اعراض کرده و به دنیا چشم نداشته باشد.

کسی که مال خود را می دهد سخی است، چون از مال خود گذشته است. آقا می فرمودند: همان طور که موتور به ماشین پیچ و مهره شده و

۱. شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۵۲.

کنده نمی‌شود این اموال هم به جان بعضی‌ها چنان پیچ و مهره شده و به آن تعلق دارند که اگر گوشه ماشینشان به جایی اصابت کند و سبیدگی کوچکی پیدا کند شب خوابشان نمی‌برد و تا صبح در رختخواب بیدارند؛ و اینها به خاطر تعلق است که به مالشان دارند. به کسی که مال خود را إعطا کند سخی می‌گویند چون به مالش تعلق ندارد. حال اگر کسی به دنیا و مافیها تعلق نداشت حضرت می‌فرمایند: این شخص به رَأْسِ السَّخَاء رسیده است و این نفس حقیقت سخاوت را داراست.

حکایاتی از شیخ عبدالله پیاده

مرحوم آقا شیخ عبدالله پیاده که حدود بیست سالی است که به رحمت خدا رفته است.^۱ مرد زاهدی بود و به واسطه همین زهد خیلی چیزها داشت. مرحوم جدّ ما (والد والده) نقل می‌کردند که: هر وقت هر غذایی که اراده می‌کرد برایش آماده بود، ولی نمی‌خورد و غذایش نان و ماست بود. خیلی زاهد بود! به کرات امتحان کرده بودند که ایشان از شهری به شهر دیگر با طَيِّ الْأَرْض می‌رفت و هیچ‌گاه سوار ماشین نمی‌شد و از این جهت به او آشیخ عبدالله پیاده می‌گفتند.

یکی از بستگان، ایشان را به خانه خود دعوت کرده و بدون اینکه متوجه شود زیر گیوه‌های او را علامت قرمز زده بود که اگر مسیر طولانی را پیاده رفت این علامت پاک شود، بعد از اینکه ایشان به سفری طولانی

۱. مرحوم شیخ عبدالله پیاده در رمضان المبارک ۱۴۰۳ هجری قمری رحلت

نموده و در قبرستان بقیع شهر مقدّس قم مدفون گردید.

رفت و برگشت، گیوه‌های او ساییده نشده بود و آن علامت همچنان بود! خدا رحمت کند استاد ما مرحوم آیه‌الله آقای حاج شیخ مرتضی حائری، آقازاده آیه‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه‌الله علیهما، با ایشان رفاقت داشت و به ایشان احترام می‌گذاشت و وقتی آشیخ عبدالله می‌آمد درس را قطع می‌کرد و می‌گفت: آشیخ عبدالله کاری پیش آمده که اینجا آمدید؟!

روزی خدمت مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بودیم و ایشان فرمودند که حاج آقا معین گفتند: آشیخ عبدالله به من گفت: بیست سال مجاهده کردم و زحمت کشیدم تا طلا و مال دنیا با خاک در نزد یکسان شد! من (مرحوم علامه والد) بلا تأمل به ایشان گفتم: آقا در نزد من بدون مجاهده، طلا و مال دنیا از خاک هم پست‌تر است! و حاج آقا معین از شنیدن این مطلب خیلی تعجب کردند.

این فرمایش ایشان به خاطر إعراض از دنیا و تعلق‌نداشتن به دنیا است که عدم تعلق به دنیا رَأْسُ السَّخَاء است. اینکه ایشان فرمودند: بدون مجاهده؛ یعنی برای به دست آوردن این حالت مجاهده نکرده‌اند و غرضشان از مجاهده مطالبی عالی‌تر و راقی‌تر بوده است؛ و إلاً ایشان مجاهده عظمی کردند. کسی که به لقاء خدا مشرف می‌شود مجاهده عظمی کرده است که اگر نکند به لقاء خدا مشرف نمی‌شود!

غرض مرحوم والد از بیان این مطلب تنبّه مرحوم جدّمان حاج آقا معین بود که برایشان تفاوت راه عرفان با طریق خوبانی مثل مرحوم آقا شیخ عبدالله پیاده معلوم شود و مرحوم جدّمان نیز از شنیدن این مطلب تکانی خورده و متنبّه شده بودند.

تعلق‌نداشتن به دنیا

وقتی تعلق به دنیا از قلب کسی برخاست، نه فقط دنیا در چشم او بی‌ارزش می‌شود، بلکه از آن بیزار می‌گردد و به مراتب از خاک هم در نظرش پست‌تر می‌گردد و به فرمایش حضرت، مال دنیا را مانند جیفه متعفن بدبو می‌بیند؛ **كَانَتْ الدُّنْيَا وَ أَهْلُهَا حَقِيرَةً عِنْدَهُ كَالْجِيفَةِ يِعَافُهَا مَنْ يَرَاهَا**^۱ یا مانند قاذورات و کثافات که در شکم انسان است و انسان از آن بیزار بوده و می‌خواهد آن را از خود دور کند؛ **كَالطُّوفِ فِي الْجَوْفِ يَسْتَهِي كُلُّ إِخْرَاجَةٍ**^۲.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره یکی از اصحابشان می‌فرمایند: **كَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَخٍ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ**^۳ «من برادری دینی داشتم که محبت و رفاقت با او در راه خدا و به خاطر خدا بود و در چشم من خیلی بزرگ می‌آمد به جهت اینکه دنیا در چشم او کوچک بود.» یعنی چون دنیا در چشم او کوچک بود و اعتنا به دنیا و زخارف دنیا نداشت، در چشم من بزرگ می‌نمود!

برای بچه‌ها که اسباب‌بازی می‌خرید خیلی خوشحال می‌شوند، أمّا یک ساعت که بازی می‌کنند آن را کنار می‌اندازند، چون نفس آنها به دنیا تعلق ندارد! لذا می‌گویند: برای آنها یک‌دفعه ده تا اسباب‌بازی نخرید، یکی بخرید سیر که شد یکی دیگر بخرید و إلا تمام آن

۱. التّحصين وصفات العارفين، ص ۱۹.

۲. همان مصدر.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۲۹۵، ص ۵۲۶.

اسباب بازیها را در یک روز کنار می اندازد و از شما چیز دیگری می خواهد. ولی اگر شما برای یک انسان بزرگ چیزی بخرید تا عمر دارد آن را نگه داشته رها نمی کند، چون تعلّق دارد!

لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج خصلت خوب را برای اطفال ذکر می کنند و می فرمایند: من این خصلت ها را دوست دارم؛ یکی این است: **الخامس: يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخَرَّبُونَ**.^۱ عمارتی می سازند و زود خرابش می کنند. این عمارتی که سه ساعت روی خاکها نشسته و زحمت کشیده و آن را ساخته سریع خراب می کند و این طور نیست که لأقل چند روزی آن را نگه دارد، چون تعلّق ندارد.

معلوم است که صرف درست کردن و خراب کردن که موضوعیّت ندارد و الا این بساز و بفروشها إلى ماشاء الله عمارت می سازند و خراب می کنند و اگر این طور بود باید حضرت رسول آنها را بیشتر دوست داشته باشد! پس چرا رسول خدا می فرماید: من این خصوصیت را دوست دارم که می سازند و خراب می کنند؟ چون نشان می دهد که دل بچه ها تعلّق به دنیا ندارد و این تعلّق نداشتن را رسول خدا دوست دارند. حضرت هروقت به بچه ها می رسیدند اوّل سلام می کردند و بچه ها را خیلی دوست داشتند.

۱. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: **إِنِّي أَحِبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ: الْأَوَّلُ أَنَّهُمُ الْبَاكُونَ، الثَّانِي عَلَى التُّرَابِ يَجْتَمِعُونَ، الثَّالِثُ يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ، الرَّابِعُ لَا يَدْخِرُونَ لِفُتْدٍ، الْخَامِسُ يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخَرَّبُونَ.** (زهر/التربيع، ص ۲۵۹)

فضیلت دوست داشتن اطفال

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه الصلوٰة والسلام عرضه می‌دارد: یا رَبِّ! أَيْ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: حُبُّ الْأَطْفَالِ، فَإِنَّ فِطْرَتَهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي.^۱ «کدام یک از اعمال در نزد تو افضل است؟ خطاب آمد دوست داشتن اطفال، چون فطرت آنها بر توحید است.» باید بچه‌ها را دوست داشته باشیم. این اُطَبّای اطفال که زیاد با بچه‌ها سروکار دارند باید قدر این نعمت را بدانند! چرا؟ چون این بچه‌ها به فطرت نزدیک‌تر هستند. ما وارد این عالم شدیم و از فطرتمان دور گشتیم و محبت به بچه‌ها ما را متوجه فطرتمان می‌کند، موجب تذکار و برگشت به فطرت می‌شود. قرب به اطفال قرب به فطرت است، لذا فرمود: أَفْضَلُ أَعْمَالِ دُوسْتِ دَاشْتَنِ بَیْجَه‌ها است. این بچه‌های کوچک معصوم‌اند و به فطرت توحید نزدیک‌تر هستند.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَدَاوْنَد بَه مُحَمَّد وَّ آلِ مُحَمَّد مَا رَا زَاهِد دَر دُنْیَا قَرَار دَاوَد وَّ اِیْن اَمَال وَّ اَرزُوها را و لو اندک باشد از ریشه و بن برکند و آرزوها و اَمال ما را فقط خودش قرار دهد! یا نَعِیْمی و جَنَّتِی و یا دُنْیای و اَخِرَتِی.^۲ «ای خدای من! نعیم من تو هستی! بهشت من تو هستی! دنیای من تو هستی! آخرت من تو هستی!» فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنِّی تُصَرِّفُون؟^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَّ آلِ مُحَمَّد وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَّ الْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۵.

۲. همان مصدر، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجاة المريدین)

۳. قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۱۰: یونس.

مجلس نود و هشتم

زیارت حقیقی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

تشرّف به عتبات و زیارت برای دوستان

لِلَّهِ الشُّكْرُ وَلَهُ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا خَدَاوَنَد رُوزِی فرمود در خدمت بعضی از اَحَبّه به عتبات عالیات مشرّف شدیم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ابناء طاهریشان را زیارت کردیم. الحمد لله سفر معنوی خیلی خوبی بود.

در هریک از مشاهد که مشرّف می شدیم، فی کُلِّ مَرَّةٍ عوض رفقا زیارت می کردیم و سلام می دادیم و خلاصه بهره ای که از این زیارت داشتیم را با هم تقسیم می کردیم و به قول معروف تنها نخوردیم. در هیچ یک از مشاهد اتفاق نیفتاد که بنده برای دوستان و رفقا خدمت آن بزرگواران سلام عرض نکنم و عوض آنها زیارت ننمایم و نماز نخوانم. و این اختصاص به این سفر ندارد و در سفرهای گذشته نیز همین طور بود.

علی ایّ حال همه دوستان حتّی آقایانی که مشرّف نشدند در

ثواب این زیارت شریک هستند، بدون اینکه به خود رنج سفر داده باشند.

بعضی از آقایان و مخدّرات از رفقا که تا به حال مشرّف نشده و توفیق زیارت نصیب آنها نگشته است، در خود نقصانی دیده و یک مقدار برایشان سخت آمده است که چرا نتوانسته‌اند مشرّف شوند، همان‌طور که عرض کردم، در این زیارتی که انجام شد، همه دوستان در ثواب زیارت بالسّویّه، نه یک ذره کم و نه یک ذره زیاد شریک هستند و جای نگرانی و جای توهّم و تصوّر اینکه کم آورده‌اند نیست.

إن شاء الله دعا هم می‌کنیم که خداوند نصیب همه رفقا بفرماید. ما که واقعاً دوست داشتیم در این سفر همه رفقا با متعلّقین و اولادشان همه مشرّف بودند و حضوراً استفاده می‌کردند. إن شاء الله خداوند به‌زودی، با توجّه و با معنویّت بیشتر روزی همه دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام بگردانند.

مدّتی است که مسأله‌ای را به مناسبت همین سفرهای زیارتی می‌خواهم خدمت سروران عرض کنم، گفتم امروز که همه دوستان جمع‌اند خدمت عزیزان عرض شود.

آن مسأله مطلبی است که مرحوم علامه والد به بنده فرمودند و آن را در کتاب ارزشمند و بسیار نفیس روح‌مجرّد آورده و شرح و بسط داده‌اند. و آن، جمله‌ای است که مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌علیه به یکی از افرادی که زیاد به سفرهای حجّ و عمره و عتبات می‌رفت فرموده بودند. مرحوم والد اسم این آقا را به بنده فرمودند ولی در کتاب مذکور نیست.

در کتاب روح مجرّد آورده‌اند: «حاج سید هاشم می‌فرمود: روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدانها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند، پس از کُرّات و مرّاتی که حج رفته بود و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هرروز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مکه می‌روی! پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟!»^۱

خود بنده یک روز از آن آقا پرسیدم: شما چند سفر به حج رفته‌اید؟ ایشان گفتند: سفر حجّ واجب و مستحب بیش از پنجاه مرتبه! ظاهراً این‌طور که یادم هست سفرهای حجّ و عمره ایشان حدود هفتاد مرتبه بود. سفرهای عتبات هم که إلى ما شاء الله ایشان می‌رفتند و چهار ماه و شش ماه می‌ماندند.

روایاتی درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام

امروز إن شاء الله ابتدا چند روایت درباره فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام و سفارش به سفر کربلا از کتاب کامل الزیارات می‌خوانیم و سپس درباره فرمایش آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی علیه نکاتی را عرض خواهیم نمود.

اولین روایت، روایتی است که ابن قولویه قمی رحمه‌الله علیه با سلسله سند خود از أبوسعید قَمَاط از عبدالله بن أبی یعفور نقل می‌کند که: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ مَوَالِيهِ: يَا فُلَانُ! أَتَزُورُ

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۱ و ۶۷۲.

قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي أَزُورُهُ بَيْنَ ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ سَنَتَيْنِ مَرَّةً. فَقَالَ لَهُ وَهُوَ مُصَفِّرُ الْوَجْهِ: أَمَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَوْ زُرْتَهُ لَكَانَ أَفْضَلَ لَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ.

ابن ابی یعفور می گوید: «شنیدم که امام صادق علیه السلام به یک نفر از دوستانشان (که به سفر حج مشرف شده و به مدینه آمده بود) می فرمودند: ای فلانی! آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟ گفت: بله، من هر سه سال یا دو سال یک مرتبه زیارت می کنم.

حضرت درحالی که رنگ رخسارشان زرد شده بود به او فرمودند: قسم به آن خدائی که جز او خدائی نیست! اگر زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام را انجام دهی برای تو بهتر است از آن حالی که در آن هستی.» یعنی از زیارت خانه خدا و مدینه بهتر است.

فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَكُلُّ هَذَا الْفَضْلِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ! لَوْ أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ بِفَضْلِ زِيَارَتِهِ وَبِفَضْلِ قَبْرِهِ لَتَرَكْتُمْ الْحَجَّ رَأْسًا وَ مَا حَجَّ مِنْكُمْ أَحَدٌ! وَيَحَكَ! أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ كَرْبَلَاءَ حَرَمًا ءَامِنًا مُبَارَكًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَ مَكَّةَ حَرَمًا.

«پس به حضرت عرضه داشت: فدایت گردم! این همه فضیلت برای زیارت امام حسین علیه السلام است؟ حضرت فرمودند: بله، قسم به خدا چنین است! اگر من فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و فضیلت قبر آن حضرت را برای شما بیان کنم، شما به کلی حج را ترک می کنید و هیچ کس از شما حج انجام نمی دهد. وای بر تو! آیا نمی دانی که خداوند کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد قبل از آنکه مکه را حرم امن خود قرار دهد؟»

قال ابن أبي يعفور: فقلتُ له: قد فرَضَ اللهُ على الناسِ حجَّ البيتِ و لم يذكرْ زيارةَ قبرِ الحسينِ عليه السَّلامُ؟! فقال: وإن كان كذلك فإنَّ هذا شيءٌ جعله اللهُ هكذا؛ أما سمعتَ قولَ أبي أميرِ المؤمنين عليه السَّلامُ حيثُ يقولُ: إنَّ باطنَ القدمِ أحقُّ بالمسحِ من ظاهرِ القدمِ و لكنَّ اللهَ فرَضَ هذا على العبادِ.

«حضرت فرمودند: بلکه همین طور است؛ خداوند در قرآن وجوب حج را آورده است أمّا وجوب زیارت امام حسین را نیاورده است، ولی با این حال، زیارت امام حسین علیه السّلام فضیلتش از حجّ بیشتر است! آیا نشنیدی قول پدرم أميرالمومنین علیه السّلام را که می فرمودند: وقتی انسان وضو می گیرد کف پا سزاوارتر است به مسح نسبت به روی پا، ولی خداوند مسح روی پا را واجب نموده است؟!» چرا که کف پا

کثیف می شود نه روی پا.

یک سال که در مکه بودم و در وضوخانه اش وضو می گرفتم، یک سنی هم داشت وضو می گرفت. به بنده گفت: چرا شما این طور وضو می گیرید؟ گفتم: در آیه قرآن آمده است که: **وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ**^۱. گفت: نه آقا! باطن قدم را باید انسان بشوید. مگر باطن قدم و کف پا کثیف نیست؟ خب ما کف پا و روی پا را می شوئیم. اینکه بهتر از مسح کشیدن است.

حالا حضرت هم همین را می فرمایند؛ یعنی اگر شما به عقلتان مراجعه کنید باطن قدم بیشتر به مسح احتیاج دارد تا روی قدم؛ روی قدم پاک است اما باطن قدم آلوده شده است، چراکه روی زمین راه رفته است، اما خدا گفته است: روی قدم را مسح بکش، نه باطن قدم را! با اینکه باطن قدم اَحَقّ و سزاوارتر به مسح بود.

بعد حضرت یک مثال دیگر می زنند: **أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمَوْقِفَ لَوَ كَانَ فِي الْحَرَمِ كَانَ أَفْضَلَ لِأَجْلِ الْحَرَمِ وَلَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ الْحَرَمِ**^۲.

«آیا نمی دانی ای ابن ابی یعفور! که موقف عرفات اگر در حرم بود بهتر بود، چراکه حرم باارزش تر از غیر حرم است، ولی خداوند موقف عرفات را در خارج حرم قرار داده است.»

موقف عرفات خارج از محدوده حرم است. این موقف از

۱. قسمتی از آیه ۶، از سوره ۵: المائدة.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۶۶.

بهترین مکانهاست، به حدی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به نقلی فرمودند: الْحَجُّ عَرَفَةٌ.^۱ «حج در عرفه خلاصه می شود.» و چه موقف عزیزی است این موقف! عرفات موقف دعاست. حال حضرت می فرماید: ای ابن ابی یعفور! آیا اگر این موقف در حرم بود بهتر نبود؟ چون حرم شرافت دارد و این موقف که دارای این همه شرافت است اگر در حرم باشد مزید بر شرافتش می شود، ولی خب خدا خواسته است که این موقف را خارج حرم قرار دهد.

حالا خدا خواسته است که زیارت کربلا فضیلتش از حج بیشتر باشد، با اینکه حج را واجب کرده و در قرآن ذکر نموده است، ولی درباره زیارت امام حسین نفرموده است که: لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام! یعنی واجب بودن حج در قرآن دلالت نمی کند بر اینکه حج از زیارت امام حسین علیه السلام افضل است.

روایت بعدی نیز از ابوسعید قَمَاط است از عمر بن یزید بیاع سابری از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمودند: إِنَّ أَرْضَ الْكَعْبَةِ قَالَتْ: مَنْ مِثْلِي وَ قَدَبَنِي اللَّهُ بَيْتَهُ عَلَى ظَهْرِي وَ يَأْتِينِي النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ جُعِلَتْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنُهُ! فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَنْ: كُفِّي وَ قَرِّي! فَوَعَزَّتِي وَ جَلَالِي! مَا فَضَّلُ مَا فَضَّلْتَ بِهِ فِيمَا أُعْطِيتُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْإِبْرَةِ غُمِسَتْ فِي الْبَحْرِ فَحَمَلَتْ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ.

عجیب روایتی است! می فرماید: «هنگامی که خداوند کعبه را کعبه قرار داد، زمین کعبه گفت: چه کسی مثل من است؟! خداوند خانه خودش

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۹۳.

را روی من قرار داده است و مردم از هر فج عمیق و از هر راه دوری می آیند تا دور من طواف کنند و من حرم امن خدا قرار داده شده‌ام! پس خداوند به کعبه وحی فرستاد که: دست بردار و آرام بنشین! («قَرِّی» یعنی آرام بگیر!) قسم به عزّت و جلال خودم که فضیلت و ارزش تو نسبت به فضیلتی که من به زمین کربلا عنایت کرده‌ام نیست مگر به اندازه سوزنی که در آب دریا فرو رود و مقداری آب دریا را به خود بگیرد!»

وقتی سوزنی در آب دریا رود و بیرون بیاید چقدر نم به آن می نشیند و چقدر آب به خود می گیرد؟ بهره تو بالنسبه به زمین کربلا این مقدار است. زمین کربلا دریاست و بهره تو از دریا به اندازه تری سوزن است!

و لَوْلَا تُرْبَةُ كَرْبَلَاءَ مَا فَضَّلْتُكَ و لَوْلَا مَا تَضَمَّنَتْهُ أَرْضُ كَرْبَلَاءَ لَمَا خَلَقْتُكَ و لَا خَلَقْتُ الْبَيْتَ الَّذِي افْتَخَرْتَ بِهِ! فَقَرِّی و اسْتَقَرِّی و كُونِی دُنْبًا^۱ مُتَوَاضِعًا ذَلِيلًا مَهِينًا غَيْرَ مُسْتَكْبِفٍ و لَا مُسْتَكْبِرٍ لِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ و إِلَّا سُحْتُ بِكَ و هَوَيْتُ بِكَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۲

«و اگر تربت کربلا نبود من اصلاً بهره‌ای و فضیلتی برای تو در نظر نمی‌گرفتم. و اگر نبود آن شهدائی که زمین کربلا آنها را دربر گرفته است من اصلاً تو را و خانه‌ای را که تو به آن افتخار کردی خلق نمی‌کردم! پس قرار و آرام بگیر و پست و متواضع و ذلیل باش و مبادا نسبت به زمین کربلا سرکشی کنی و خود را بزرگ بینداری و إلا اگر

۱. در وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۱۵؛ و بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۰۷، به صورت «دُنْبًا» به معنای تابع و دنباله‌رو، نقل شده است.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۶۷.

چنین باشی بر تو خشگمین شده و تو را در آتش جهنم می اندازم.»
 روایت دیگری که معروف است و آن را شنیده اید در کامل الزیارات
 از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ فِي أَنَاثٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا مَرَّ بِهَا اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ
 بِالْبُكَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ وَ هُنَا
 تُهْرَقُ دِمَاؤُهُمْ؛ طَوْبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْكَ تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ!^۱

«امیرالمومنین علیه السلام با جمعی از اصحاب خود به زمین
 کربلا عبور کردند. وقتی حضرت به آن سرزمین رسیدند اشک چشمان
 حضرت را گرفت. بعد فرمودند: اینجا محلّ فرود آمدن مرکب های آنها و
 محلّ انداختن بار آنهاست. اینجا خونهایشان ریخته می شود؛ خوشا به
 سعادت تو ای خاکی که خونهای دوستان خدا روی تو ریخته می شود!»
 در روایت دیگری حضرت این جمله را هم فرمودند که:
 لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ أَتَى بَعْدَهُمْ.^۲ «نه آنهایی که از
 سابقین هستند بر اینها سبقت می گیرند و نه آنهایی که بعداً می آیند به اینها
 ملحق می شوند.» یعنی آنهایی که قبل از اینها بودند نمی توانند از شهدای
 کربلا پیشی بگیرند و آنهایی که بعداً می آیند، نمی توانند به مقام شهدای
 کربلا برسند.

اینها برخی از روایاتی بود که درباره فضیلت سرزمین کربلا و
 زیارت امام حسین علیه السلام عرض کردیم.

۱. همان مصدر، ص ۲۶۹.

۲. همان مصدر، ص ۲۷۰.

توضیح کلام مرحوم حدّاد (قَدّه)

أما راجع به جمله‌ای که مرحوم علامه از مرحوم حدّاد رضوان‌الله علیهما نقل کرده‌اند عرض کردم که آقا فرمودند: مرحوم آقای حدّاد به شخصی که عازم سفر خانۀ خدا شده بود فرمودند: کجا می‌روی؟ گفت: دارم حج می‌روم! ایشان فرمودند: پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟ خیلی عجیب است! آقا به بنده فرمودند: آقا مطلب آقای حدّاد گتره نیست! کلام آقای حدّاد عین حقّ و عین واقع است. حالا چطور می‌شود این سفرهائی که این قدر فضیلت دارد و ما برخی از روایات آن را برای شما خواندیم، و به درجه‌ای ارزشمند می‌باشد که وارد شده است: کسی که امام حسین علیه‌السّلام را زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرشش زیارت کرده است.^۱ چطور می‌شود این زیارت غیر از رفتن به‌سوی خدا باشد؟ جمع بین این روایت با فرمایش مرحوم آقای حدّاد چگونه ممکن است؟!

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه در کتاب شریف روح‌مجّرد می‌فرمایند: «رموز و لطائف و اشارات و دلالات حاج سیّد هاشم را کسی نفهمید، و یا فهمید و به روی خود نیاورد؛ زیرا آن کس دوست داشت از عادت صرف و أعمال مکرّره و روزمرّه خویش دست بردارد، و به‌صورتی بدون معنی، و به ظاهری بدون باطن، و به مجازی بدون حقیقت، و به پنداری بدون عقل، و به سرگرمی‌ای بدون شهود، و به

۱. امام صادق علیه‌السّلام در ضمن روایتی فرمودند: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. (همان‌مصدر، ص ۱۴۹)

کارهای سهل بدونِ عمق مجاهدت و چشش تلخ تحمّل و صبر و شکیبائی در مجاهده با نفس اماره، دل ببندد و خود را از زیر بار سنگین ولایت به در برد.^۱

این روح مجرّد را اگر ده بار هم خوانده‌اید باز هم بخوانید! هر کلمه آن برای انسان درس است. مرحوم علامه والد با این عبارات اشاره دارند به اینکه: آن آقا فهمید اُمّا به روی خود نیاورد زیرا دوست داشت طبق عادت اعمال روزمره خود را انجام دهد؛ خیلی‌ها طبق عادت نماز می‌خوانند.

آقا می‌فرمودند: شخصی در زمان پهلوی نمازش ترک نمی‌شد ولی از آن قتال‌ها بود؛ قتال نماز را روی چه می‌خواند؛ روی عادت! آیا در این صورت الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ^۲ شامل حال او می‌شود؟ او را بالا می‌برد؟

نمازی که از روی عادت باشد ارزش ندارد و انسان را بالا نمی‌برد. روزه‌ای که از روی عادت باشد ارزش ندارد. زیارت هم به هر مقدار همراه با توجه به باطن باشد به همان مقدار ارزش دارد و اگر توجه تامّ به باطن در آن نباشد آن ارزشی را که باید داشته باشد ندارد و به صورت کامل از آن منتفع نمی‌شود.

این شخص از خوبان بودند و در زیارت قصد قربت داشتند، ولی آن إخلاص تامّی که باید ملحوظ شود و در زیارت فقط دنبال خدا باشد،

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۱.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ «نماز موجب قرب و نزدیکی انسان باتقوا به

خداوند است.»

این جهت در ایشان نبود و حضرت آقای حدّاد می‌خواستند آن مرتبهٔ إخلاص تامّ، برای ایشان تحقّق یابد.

لذا در اینجا فرمود: «زیرا آن کس دوست داشت از عادت صرف و أعمال مکرّره و روزمرّه خویش دست برندارد، و به‌صورتی بدون معنی» اکتفا کند.

توجّه به واقعیت و باطن عبادت و زیارت

أعمال را انجام می‌دهد، نماز می‌خواند، أمّا صورت نماز است، واقعیت و معنای نماز نیست. زیارت می‌رود ولی صورتی از زیارت است و حقیقت زیارت نیست.

«و به ظاهری بدون باطن و به مجازی بدون حقیقت، و به پنداری بدون عقل، و به سرگرمی‌ای بدون شهود... دل ببندد.» یعنی فقط ظاهر دارد با اینکه عمده باطن است. اینکه این همه فضیلت برای زیارت امام حسین علیه‌السلام ذکر شده است برای این است که زائران به آن باطن برسند. اگر انسان به ظاهر چسبید و باطن را رها کرد، بهرهٔ لازم را از زیارت نمی‌برد.

بعد از زمان مرحوم آقای انصاری عده‌ای جلسات داشتند، حافظ می‌خواندند و تا نیمهٔ شب مجلس داشتند، ولی نماز شبشان فوت می‌شد. راه خدا بیداری شب لازم دارد، نماز شب احتیاج دارد؛ اینها چه شد؟!!

لذا عمده سفر به سوی خدا است. هیچ چیز برای سالک ارزشمندتر از سفر به سوی خدا نیست. سفرهای زیارتی نیز اگر در طول

سفر به سوی خدا باشد ارزش دارد، ولی اگر در عرض باشد، یعنی انسان را حقیقه به خدا نزدیک ننماید، آن ارزشی که باید ندارد.

اگر این زیارات مُمدّ انسان باشد، کمک به او کند و انسان را در راه خدا تقویت نماید ارزش دارد. اَمّا اگر نه، از روی عادت باشد که مثلاً قبلاً رفتیم حالا هم برویم، یک سفری است که هم تفریح است و هم تفرّج، هم زیارت است و هم سیاحت؛ کما اینکه خیلی می‌گویند: هم زیارتی می‌کنیم و هم سیاحتی انجام می‌دهیم و دلتنگیمان نیز برطرف می‌شود، این ارزشی ندارد.

اوّس قرن فقط یک سفر در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد که آن هم به حسب ظاهر ناتمام بود و به مقصود خود نرسید؛ می‌خواست رسول خدا را زیارت کند ولی نتوانست زیارت نماید.^۱ اَمّا عمده این است که سفر إلی الله خود را رفته است.

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه از حضرت أبومحمد امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که: **إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ**.^۲ «رسیدن به سوی خداوند عزّوجلّ سفری است که درک نمی‌شود و انسان نمی‌رسد مگر با سوارشدن بر مرکب شب.»

امْتِطَاءُ اللَّيْلِ را مرحوم مجلسی معنا کرده است: **أَي جَعَلَهَا مَطِيَّةً**؛^۳ **أَي جَعَلَ اللَّيْلَ مَطِيَّةً**؛ یعنی انسان شب را شتر راهوار و مرکب خود بگیرد

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۳. همان مصدر، ج ۸۴، ص ۳۴۸.

و از این شب استفاده کند؛ سوار این مرکب شود و به سوی خدا بتازد، نه اینکه بخوابد و بیداری شب نداشته باشد. بدون نماز شب نمی شود؛ نمی رسد.

أما اگر این سفر به سوی خدا را انجام نداد، هرچه زیارت امام حسین علیه السلام برود آن زیارت انسان را نمی رساند؛ چرا؟ چون حضرت فرمود: این سفر، سفری است که لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِإِمْطَاءِ اللَّيْلِ. این سفر شب زنده داری لازم دارد. لذا در صورتی که سفر زیارت امام حسین علیه السلام با نیت خالص و توأم با توجّه باشد انسان را حرکت می دهد، ولی چنانچه همان طور که مرحوم علامه والد ذکر کردند، صرف سرگرمی و بدون شهود باشد آن سفر أصلاً تکانش نمی دهد.

مرحوم علامه والد می فرمودند: برخی از افراد در شبها مجالس گرمی داشتند و صحبت ها می کردند، ولی از نماز شب و تهجدشان می ماندند. ده سال، بیست سال سپری می شد ولی تکان نمی خوردند. در ادامه عبارات روح مجرّد می فرمایند: «و به کارهای سهل بدون عمق مجاهدت و چشش تلخ تحمّل و صبر و شکیبائی در مجاهده با نفس أمّاره، دل ببندد.» یعنی این افراد دوست دارند کارهای آسان انجام دهند أمّا حاضر نیستند در راه خدا مجاهده نموده و در مجاهده با نفس أمّاره، تلخی ها را بچشند و سختی ها را تحمّل کرده صبر و شکیبائی نمایند.

یکی از همین آقایان خودشان نقل کردند و گفتند: من به مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه عرض کردم: آقا ممکن است که شما این

راهی را که برای سلوک طی کرده‌اید و نتیجه‌ای را که به دست آورده‌اید، به ما هم بدهید؟ فرمودند: به همین آسانی؟ به همین آسانی؟ اگر بدانی چه به سر من آورده‌اند؟! بعد جریان و قضیه خودشان را ذکر کردند^۱ و فرمودند: تا اینها نباشد به انسان چیزی نمی‌دهند. آیا شما حاضری این طور بشوی؟! اگر حاضری بسم الله بفرما! راه باز است!

لذا فرمودند: «و به کارهای سهل بدونِ عمق مجاهدت و چشش تلخ تحمّل و صبر و شکیبائی در مجاهده با نفس اماره، دل ببندد و خود را از زیر بار سنگین ولایت به در برد.»

در ادامه عبارات روح‌مجرّد آورده اند که: «حاج سید هاشم می‌فرمود: روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدانها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند پس از کرات و مرّاتی که حج رفته بود، و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هرروز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مکه می‌روی! پس کی به سوی خدا می‌روی؟!

وی حقّ سخن مرا خوب فهمید و إدراک کرد، اُمّا به روی اندیشه خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد، و خنده‌ای به من نمود و

۱. ایشان می‌فرمایند: «روزی که عیال بنده به جهاتی با انتحار از دنیا رفت، انگشت اتهام همه متوجّه من شد و از کلاتری مرا خواستند و پاسبان به منزل ما فرستادند. کوچه مطروس از جمعیت بود. یک پاسبان از جلو راه را باز می‌کرد و من پشت سر او و پاسبانی دیگر از عقب حرکت می‌کرد و زن و مرد آب دهان بر من می‌انداختند!» (نورمجرّد، ج ۱، ص ۷۰۷)

خدا حافظی کرد و گفت: دعای سفر برای من بخوانید؛ و چمدانها را دست گرفته بیرون می برد تا به حرکت درآید.

حضرت حاج سید هاشم می فرمود: دیده شده است بعضی از مردم حتّی افراد مسمّی به سالک و مدّعی راه و سبیل إلی الله، مقصود واقعیشان از این مسافرتها خدا نیست؛ برای انس ذهنی به مُدرّکات پیشین خود، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است؛ و بعضاً هم برای به دست آوردن مدّتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن اماکن مقدّسه می باشد.

و چون دنبال خدا نرفته اند و نمی روند و نمی خواهند بروند و اگر خدا را دو دستی بگیری و العیاذ بالله، مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی کنند و نمی پذیرند، ایشان ابدأً به کمال نخواهند رسید.^۱

ضرورت سفر به سوی خداوند

اصل و اساس، سفر به سوی خداست. هر امری ممّدّ این سفر باشد و به انجام بهتر آن کمک کند و به انسان جان و قدرت دهد که این سفر را برود، آن چیز ارزشمند است. ولی هر سفری که به انسان جان ندهد و به سیر إلی الله کمک ننماید فاقد ارزش است؛ هر سفری باشد و لو سفر زیارت حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام! این سفر مانند نماز است. نماز که این قدر فضیلت و ارزش دارد، آن نمازی است که به انسان جان و قوّه بدهد و انسان را از این عالم پست

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۱ و ۶۷۲.

بکند و به توحید و ولایت برساند،^۱ و الا می شود صرف إسقاط تکلیف؛ تکلیفی که انسان انجام دهد و از سر خود باز کند. لذا نماز داریم تا نماز، زیارت داریم تا زیارت!

«فلهذا در تمام این أسفار از آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماء عذب ولایت جرعه ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه کام باز می گردند، و به همان قِصص و حکایات و بیان أحوال اولیاء و سرگرم شدن با أشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجاتهای صوری بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می رسانند.»

آقا می فرمودند: به یکی از این آقایان گفتیم: آقا برگرد الآن و

۱. در روایات، میزان ارزش أعمال، کیفیت آنها، یعنی توجّه به مبدأ، إخلاص و خالی بودن از شرک دانسته شده است، نه کثرت عمل و کمیت آن؛ مانند روایتی که علامه مجلسی (ره) از مجمع البیان شیخ طبرسی از ابوقتاده روایت می کند که: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، مَا عَنَى بِهِ؟ فَقَالَ: يَقُولُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَقْلًا! ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَتَمُّكُمْ عَقْلًا وَ أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا وَ أَحْسَنُكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ نَظَرًا وَ إِنْ كَانَ أَقَلُّكُمْ تَطَوُّعًا. (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۳)

کما اینکه ملاک قبولی نماز و روزه در روایات، داشتن ولایت ائمه علیهم السّلام دانسته شده است و کسی که نماز و روزه بسیاری انجام دهد ولی بدون ولایت باشد، آن نماز و روزه هیچ ارزشی ندارد.

ابی حمزه می گوید: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ! فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عُمِّرَ مَا عُمِّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلا يَتَنَا لَمْ يَنْفَعَهُ شَيْئًا. (المحاسن، ج ۱، ص ۹۱)

ولایت آقای حدّاد را قبول کن. ولی حاضر نشد قبول کند.

بالتّسبیه به همان آقائی که عرض کردم، آقا در اواخر عمرشان به ایشان گفتند: شما الآن برگردید و ولایت آقای حدّاد را بپذیرید! علامّه والد بعد از فوت ایشان به خود بنده فرمودند: نسبت به ایشان خوابهائی دیده شده و بحمد الله جای ایشان خوب است، جای ایشان در بهشت است، ولی آن مقامی که مخصوص اولیاء خداست و ما در نظر داشتیم که ایشان به آنجا برسند، در آن مرحله نیستند.

«حاج سیّد هاشم در توحید حق، مردی صریح اللهجه، و قویّ البّنیان، و محکم الإراده، و سریع النّفوذ بود؛ و بدون بخل و إغماض بیان می کرد و دلالت می نمود و سخنها داشت. هریک از اولیاء حق، با هزار افسون و نیرنگ، انسان نمی تواند یک جمله از ایشان بیرون بیاورد؛ در کتمان به قدری قوی می باشند که بعضی از حد هم تجاوز کرده راه إفراط را می پیمایند.

أما حاج سیّد هاشم که روحی و روح جمیع وُلدی و أُسرَتی و کُلّ مَنْ یَتَعَلَّقُ بّی، به حق فدای او باشد، به قدری در إعطاء آن معارف سریع و بدون مضایقه و دریغ و بدون إمساک بود که برای انسان ایجاد شک می نمود که آیا تا این درجه هم ولیّ خدا باید دعوتش را گسترش دهد؟ و بخواهد و دنبال کند، و بطلبد افراد لائق را که سخنش را دریابند و از مسیرش حرکت نمایند؟!

او به افراد غیرلائق و غیرمستعد چیزی نمی گفت. ولی دوست داشت افراد، لائق گردند و استعداد یابند، و یا افراد مستعد و لائق پیدا شوند و آن معانی راقیه و مُدرّکات عالیّه خویشان را که از ملکوت اعلیٰ

سرچشمه می‌گیرد به آنها إلقا نماید.

أَمَّا افسوس و صد افسوس که او گفت، و دنبال کرد، و پیگیری نمود، و دعوت کرد، و در مسافرخانه به دیدار و ملاقاتشان رفت؛ و آنها پذیرفتند تا دامن از این سرای خالی تهی کنند، و نزد ارباب حقیقی دست خالی بازگشت ننمایند.

او که نمی‌گفت: حج نرو! مکه و مدینه نرو! کربلا و نجف نرو! حقیقت حج و روح ولایت را او چشیده بود و مزه واقعی آن را او دریافت نموده بود. او می‌گفت: لحظه‌ای به دنبال معرفت ذات و نفست بگرد، دقیقه‌ای در حال خود تفکر کن تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت.^۱

عمده این است که انسان در خانه‌اش هم که نشسته است در حال سفر به سوی خدا باشد، در خانه خود شب که همه خوابیده‌اند بلند می‌شود و دو رکعت نماز می‌خواند دارد سفر به سوی خدا می‌کند. لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.^۲ «دو رکعت نماز در دل شب، محبوب‌تر است نزد من از دنیا و آنچه در آن است.»

حضرت در دل شب برمی‌خواستند و چند رکعتی نماز می‌گذاشتند و دوباره استراحت فرموده و باز برمی‌خواستند و نماز می‌گذاشتند. این سفر الی الله است.

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۲ و ۶۷۳.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳.

«او می‌گفت: لحظه‌ای به دنبال معرفت ذات و نفست بگرد، دقیقه‌ای در حال خود تفکّر کن، تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت. [مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ] در این صورت تمام مسافرت‌هایت صبغة إلهیه به خود می‌گیرد و با خدا و از خدا و به‌سوی خدا خواهی رفت. در آن حال چنانچه تمام جهان بلکه تمام عوالم را سیر کنی برای تو ضرری ندارد، زیرا با خدا و عرفان ذات اقدسش سفر نموده‌ای!»

در این صورت اگر کثیرالسفر باشی، بلکه دائم‌السفر باشی و اصلاً در خانه پیدایت نشود، با خدا هستی و تحت ولایت هستی!

اوج افق فکری مرحوم حدّاد (قدّه)

«سید هاشم گفت و نشنیدند، و سید هاشم هم رفت. اینک بیایند تمام دنیا را زاویه به زاویه با شمع جستجو کنند کجا سید هاشم را خواهند یافت؟ کجا سید هاشم پیدا می‌شود؟...

خواجه حافظی باید تا سخنان سید هاشم را بفهمد؛ همان‌طور که او بود که سخنان خواجه حافظ را فهمید. ابن‌فارضی باید تا به مفاد کلام وی پی برد؛ همچنان‌که او بود که به مفاد کلام ابن‌فارض پی برد.

ولهذا می‌بینید حقیر در این یادنامه مبارکه از این دو عارف نامدار ایرانی و عرب زیاد نام برده‌ام. این به‌جهت آن می‌باشد که سید هاشم بدان افق دست یافته بود. أمّا چون به زبان عربی آشنائی‌اش بیشتر از زبان فارسی بود، اشعار ابن‌فارض را بیشتر می‌خواند و انس خاصی با آنها داشت. و به عقیده حقیر: اشعار ابن‌فارض از خواجه حافظ قوی‌تر

است؛ اَمَّا اشعار خواجه از اشعار ابن فارض لطیف تر می باشد. اَمَّا در سیر و سلوک و بدایت و نهایت هر دو به درجه اعلای از عرفان رسیده اند و أسفار اربعه را تمام نموده اند.^۱

رضوان خدا بر همه اولیاء و بر این بزرگواران و بر صاحب روح مجرّد مرحوم علامه آیه الله والد معظّم رضوان الله تعالی علیه که این معانی دقیقه و این مطالب عالیّه و راقیه را به رشته تحریر درآورده اند تا ما و همه جویندگان و پویندگان راه حقیقت و سُبُل سلام استفاده کرده بهره ببریم، در آن طرف دنیا شخصی که اصلاً بوی عرفان به مشامش نرسیده کتاب روح مجرّد را می خواند و منقلب شده زنگ می زند و می گردد تا راهی پیدا کند!

درجاتشان عالی است إن شاء الله خداوند متعالی بفرماید و روح پاکشان را از همه ما راضی و خشنود بدارد.

علی ایّ حال عرائضمان را جمع کنیم؛ این معنا روشن و واضح شد که عمده، سفر به سوی خداست! آقایان و رفقا وقتی به این سفرها مشرّف می شوند در نظر داشته باشند که این سفرها در صورتی مفید است که ممدّ بوده و انسان را برای سفر اصلی کمک کند، ملاک، آن سفر اصلی است و این سفرها نباید موجب غفلت از آن سفر اصلی شود! نسبت به آن سفر اصلی الآن هم باید در حرکت باشیم، شبها و روزها در حال حرکت باشیم در خواب و بیداری در حال قیام و جلوس، در حال صحبت در همه حال باید به سوی خدا حرکت کنیم همان طور که

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۴.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُم بَدَنِي أَيَّامًا.^۱
 «من همسایه شما بودم، بدنم در همسایگی با شما قرار داشت و خودم اینجا نبودم.» خودم کجا بودم؟ من در جایی حرکت می کردم که: لَا يَرْفَعُنِي إِلَيَّ الطَّيْرُ.^۲ «پرنده ای آنجا نمی تواند پرواز کند.» ما هم باید به آنجا برویم، شیعه امیرالمؤمنین باید به آنجا برود.

إن شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که به آن سفر اصلی، آن سفر واقعی رفته به موطن توحید دست پیدا کنیم که در این صورت جمیع أسفار صبغة إلهی و رنگ خدائی به خود می گیرد، این سفرها سفر دیگری می شود، این سفرها سفر با یار شده انسان با او سفر می کند و خیلی شیرین تر است که سفر انسان همراه با یار باشد. اللهمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.
 اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹، ص ۲۰۷.

۲. همان مصدر، خطبه ۳، ص ۴۸. (خطبه شقشقیه)

مجلس نود و نهم

شرح دعای امام حسین علیه السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ سَيِّدُ السَّاجِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ
 بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ.

حضرت سجاد علیه السلام در دعای بیستم از ادعیه
 صحیفه سجّادیه بعد از اینکه بر محمد و آل محمد درود می فرستند،
 می فرماید: بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ. «بَلِّغْ» یعنی برسان؛ خدایا! ایمان
 مرا، به درجه کامل ترین ایمان برسان.

درجات ایمان

چرا فرمودند: ایمان مرا اکمل ایمان قرار بده؟ چون ایمان درجاتی
 دارد؛ عبدالعزیز قراطیسی، از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند
 که فرمودند: إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاةٌ
 بَعْدَ الْمَرَقَاةِ. «ایمان ده درجه دارد؛ مانند نردبانی که از آن پله پله بالا
 می روند.» تا آنجا که می فرماید: وَكَانَ الْمِقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَابْوَذَرَّ

فِي التَّاسِعَةِ وَ سَلَمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ.^۱ «مقداد در درجه هشتم و أبوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم بوده است.»

در روایت دیگری از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده است که: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلَمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ.^۲

«اگر أبوذر می دانست آنچه را در قلب سلمان است او را می کشت، درحالی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن دو را برادر هم قرار داده بودند؛ دیگر گمان شما نسبت به بقیه مردم چیست؟!» برای تعبیر «قَتَلَهُ» دو تفسیر گفته اند: یکی اینکه آگاهی أبوذر از قلب سلمان باعث این می شد که خود أبوذر از دنیا برود و تحمّل نکند، دوم اینکه باعث این می شد که أبوذر موجبات قتل سلمان را فراهم کند؛ یعنی ضمیر فاعل در «قَتَلَهُ» می شود به أبوذر برگردد و می شود به «ما فی قَلْبِ سَلَمَانَ» برگردد.^۳

رفق و مدارا با مؤمنین در درجات پائین تر

یعنی درجات ایمان به نحوی است که آن کسی که در درجه پائین تر قرار دارد تحمّل آن درجه بالاتر را ندارد، فلذا در روایت داریم که: فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ

۱. النخصال، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۴۲.

ما لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرُهُ فَإِنَّهُ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ.^۱ «اگر کسی را دیدی که از تو درجه‌اش پائین تر است او را با رفق و نرمی بالا بیاور و بر آن چیزی را که طاقت ندارد تحمیل نکن که اگر چنین کنی او شکسته می‌شود و اگر شکسته شود بر عهده‌توست که شکستگی او را اصلاح و درمان نمائی.»

مثلاً کسی قدرت بلندکردن پنج کیلو بار را دارد، شما اگر بخواهید پنجاه کیلو بار به او تحمیل کرده و روی دوشش بگذارید، کمرش می‌شکند. ایمان هم همین‌طور است؛ لذا انبیاء و اولیاء با عامّه مردم که صحبت می‌کنند، به مقدار فهم خود مردم صحبت می‌کنند، نه به مقدار فهم خودشان.

فهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را کسی تحمّل دارد؟ آن باری که پیغمبر اکرم بر دوش خود کشیده و حمل می‌کند و تا روز قیامت این اُمت را دارد به‌سوی بهشت می‌برد، چه کسی می‌تواند تحمّل نماید؟

مرحوم فیض در تفسیر صافی از عیّاشی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌فرماید: یک‌بار که بر حضرت وحی نازل شد و آن حضرت بر روی بغله شهباء (استر خود) در حرکت بودند، از شدّت سنگینی وحیی که بر حضرت آمده بود این استر راهوار ایستاد و کمرش خم شد به‌طوری‌که دیدم ناف استر کم مانده بود مماسّ با زمین شود.^۲

۱. النّصّال، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. تفسیر الصّافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

این عظمت رسول الله صَلَّی الله علیه وآله وسلَّم است؛ چه کسی می تواند آنچه در دل رسول خدا صَلَّی الله علیه وآله وسلَّم است، آنچه به قلب مبارکشان وحی شده و رسیده است را تحمّل کند؟! لذا رسول خدا صَلَّی الله علیه وآله وسلَّم با هرکه صحبت می کنند به اندازه فهم خودش صحبت می فرمایند.

اگر بگوئید: مگر غیر از قرآن به پیغمبر اکرم چیزی نازل شده است؟ قرآن هم که همان است که به ما رسیده و مشکل نیست و ما هم آن را می فهمیم و هرکجای آن را باز کنیم می خوانیم و متوجه می شویم؟ همان عرب هائی هم که درس نخوانده بودند آن را می فهمیدند.

جوابش این است که: آنچه ما می فهمیم و آنها فهمیدند ظاهر قرآن است، نه حقیقت وحی؛ حقیقت وحی چیز دیگری است. **إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ**^۱ «قرآن ظاهری و بطن و درونی دارد؛ باطنی دارد که مخفی است، آن باطنش هم باطنی دارد که مخفی است، همین طور تو در تو است تا هفت بطن.»

دسترسی نداشتن غیرمخلصین به باطن قرآن

کسی به همه این بطون دسترسی پیدا نمی کند به جز معصومین صلوات الله علیهم و راسخین در علم و آنهایی که خودشان را به آنجائی که معصومین پا گذاشتند رساندند؛ یعنی شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام نه مخلص. انسان مخلص خیلی راه دارد تا به مخلصین

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۷.

برسد. فقط شیعیان مخلص به بطون قرآن رسیده‌اند.

آن بطن قرآن و حقیقت قرآن و وحی است که وقتی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شود، حضرت عرق می‌کنند، سنگین می‌شوند، سنگینی حضرت به استر سرایت می‌کند و این استر را می‌اندازد؛ آن حقیقت است. عامّه مردم از آن حقیقت بهره‌ای ندارند. عامّه مردم فقط ظاهری از قرآن را می‌بینند و بیشتر از ظاهر نمی‌فهمند. تازه همان ظاهر را هم به شکل صحیح و کامل إدراک نمی‌کنند، چون ظاهر قرآن کریم هم آن قدر عمیق و دقیق است که إدراک انسانهای عادی بدان راه ندارد.

آن حقیقت قرآن را افرادی مَس کرده و به آن دست می‌یابند که به مقام طهارت کلیه رسیده باشند، آنها به بطون قرآن رسیده و إدراک می‌کنند. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند، امیرالمؤمنین علیه السّلام مشغول جمع‌آوری قرآن شدند. مدّتی طول کشید، هنگامی که قرآن جمع‌آوری شد آن را به مسجد آوردند و گفتند: ای مردم! آن قرآنی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده این قرآن است که من برای شما جمع‌آوری کردم. عمر گفت: لا حاجةَ لنا. «ما احتیاجی به قرآن تو نداریم.»

مدّتها گذشت، یک روز عمر در زمان خلافتش امیرالمؤمنین علیه السّلام را ملاقات کرد و گفت: یا علی! آن قرآنی که جمع‌آوری کردی بیاور تا ما همه آن را معیار قرارداده و به آن عمل کنیم. (می‌خواست دسیسه کند و قرآن را بگیرد تحریف کرده و از بین ببرد) حضرت فرمودند: هیهات! لیسَ إلی ذلک سبیل، هیهات! «محال است آن قرآن

را شما ببینید!» إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي عِنْدِي لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۱ «این قرآنی که نزد من است را مَسّ نمی‌کنند مگر آنهایی که مطهر و پاکند.» در اینجا مراد از «مطهرون» کسانی نیستند که از آنجاس و أحداث پاک هستند. بلکه در برخی از روایات دیگر این طور تفسیر شده است. از حضرت امام باقر و امام کاظم علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ،^۲ ناظر به این است که هیچ‌کس نمی‌تواند قرآن را مَسّ کرده و دست روی آن بکشد مگر اینکه با وضو باشد.^۳

این تفسیر هم در جای خود درست است، أمّا حضرت أمير المؤمنين علیه السلام در این روایت نظر به باطن دارند که می‌فرمایند: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. «مَسّ نمی‌کنند این قرآن را مگر آنهایی که تطهیر شدند.»

عمر و امثال عمر وضو می‌گرفتند، طهارت ظاهریه داشتند، ولی حضرت أمير المؤمنين علیه السلام قرآن را در اختیار ایشان قرار ندادند، پس مراد حضرت، طهارت واقعیه است؛ آنها که طهارت واقعیه دارند این قرآن را مَسّ می‌کنند.

بعد حضرت می‌فرمایند: وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِي. یعنی: «مَسّ نمی‌کنند قرآن را مگر اوصیاء و امامان از فرزندان من.» که معصوم‌اند. و این قرآن بسته شده را دیگر هیچ‌کس تا زمان ظهور باز نمی‌کند؛ إِذَا قَامَ

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۳.

۲. آیه ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۳؛ و ص ۳۸۵، ح ۵.

الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يُظْهِرُهُ وَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَيْهِ. «وقتی قائم از فرزندان من ظهور کند این قرآن را آشکار می نماید و طبق آن قرآن مردم را تعلیم می دهد و طبق آن قرآن عمل می شود.» در زمان ظهور حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء.

توضیح فقرات دعای امام سجّاد علیه السلام

اینجا بودیم که حضرت می فرمایند: بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ. «خدایا! ایمان مرا به کامل ترین ایمان برسان.» و اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ. «و یقین مرا برترین یقین قرار بده.» یعنی مرا به آن درجه از ایمان و یقین برسان و نور مرا زیاد کن و نور مرا تمام نما. در قرآن کریم دارد که بهشتی ها عرض می کنند: أَتَمِّمُ لَنَا نُورَنَا.^۱ «خدایا! نور ما را تمام کن و به کمال برسان.» و ما را از بالاترین درجه نور بهره مند بفرما.

این طور نباشد که در این اطاق باشیم و نور خورشید از دور به ما بتابد، نه، ما را به منبع نور برسان، به لقاء خود، آنجا که دیگر فوق آن نوری متصوّر نیست.

و أَنْتَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَ بِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ. «نیت ما را به بهترین نیتها منتهی کن، و عمل ما را به بهترین عملها منتهی کن.»

عملی که انجام می دهیم خوب دارد و خوب تر تا عملی که خدائی محض است. حضرت می فرمایند: خداوندا کاری کن که عمل

۱. قسمتی از آیه ۸، از سوره ۶: التّحریم.

من آن قدر خوب و آن قدر زلال و صاف باشد که هیچ ذره‌ای از غیر تو در آن نباشد.

آلوده بودن اُعمال ما

اُعمالی که ما در شبانه روز انجام می‌دهیم، روزه می‌گیریم، نماز می‌خوانیم، قرآن می‌خوانیم و... اگر در محاسبه و بررسی این اُعمال دقت به کار ببریم، اینها تمام آلوده است ولی خدا به لطف و کرم خودش این اُعمال آلوده را قبول می‌کند. چرا؟

چون ما بیش از این دیگر نمی‌توانیم کاری کنیم، بیش از این نمی‌توانیم. اگر شما در تمام اُعمالتان تفحصی کنید، یک مورد پیدا نخواهید کرد که برای خدا و خالصاً لوجه الله صددرصد صددرصد باشد، ابداً پیدا نخواهید کرد. می‌خواهید إخلاص امیرالمؤمنین در عملتان پیدا شود، ابداً نخواهد شد، اصلاً ممکن نیست؛ پس حالا چکار کنیم؟

شما زحمت خودتان را بکشید، کوشش خودتان را به خرج بدهید، خداوند همین را که هست، همین نماز دست و پا شکسته را به لطف و کرم خود قبول می‌کند. سعی خودتان را باید بکنید؛ فَأَتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ^۱ «آن قدر که می‌توانید تقوا پیشه کنید.» لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۲ «هرکسی به اندازه خودش تکلیف دارد.» پس ما توان إخلاص

۱. صدر آیه ۱۶، از سوره ۶۴: التَّغَابُن.

۲. صدر آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة.

کامل نداریم ولی این به این معنا نیست که انسان سعی و کوشش نکند؛ نه، سعی و تلاشش را باید انجام دهد.

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه می فرمودند: هیچ وقت معلّم از بچه کلاس اوّلی مشق کلاس سوم را نمی خواهد، ولی از او مشق کلاس اوّلی را می خواهد، باید زحمتش را بکشد؛ اوّل که می خواهد الف بنویسد، یک الف می نویسد که نصف صفحه را پر می کند، یک الف ماریچ می نویسد، ولی معلّم از او تشکّر هم می کند، به به! چه الف قشنگی نوشتی! همین کلاس اوّلی آخر سال تحصیلی که می شود، وقتی الف اوّل خودش را می بیند خودش به خطّش می خندد.

أعمال ما هم همین طور است؛ وقتی که انسان به کلاس دوم و درجه دوم می رود، وقتی به أعمالی که انجام داده نگاه کند و آن را بررسی نماید، می بیند ای وای! عمرش را تلف کرده! کار درستی انجام نداده، همه اش إتلاف عمر بوده است؛ مثل همان دفترچه بچه کلاس اوّلی که وقتی نگاه می کند می بیند تمام این دفترچه را از بین برده و صفحات به این سفیدی را که می توانست چقدر چیز مفید بنویسد، همه را فاسد کرده است.

صفحات عمر انسان هم همین طور است؛ ولی خدا از بس مهربان و از بس لطیف است، می فرماید: همان نمازی که می خوانی قبول دارم، همان روزه ای که می گیری قبول دارم، به شرطی که به قدر همان فهم کلاس اوّلی در آن، غیر را داخل نکنی و إخلاص داشته باشی، به طوری که وقتی کلاس اوّلی نظر می کند بگوید غیری در این کار نبود، گرچه همان را وقتی در کلاس دوم نگاه کند می بیند غیر خدا در آن داخل بوده و

چقدر هم زیاد است.

پس عمل، به حسب مراتب إخلاص درجات دارد و البته به حسب کیفیت عمل و مراعات آداب و شرائط هم مراتبی دارد، و لذا حضرت فرمودند: وَ بَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ. «خدایا! عمل مرا به أحسن أعمال منتهی کن.» «انته» یعنی برسان به بالاترین، به بهترین عملها.

اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نِيَّتِي وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

«خداوندا با لطف خود نیت مرا کامل و تمام قرار بده که غیر تو را در آن داخل نکنم و آن را از ریا و سُمع و عُجب خالص بفرما و با عنایت خود یقین مرا ثابت و مستحکم بگردان و آنچه از من فاسد شده است به قدرت خودت اصلاح کن.»

فساد امور، با غفلت از یاد خدا

چقدر از امور ما فاسد شده است؟ چقدر عمرمان تضييع شده است؟ چقدر به غفلت گذرانديم؟ حسابش را خدا می داند، ما نمی توانيم حساب كنيم. اكثر عمر را به غفلت گذرانديم، حسابش را خدا می داند. آنچه در غير غفلت و در حال ذكر بوديم، نسبت به آنچه در غفلت بوديم، آن قدر كم است كه گویا اصلاً معدوم است؛ النَّادر كالمعدوم! چیزی نیست كه به حساب بیايد، واقعاً چیزی نیست!

اگر واقعاً حساب كنيم كه چقدر در حال ذكر بوديم و چقدر در حال غفلت، می بینيم مدّت حالت ذكر خیلی نادر است و غالب عمرمان

به غفلت گذشته است! خدایا! به قدرت خودت عمل ما را اصلاح فرما. یکی از اَسْمَاءِ إلهی مَبْدَل است، تبدیل می‌کند؛ یا مُبْدَل السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ،^۱ «ای کسی که سیئات را به حسنه تبدیل می‌کنی!» یا مَبْدَل! خدایا! به قدرت خودت مِس وجودی ما را تبدیل کن و به آن اکسیر طلا بزن. اگر بزنی طلا می‌شود و اگر طلا بشود دیگر کار تمام است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ. چه دعا‌های پر معنائی است! دعا‌هایی است که واقعاً اینها را انسان باید از صمیم قلب و صمیم جان از خدا طلب کند و از خدا بخواهد و خودش هم در مقام این باشد که مقدمات استفاده و عمل را برای خود فراهم کند.

«خدایا! مرا نسبت به چیزهایی که اهتمام به آن چیزها مرا مشغول می‌کند، کفایت فرما.» یعنی کارهایی که مرا از تو مشغول می‌کند و نمی‌گذارد من ذاکر باشم، نمی‌گذارد من متوجّه تو باشم، خدایا! خودت این امور دنیای ما را کفایت کن، آن اموری که ما نیاز داشته و ما با آن سروکار داریم و مربوط به عالم طبع است، آن امور را خودت کفایت بفرما.

وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسَالْنِي غَدًا عَنْهُ وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ. «و خدایا! مرا به کار گیر در چیزهایی که فردا از من درباره آن چیزها سؤال می‌کنی، و ایام مرا فارغ کن در چیزهایی که مرا برای آن خلق کردی.»

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۴۱۶.

معرفت پروردگار، هدف نهائی خلقت

خداوند تبارک و تعالی ما را برای معرفت خودش خلق کرده است، ما را خلق فرموده تا به او شناسائی پیدا کنیم؛ **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْيَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ**^۱ «من گنجینه‌ای نهان بودم و دوست داشتم که شناخته بشوم، مخلوقات را خلق کردم تا مخلوقات مرا بشناسند.» پس علت غائی این خلقت معرفت پروردگار است و هیچ چیز مطلوب‌تر، شریف‌تر، کریم‌تر از معرفت پروردگار پیدا نخواهید کرد؛ هیچ چیز بزرگ‌تر و عظیم‌تر از معرفت خدا نیست.

در آن روایت، حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَأْمَدُوا أَعْيُنُهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ**^۲ «اگر مردم بدانند که در معرفت الهی چه فضیلتی نهفته است هیچ‌گاه عمر خودشان را صرف دنیا و تلذذات آن که بهره دشمنان خداست نمی‌کردند.» و به تعبیر بنده، دنیا را طلاق می‌دادند و همه عمر خود را صرف در معرفت خدا می‌کردند، تا به مقام لقاء الله برسند.

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه پنج شنبه‌ها مجلسی داشتند دو ساعته. مرحوم علامه والد می‌فرمودند که شما حتماً شرکت کنید. چند نفر معدودی بیشتر از فضلا نبودند که شرکت می‌کردند. مجلس سؤال و جواب بود. از ایشان در هر مقوله‌ای سؤال و جواب می‌شد.

۱. روضة المتقین، ج ۲، ص ۷۱۰.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

یک روز یکی از آقایان از ایشان سؤال کرد که آقا این مسأله توحید و این شکهایی که برای ما نسبت به توحید پیش می‌آید و انسان عمر خودش را صرف می‌کند تا این شکوک را مرتفع کند و عمرش هم به سر می‌رسد، آیا این قدر اهمّیت دارد؟! و به قول معروف آیا صرف می‌کند که ما عمر عزیز را در این راه مصرف کنیم تا این شکها مرتفع بشود؟! مرحوم علامه جوابی به این مضمون فرمودند که: اگر توحید مسأله‌ای عالی و راقی و مهمّ است - که هست - پس صرف می‌کند که انسان عمر خودش را در توحید بگذراند. اگر شما توحید را اعلای از همه مسائل می‌دانید و از همه مسائل بالاتر و اعظم می‌شمرد، پس می‌ارزد که انسان همه عمرش را در توحید صرف کند.

و اسْتَغْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ. «خدایا! تمام ایّام مرا فارغ کن برای آن چیزهایی که برای آن مرا خلق کردی.» که همان معرفت خداست، یعنی ایّام را فارغ نما که گیر و بندی نداشته باشد؛ این طور نباشد که فکر مشغول باشد، نماز بخوانم أمّا فکر هزار جا برود. در غیرنماز هم همین طور باشم و توجّه فقط به خودت باشد.

حفظ توجّه و خشوع، در زیارت

مرحوم علامه رضوان الله علیه می‌فرمودند: شما که به حرم مشرّف می‌شوید اولاً پیاده و با خشوع بروید و ثانیاً سرتان را پائین بیندازید و توجّه و حضور قلب داشته باشید.

به طلاب می‌فرمودند: انسان خدمت امام رضا علیه السّلام باید با سر برود، حالا این مسیر یک مسیر مختصری است، ده دقیقه، یک ربع

فاصله بیشتر نیست، این مسیر را پیاده بروید. و خودشان هم مقید بودند پیاده می رفتند. حرمت امام رضا علیه السلام اقتضاء می کند انسان پیاده برود. نه فقط از اینجا پیاده برود بلکه از آن طرف مشهد هم اگر هست، اگر انسان بتواند پیاده برود، بهتر است. و باید سعی کند با توجه و با خضوع و با خشوع و با غسل زیارت برود.

حکایت عمران بن شاهین و عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم علامه در معادشناسی حکایت عمران بن شاهین را آورده اند. عمران بن شاهین با عضدالدوله دیلمی در افتاد، عضدالدوله دنبالش کرد و این طرف و آن طرف فرستاد و او را پیدا نکرد. عمران بن شاهین از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پنهانی آمد نجف و متوسل به حضرت شد که امیرالمؤمنین علیه السلام او را از شر عضدالدوله نجات دهد. مدتی در نجف با لباس مبدل زندگی می کرد و تحت قبه به دعا و عبادت مشغول بود.

یک شب امیرالمؤمنین علیه السلام را خواب دید، حضرت فرمودند که: فردا فناخسرو (اسم عضدالدوله فناخسرو بوده و کسی هم نمی دانسته است) برای زیارت ما می آید و وارد بقعه می شود و همه را از حرم بیرون می کند، شما در فلان گوشه همین رواق حرم مخفی شو! (امیرالمؤمنین علیه السلام به او اشاره می کنند که کجا مخفی بشود.) او تو را نمی بیند، می آید و زیارت می کند و نماز می خواند و دعا می کند و می گوید: خدایا! به حق محمد و آل محمد مرا بر دشمنم پیروز گردان. در این حال فوری از این زاویه بیرون بیا و بگو: اَیُّهَا الْمَلِک!

آن کس که خدا را به حقّ محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام قسم می‌دهی تو را بر او پیروز کند، کیست؟ می‌گوید: کسی است که در میان ملتّم تفرقه انداخته و با من درافتاده است. بگو: اگر کسی تو را بر او پیروز کند چه می‌کنی و چه مژدگانی می‌دهی؟ می‌گوید: هرچه بخواهد می‌دهم، ولو آزادی و عفو آن دشمن را از من طلب کند قبول می‌کنم. تا این حرف را گفت، خودت را به او معرفی کن. این دستورالعمل را امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به عمران بن شاهین می‌دهند.

فردا حرم را برای آمدن عضدالدوله دیلمی قُرُق می‌کنند و همه را خارج می‌نمایند. طبق فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، عمران در همان زاویه مخفی می‌شود. عضدالدوله وارد می‌شود و دعا می‌کند: خدایا! به حقّ محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام مرا بر دشمن خودم پیروز گردان، و دشمن مرا به من نشان بده.

عمران فوراً بیرون می‌آید و همان سؤال و جواب طرح می‌شود و می‌گوید: اگر کسی تو را بر دشمنت پیروز کند چه می‌کنی و چه جزایش می‌دهی؟ می‌گوید: هرچه بخواهد به او می‌دهم ولو آزادی دشمنم باشد. عمران بن شاهین می‌گوید: منم عمران بن شاهین! عضدالدوله می‌گوید: چگونه اینجا آمدی؟ می‌گوید: دیشب در خواب دیدم مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام را به من فرمود که فردا «فناخسرو» می‌آید به زیارت ما و... و تمام جزئیات را برای او شرح می‌دهد.

می‌گوید: قسمت می‌دهم به حقّ صاحب این قبر که امیرالمؤمنین علیه السلام به تو فرمود «فناخسرو» می‌آید؟ گفت: بله! به حقّ

امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت به من فرمود فناخسرو می آید. گفت: «فناخسرو» اسم من است که جز قابله و مادرم و خودم کسی دیگر از آن خبر ندارد.

عضدالدوله همان جا او را می بخشد و دستور می دهد که خلعت وزارت برایش بیاورند و عمران بن شاهین را که دشمنش بود وزیر خود می کند.

عمران بن شاهین (این مطلب را برای این نکته نقل کردم) نذر کرده بود که اگر از دست عضدالدوله خلاصی پیدا کند، پیاده از کوفه با سر و پای برهنه به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شود، ولی حالا وزیر شده و دید نمی تواند پیاده و با این وضعیّت بیاید، چون عنوانی پیدا کرده است. شب که شد آقای وزیر یعنی عمران بن شاهین، پیاده با سر و پای برهنه تک و تنها از کوفه برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کند.

شب علی بن طحّال که خادم بقعه مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب می بیند، حضرت به او می فرمایند: از خواب بلند شو و بنشین و در حرم را برای ولیّ ما و دوست ما عمران بن شاهین که به زیارت ما آمده است باز کن! او هم بلند می شود و شمعها را روشن و در حرم را باز می کند و می بیند یک شخصی آمده، ظاهراً به شکل ناشناس هم آمده بوده تا مشخص نشود. می گوید: بفرمائید مولای من! می گوید: من کیستم؟ می گوید: عمران بن شاهین هستی! می گوید: من عمران بن شاهین نیستم. می گوید: نه، خودت عمران بن شاهین هستی! من الآن امیرالمؤمنین علیه السلام را

در خواب دیدم، حضرت به من فرمودند: در را باز کن برای ولیّ ما
عمران بن شاهین! که با پای پیاده از کوفه برای زیارت ما آمده است.
می‌گوید: تو را به حقّ صاحب این قبر، به حقّ امیرالمؤمنین
علیه السّلام، به تو همچنین چیزی فرمود؟ گفت: بله! به حقّ صاحب این
قبر امیرالمؤمنین علیه السّلام که چنین خوابی دیدم و چنین فرمود. عمران
همان جا می‌افتد روی عتبه در و شروع می‌کند به بوسیدن عتبه حرم
امیرالمؤمنین علیه السّلام، و به مدیرعامل خود دستور می‌دهد که شصت
دینار به همین علی بن طحّال بدهند.

عمران بعداً رواقی در نجف و رواقی در کربلا می‌سازد که به رواق
عمران بن شاهین مشهور است و الآن جزو رواقهای حرم حضرت
امیرالمؤمنین علیه السّلام است.^۱

علی ایّ حال ائمه علیهم السّلام احترام دارند، انسان که می‌خواهد
زیارت کند باید با پای پیاده بیاید، باید با توجه بیاید ایشان زائرین
خودشان را می‌بینند و وقتی انسان ادب به خرج می‌دهد ایشان هم
عنایت می‌کنند.

پس یک مطلب این است که انسان وقتی می‌خواهد به حرم
مشرف شود، در صورتی که قدرت داشته باشد و بتواند پیاده برود خیلی
بهتر است از اینکه سواره باشد، و مطلب دوم اینکه در وقت رفتن
حضور قلب و توجه داشته باشد.

۱. معادشناسی، ج ۵، ص ۴۲ تا ۴۶؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۴۲،

رعایت توجّه و جمعیت خاطر

مرحوم علامه والد می فرمودند: وقتی دارید حرم می روید، نگاهتان پائین باشد، این طرف و آن طرف را نگاه نکنید، چرا؟ چون اگر شما این طرف و آن طرف را نگاه کنید، آن حالت جمعیت خاطرتان از بین می رود و به حالت تشویش و تفرقه تبدیل می شود و توجّهی که باید داشته باشید دیگر ندارید؛ مانند اینکه می فرمودند: در جلسه عصر جمعه وقتی می آئید آرام وارد شوید، در خودتان فرو بروید، توجّه داشته باشید و آن توجّه و جمعیت خاطر را تحصیل کنید.

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق بدهد که این مسأله را مدّ نظر داشته و همیشه توجّه به خدا داشته باشیم. إن شاء الله در همه آنات و همه ایام فارغ برای او باشیم و لازمه این معنا این است که جمعیت خاطر داشته و به این طرف و آن طرف توجّه نکنیم، این سو و آن سو نگاه ننمائیم.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد زنم بر دیده تا دل گردد آزاد^۱
مؤمن باید دنبال اصلاح نفس خود باشد و در خودش فرو برود و
این طرف و آن طرف نرود تا بتواند به دوام ذکر پروردگار برسد.
هر که در خانه اش صَنَم دارد گر نیاید برون چه غم دارد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ.^۲ «ای کسانی که ایمان آورده اید

۱. دیوان باباطاهر عریان، ص ۲۵.

۲. صدر آیه ۶، از سوره ۶۶: التَّحْرِيم.

خودتان را حفظ کنید.» **اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي.**^۱ «خدایا! غنای مرا در نفس خودم قرار بده.» که در این باغ خودم در این روضه خودم گردش کنم و اصلاً نوبت به بیرون نرسد. آن کس که در خودش است و صنمی در داخل دارد هیچ وقت نوبت به خارج نمی رسد که بدانها مشغول شود. عمده همین است که انسان خودش را بشناسد. **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.**^۲ «هر که خودش را شناخت خدایش را شناخته است.» اگر خودش را نشناخت و دائم این طرف و آن طرف رفت عمرش را اتلاف کرده است.

خدایا! به حقّ محمّد و آل محمّد به همه ما توفیق بده که ما به آن درجات نهائی از ایمان برسیم.

نور ما را زیاد کن. نیت ما را اصلاح بفرما. عمل ما را کامل قرار بده و در همه عمر فقط ما را به خودت مشغول بگردان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

۱. *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۳۴۲. (دعای عرفه حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام)

۲. *مصباح الشریعة*، ص ۱۳.

مجلس نود و هشتم

میدان ندادن به نفس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: و لا تُرَخِّصُوا أَنْفُسَكُمْ
 فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ.^۲

این فرمایش دستورالعمل بسیار دقیق و نکته خفیه مهمی است
 که حضرت برای سالکین راه خدا و مؤمنین و مؤمناتی که در راه هدایت
 قرار دارند بیان می کنند. در این فرمایش حضرت خط مشی شما را بیان
 می فرماید که چه طریقی را باید انتخاب کنید تا از اهل سعادت بوده و
 اسم شما را در دیوان سعادت بنویسند.

می فرمایند: و لا تُرَخِّصُوا أَنْفُسَكُمْ. «به نفس خود اجازه ندهید.»
 به نفس خود میدان ندهید که هر وقت تمایل پیدا کرد کاری انجام دهد یا

۱. این جلسه در تاریخ ۱۱ محرم الحرام ۱۴۲۲ هجری قمری برگزار گردیده
 است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۶، ص ۱۱۷.

حرفی بزند آزاد باشد؛ باید زمام نفس خود را در دست داشته باشید و اجازه ندهید به هرجائی برود و هرکاری انجام دهد.

لزوم دقت در تربیت فرزند

نفس مثل فرزند انسان می ماند؛ چطور پدر از فرزندش مراقبت می کند؟! البته پدرها با هم فرق می کنند؛ بعضی نسبت به تربیت فرزند خود دقت نموده و کارهای او را زیر نظر دارند، ولی بعضی ها فرزند خود را از اول آزاد می گذارند که هرکجا خواست برود و با هرکسی صحبت کند.

طریق تربیتی بعضی از دوستان این طور بود که بچه های خود را آزاد می گذاشتند، اینها وقتی بزرگ شدند برای پدرشان ایجاد دردسر کرده و مسائل و مشکلات مهمی ایجاد نمودند، به طوری که در آن سفری که به زینیه مشرف شده بودیم، ایشان دست به دامن آقای حداد شدند و آقای حداد رضوان الله تعالی علیه با آن حالشان که مستغرق در توحید بودند یک شب فرمودند: برای حل مشکل ایشان ختم: **أَمَّنْ يُجِيبُ** بگیریم که هزار مرتبه بود و در آنجا پنج نفر بودیم: آقای حداد و آقا و دو نفر از رفقا و بنده که هرنفر دویست مرتبه: **أَمَّنْ يُجِيبُ** گفتیم؛ به این کیفیت که مرحوم علامه والد بلند می گفتند و ما با ایشان همراهی می کردیم.

چرا چنین شد؟ چون فرزند خود را از اول آزاد گذاشتند؛ بچه تربیت می خواهد، باید او را ادب کرد. اگر جایی خلافی کرد باید به او گوشزد نمود که شما در اینجا خلاف کردی. اگر اثر نبخشید مرتبه دوم باز به او گوشزد کنید. اگر اثر نکرد او را دعوا کنید که چرا این کار را انجام

دادی؟!

دعوائی که پدر می‌کند عین لطف و مرحمت است؛ اگر بچه را دعوا نکنید کج رشد می‌کند و دیگر اصلاح نمی‌شود؛ مثل درخت که وقتی کج بزرگ شد دیگر نمی‌شود او را صاف نمود؛ وقتی درخت نیرومند شد با چه چیزی می‌توانید او را صاف کنید؟! أمّا وقتی نهال است شما با دست خود می‌توانید او را صاف کنید. معلّم هم همین‌طور است. آقای همایونی رحمه‌الله‌علیه استاد خط بودند. آقا از مرحوم آیه‌الله انصاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما نقل می‌فرمودند که: در همدان کسی که از جهت خلوص نیت و پاکی و صفا مثل ایشان باشد نداریم. آقای همایونی برای من نقل کردند که: روزی خدمت آقای انصاری عرض کردم: وقتی سر کلاس می‌روم این بچه‌ها که قدّ بعضی از آنها دو برابر من است تکلیف خود را انجام نمی‌دهند، آیا اجازه می‌دهید آنها را تنبیه کنم؟ مرحوم آقای انصاری فرمودند: بله! برای شما مانعی ندارد.

تنبیهی که استاد می‌کند عین لطف و مکرمت است. بعد ایشان می‌گفتند که: یکی از این بچه‌های مدرسه مشق‌هایش را نمی‌نوشت. یک روز به او گفتم: چرا تکلیف را انجام ندادی؟! در مقابل من ایستاد، من هم یک کشیده به گوشش زدم. بعد از چهل سال یک سرهنگ در مقابل من ایستاد و سلام نظامی داد و گفت: آقای همایونی! من همان چهارپائی هستم که شما در مدرسه به گوش او کشیده زدید! من هرچه دارم از برکت همان کشیده است. البتّه تعبیر او به این صورت نبود؛ ما که گفتیم: «چهارپا»، تعبیر مؤدّبانه را ذکر کردیم.

البته این شخص سرهنگ زمان شاه و حکومت طاغوت بوده و مسیرش غلط بوده است، ولی خیال می‌کرده که مسیرش درست است و این‌طور می‌دید که اگر آن چک را نمی‌خورد دیگر به درسش ادامه نمی‌داد.

مبارزه با نفس

علی‌ایّ حال، غرض اینکه: نفس انسان هم همین‌طور است؛ نفس انسان هم آزادی‌طلب است و می‌خواهد هرکاری دوست داشت انجام دهد، هرکجا دوست داشت برود، با هرکسی صحبت کند، هرچه میل داشت انجام دهد. أمّا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند که: این درست نیست. ببین خدا چه میل دارد؛ آن را انجام بده!

فرق مرد حق با کسی که اهل حق نیست همین است؛ مرد حق بالا برود پائین بیاید، غیر از رضای خدا مدّ نظرش نیست و به نفس خود اجازه نمی‌دهد جائی که رضای خدا نیست وارد عمل شود و جلوی او را می‌بندد؛ هرکجا بخواهد وارد شود جلوی او را سد می‌کند.

شیطان خیلی مکار است! سراغ همه می‌آید؛ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. «شیطان به عزّت خدا قسم یاد کرده است که من تمام بنی‌آدم را اغواء می‌کنم؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.^۱ «مگر بندگان که به مقام خلوص رسیده و مخلص شده‌اند.» و إِلَّا به سراغ همه حتّی مخلصین هم می‌آید.

۱. آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص.

رسول خدا فرمود: **إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ**.^۱ خون در شریانها، رگها و مویرگها چطور جریان دارد؟! شیطان هم نسبت به بنی آدم این طور رتق و فتق دارد و انسان این را می بیند. باید جلوی او را گرفت و اصلاً نباید مهلت داد که نفس بکشد.

وقتی دو کشتی گیر وارد میدان می شوند کدام یک غلبه پیدا می کند؟ طبق قوانین، وزن هردو یکی است، هردو همه فنون را بلدند و زور هردو هم یکی است، حالا چه کسی غلبه پیدا می کند؟ آنکه فرزتر بوده و زودتر فن را اجرا کند! البته زور هم مداخلت دارد ولی نوعاً با فن حریف خود را زمین می زنند. با اینکه حریفش هم این فن را بلد است پس چطور است که زمین می خورد؟

دیدید وقتی می خواهند کشتی بگیرند همدیگر را ارزیابی می کنند و هر کدام مترصد است پای حریف را گرفته مجال تکان خوردن به او ندهد؛ به این صورت که تا بخواهد به خود بجنبند پایش را گرفته فن را اجرا می کند و او را بلند کرده به زمین می زنند.

قضیه نفس و انسان هم همین طور است؛ نباید به شیطان مجال داد که در خانه انسان آمده لانه درست کند، بعد شما چگونه می توانید آن را بیرون کنید؟! این مستأجری که سالیان سال در این خانه بوده مگر به این زودیها بلند می شود؟! پول خانه آدم را می خواهد تا بلند شود و به این زودیها نمی رود؛ می گوید: من که این مدت طولانی اینجا نشستم خودم صاحب خانه شده ام و بلند نمی شوم.

۱. بحار/الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۸.

بستن راه نفوذ شیطان

اینکه در روایات داریم: در هر حالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوئید،^۱ برای این است که راه نفوذ شیطان را ببندید. می خواهید غذا بخورید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوئید، می خواهید لباس یا کفش بپوشید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوئید، می خواهید وارد منزل یا سوار مرکب شوید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوئید. مستحب است انسان آب که می آشامد به سه نَفَس باشد؛ مثلاً یک لیوان آب را در سه مرحله بخورد و هربار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید و بخشی از آب را که آشامید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بگوید، مرتبه دوم و سوم هم همین طور عمل کند.^۲

همچنین مستحب است انسان غذا که می خورد به تعداد انواع غذاهائی که سر سفره می خورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید؛ مثلاً برای سبزی خوردن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید، برای برنج بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید، برای نان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید. بلکه مستحب است برای هر لقمه غذائی که می خورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگوید.^۳

۱. در حدیث قدسی وارد است که: قُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ وَعَظِيمٍ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و نیز حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: كُلُّ شَيْءٍ صَنَعَهُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُسَمَّى عَلَيْهِ؛ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ كَانَ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شَرَكٌ. (وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۶۹ و ۱۷۰)

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۸۴، ح ۳.

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۸، ح ۲۸۵ و ۲۹۰.

افرادی بودند که با هر لقمه غذا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می‌گفتند و بنده ایشان را زیارت کرده بودم که هر لقمه غذائی که در دهان می‌گذاشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می‌گفتند.

این تأکید بر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ گفتن در ابتدای همه کارها، برای چیست؟ برای اینکه راه نفوذ شیطان بسته شده و اصلاً نگذاریم وارد شود. اگر کسی حیوانی را ذبح کند و عمداً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نگوید، خوردن آن حیوان جائز نیست؛ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ.^۱

این برای چیست؟ برای اینکه اصلاً به شیطان مجال ندهیم که وارد شود. لذا در دعا وارد است که: وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ عَلَى عَقْلِي سَبِيلًا.^۲ «خدایا! راهی برای شیطان جهت نفوذ در ما و نفوذ در عقل ما قرار نده.» وَلَا تَجْعَلْ لَهُ عَلَى سَبِيلًا وَلَا تَجْعَلْ لَهُ فِي مَالِي وَوَلَدِي شِرْكًَا وَلَا نَصِيبًا.^۳ «و راهی برای تسلط شیطان بر من مگذار، و برایش بهره و شراکتی در مال و فرزندان ما قرار نده.»

پس باید راه شیطان را بست که اگر خدای نکرده انسان راهش را باز گذارد، شیطان در عقل و قلب و نفس انسان وارد شده تخریب می‌کند و نَعُوذُ بِاللّٰهِ شَرِیْحِ قَاضِی می‌شود! عمر سعد می‌شود!

۱. صدر آیه ۱۲۱، از سوره ۶: الأنعام.

۲. مصباح/المتنهجد، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. همان مصدر، ج ۲، ص ۴۸۳.

چگونگی گول خوردن شریح قاضی و عمر سعد، از شیطان

آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: شما گمان می کنید که این شریح قاضی یا عمر سعد دو تا شاخ داشتند، یا یک موجوداتی غیر موجودات انسی بودند؟! نه! اینها نماز می خواندند، روزه می گرفتند، خیلی ظاهر الصلاح هم بودند. عبیدالله که عمر سعد را انتخاب کرد به خاطر این بود که موقعیت چشم گیری داشت و وقتی عمر سعد را جذب خود کرد اهل کوفه هم با او رفتند.

یا شریح قاضی که برخی گفته اند ابتدا نامه نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کرد، ولی وقتی ابن زیاد لعنة الله علیه آمد، به او پیوست و همراه او شد و این کار وی موجب تأیید ابن زیاد گشت.

وقتی عبیدالله به عمر سعد گفت: در مقابل قتل حسین، به تو حکومت می دهم و چه می کنی، عمر سعد مهلت خواست که فکر کند و فوری قبول نکرد، مهلت خواست و شیطان را راه داد، ولی باز مردد بود و نمی توانست از ملک ری بگذرد و از آن طرف هم می دید پسر پیغمبر است! ^۱ چه کسی از عمر سعد شناساتر و اعراف به امام حسین علیه السلام بود؟! ^۲

سه روز مانده به عاشورا آب را بر خیام بست؛ در روز هفتم پانصد نفر را موکل بر شریعه فرات کرد که احدى از اصحاب امام حسین علیه السلام نتواند آب بردارد، با اینکه می دانست آن حضرت پسر پیغمبر است! ^۲ با

۱. مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. لا رشاد، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷.

اینکه جلالت و عظمت قدر امام حسین علیه‌السلام را می‌دانست. تسویلات نفس و شیطان را ببینید تا کجا پیش می‌رود! پیش می‌رود تا اینکه اعلام کرد: یا خَیْلَ الله! از کبی و أبشری.^۱ «ای لشکر خدا! برای قتل حسین و اصحابش سوار مرکب‌ها شده و حمله کنید و یکدیگر را بشارت به بهشت دهید.» به لشکر عبیدالله و خیل و گروه شیطان گفت: خَیْلَ الله!

شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام جلوی خیمه به شمشیر تکیه زده خوابشان برده بود که یک‌دفعه حضرت زینب سلام‌الله‌علیها می‌رسد و می‌گوید: برادر جان! لشکر در حال آمدن است! حضرت فرمودند: الآن من در خواب، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که فرمودند: شما به من ملحق خواهید شد! حضرت زینب سلام‌الله‌علیها به صورت خود سیلی زد و گفت: وای بر من! حضرت فرمودند: وای بر تو نیست! وای بر دشمنانت باد! تو در رحمت خدا هستی! و آن قضایائی که اتفاق افتاد.

اگر انسان جلوی نفس خود را نگیرد و از نفس تبعیت کند، خدای ناکرده مصداق این آیه کریمه واقع می‌شود: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا.^۲ «خدایا! شقاوت ما بر ما غلبه کرد!»

در روز قیامت، به اهل کفر و فجور خطاب می‌شود که: چرا کارتان به اینجا کشیده شد؟ شما که این‌گونه نبودید، شما که بر فطرت

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۸۹.

۲. قسمتی از آیه ۱۰۶، از سوره ۲۳: المؤمنون.

توحید بودید؛ کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ^۱؛ چرا چنین شد؟ می‌گویند:
رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا. «خدایا! شقاوت ما بر ما غلبه کرد.»

خود به خود غلبه پیدا کرد یا به سوء اختیار؟! دائم جلوی شیطان را باز گذاشته، او را راه دادید، او هم آمد و آمد تا همه سرمایه را به تاراج برد! اما اگر او را راه ندهید نمی‌تواند بیاید؛ إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَی الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ.^۲ «شیطان بر افرادی که اولاً ایمان آورده و ثانیاً بر پروردگارشان توکل می‌کنند سلطه‌ای ندارد.»

اگر کسی ایمان بیاورد و به خدا توکل کرده بار خود را به دوش خدا بیاندازد شیطان چه غلطی می‌تواند بکند؟!

باید راه شیطان را بست! لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:
لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ. «أصلاً به این نفس مجال ندهید و نگذارید نفس بکشد!» اصلاً به او میدان ندهید که بیاید و جولانی و کَرّ و فرّی داشته باشد؛ راه او را ببندید! چون اگر به او فرصت بدهید و وارد شود، فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ. «شما را به راههائی که ظالمین را به آنجا برده، می‌برد.»

لذا آنچه اهمّیت دارد و انسان باید به آن اهمّیت دهد مراقبه است؛ اینکه انسان مواظب باشد و نه در قول و نه در فعل تخطّی نکند! خواسته‌های نفس را با خواست خدا منطبق کند و ببیند که آیا مورد رضای خداست یا نه؟! نه اینکه خدای ناکرده، حکم خدا را منطبق بر میل

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

۲. آیه ۹۹، از سوره ۱۶، النحل.

خود کند؛ خدا برای هیچ‌یک از ما نیاورد که این چنین کاری انجام دهیم! عمر سعد همین کار را کرد و گفت: یا خَیْلَ اللّهِ! از کبی و آبِشری. خودش می‌داند که این لشکر خیل الشَّیطان است، اُمّا برای اینکه مقصود خویش را پیش برده، به ملک ری برسد، آنها را خیلُ الله خطاب می‌کند. و وقتی خیل الله شدند پشت سرش بشارت به بهشت هم می‌آید و وعده می‌دهد تمام این لشکر وارد بهشت می‌شوند؛ اینها همه تسویلات نفس است.

گول‌خوردن برخی از اهل علم، در زمان پهلوی

در زمان پهلوی علیه‌اللعنه شهریه طَلّاب سه تومان بود؛ یعنی یک ماه پول طَلّاب سه تومان بود. پهلوی گفت: عمامه‌ها را بردارید! من شما را به دستگاه قضا برده ماهی سیصد تومان به شما می‌دهم؛ ماهی سیصد تومان! بعضی از علما که درس خوانده هم بودند این کار را کردند؛ عمامه‌ها را برداشته کلاه شاپو گذاشتند و با کراوات که به نوعی زَنّار محسوب می‌شود؛ دست خانم‌هایشان را که قبلاً محجّبه و پوشیه‌ای بودند گرفته و بدون چادر در مجلس پهلوی حاضر شدند. بعد هم وارد منصب قضا شدند.

سیصد تومان در زمانی که شهریه سه تومان بود، یعنی صد برابر شهریه یک طلبه. الآن شهریه چقدر است؟ سی چهل هزار تومان! صد برابر آن می‌شود سه میلیون تومان! الآن طلبه‌ها در مضیقه هستند، چه برسد به آن زمان، ولی این برکت خدا و امام زمان است که الحمدلله طلبه‌ها با قناعت زندگی خود را خوب و شرافت‌مندانه می‌گذرانند. اُمّا طلبه‌ای که ایمان محکمی ندارد، اگر در مضیقه باشد، ایمان خود را از

دست می‌دهد.

وقتی به مرحوم آیه‌الله آقا شیخ فضل‌الله نوری رضوان‌الله تعالی‌علیه از سفارت روس پیغام دادند که: قصد کشتن شما را دارند، شما به زیر بیرق روس بیایید تا در امان بوده نجات پیدا کنید! ایشان قبول نکرد و زیر چوبه دار رفت، اما زیر بیرق کفر نرفت؛ این ایمان است. آقا می‌فرمودند: شما خیال نکنید که شریح قاضی‌ها الآن نیستند، چرا! همین الآن شریح قاضی‌ها، عمرسعد‌ها وجود دارند! همین نفس ما اگر طریق حق را انتخاب نکند با شریح قاضی تفاوتی ندارد، مگر شریح قاضی دو تا شاخ داشت؟! یا مگر عمرسعد دو تا شاخ داشت؟! نه! از شیطان تبعیت کردند این‌طور شدند.

تبعیت زهیر از حق

ولی زهیر از خداوند رحمن تبعیت کرد و جزء بیست نفری بود که همراه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام جلوی لشکر رفتند. حضرت ابوالفضل از عمرسعد پرسید: چرا به اینجا آمدید؟ عمرسعد گفت: به دستور امیر عبیدالله بن زیاد آمده‌ایم تا با شما بجنگیم؛ اگر حاضرید به امر عبیدالله درآئید با هم به کوفه می‌رویم و الا با شما جنگ می‌کنیم. حضرت ابوالفضل به آن بیست نفر فرمود: شما اینجا باشید تا من خبر را به برادرم امام حسین علیه‌السلام برسانم. وقتی حضرت ابوالفضل رفتند، حبیب به زهیر رو کرد و گفت: ای زهیر! تو دشمن را نصیحت می‌کنی؟ زهیر پاسخ داد: شما صحبت کنید! وقتی حبیب لشکر را نصیحت کرد شخصی با نام «عروة» در

لشکر کوفه، به حبیب اعتراض کرد و بدگوئی نمود. زهیر گفت: حبیب از خوبان است! حبیب از پاکان است! از باصفاهای روزگار است! عروه به زهیر گفت: تو خودت عثمانی مذهب بودی، چه شده اینجا آمدی؟ زهیر پاسخ داد: الآن که موقف من را می‌بینی؛ من با ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، با فرزند رسول خدا هستم. من به حسین نامه نوشته بودم، شما بودید که او را دعوت کردید و اکنون چنین می‌کنید؟! زهیر عثمانی مذهب بود، اما با حُسن اختیار ورق برگشت و او یکی از اعزّ افراد لشکر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام شد و حضرت میمنه لشکر را به او سپرد و میسره را هم به حبیب سپرد.^۱

زهیر خیلی عزیز بود. وقتی هم که همه شهید شدند حضرت یکی از افرادی را که ندا کرد زهیر بود؛ و فرمود: **يَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ! و يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! و يَا حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ! و يَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ!**

سپس فرمودند: **يَا أَبْطَالَ الصِّفَا! و يَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ! مَا لِي أَنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونَ و أَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونَ؟!**^۲ «ای شیرمردان بیشه صفا! و ای یکه‌تازان و اسب‌سواران معركة رزم و کارزار! چرا هرچه صدایتان می‌زنم پاسخم را نمی‌دهید و به گفتارم گوش نمی‌سپارید؟!»

این به خاطر حسن اختیار زهیر است که جلوی شیطان و جلوی نفس را گرفت و نگذاشت نَفَس بکشد و خودش را وارد بهشت امام حسین علیه‌السلام نمود.

۱. /بصار/العین، ص ۹۶ و ۹۷.

۲. موسوعة الإمام الحسين عليه‌السلام، ج ۴، ص ۲۷۶، به نقل از مقتل

أبی مخنف، ص ۸۵.

مقام بلند اصحاب سیدالشهداء علیه السلام

اصحاب امام به جایی رسیدند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: در زیارت شهدا بگو: **بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي**^۱. «پدر و مادرم فدای شما باد!»

این خیلی مقام است؛ این عظمت و مقام انسان را می‌رساند که با اطاعت پروردگار و عدم تخطی از دستورات او و امان‌دادن به شیطان و آمیال نفسانی، می‌تواند چنین بالا رود و سعادت دنیا و آخرت نصیبش شود. چه سعادت بالتر از سعادت اصحاب امام حسین علیه السلام؟! مستحب است نسبت به اصحاب امام حسین این جمله را بگوئیم که: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا**^۲. «ای کاش ما با شما بودیم و به فوزی عظیم نائل می‌شدیم.»

بارپروردگارا! به حق محمد و آل محمد و به حق این روزهای عزیز و به حق غربت ابا عبد الله الحسین علیه السلام ما را از اصحاب

۱. حضرت امام صادق علیه السلام در ضمن دستورالعمل مفصلی برای زیارت امام حسین علیه السلام، می‌فرمایند:

در زیارت شهدا بگو: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَجْبَاءَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَاءَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، يَا بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي! طِبُّكُمْ وَ طَابَتْ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا، يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ**. (مصباح/المتهجّد، ج ۲، ص ۷۲۲ و ۷۲۳)

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۷.

خاص آن بزرگوار قرار بده!

فرمود: مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ.^۱

خدایا! ما را بر ممشای ائمه طاهرین علیهم‌السلام تا آخر عمر ثابت قدم بدار!

بارپروردگارا! مجال مده که امیال باطله و شیطان در ما تصرفی داشته باشند، نه در ما و نه در اهل و اولاد ما و نه در رفقای ما و نه در ذراری ما إلى يوم القيامة؛ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيْنَا نَصِيبًا.

خدایا! محبت خودت را روزبه‌روز در دلهای ما افزون بگردان. بارپروردگارا! محبت خودت و اولیاء خودت محمد و آل‌محمد صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین را در دلهای ما افزون بگردان. آنی و کمتر از آنی ما را به خودمان وا مگذار. این دعا دعای بسیار خوبی است که: اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ. «خدایا! یک چشم‌به‌هم‌زدن و کمتر از آن ما را به خود وامگذار!»

خدایا! آنچه به خوبان عالم عنایت فرمودی به همه ما به لطف و کرم کرامت بفرما!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

۱. بحار/الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۳۱؛ «هرکسی که گروهی را دوست داشته باشد با

آنها محشور می‌شود و اگر عمل آنها را دوست داشته باشد، در عملشان با ایشان شریک می‌شود.»

مجلس نود و نهم

معیت محب^۹ و محبوب^(۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّبتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ.^۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از فرمایشی طولانی که نسبت به شکّی که برای حارث پیدا شده بود بیان کردند و او را از شک نجات دادند،^۲ سه مرتبه فرمودند: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّبتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ.

۱. الاُمالی شیخ مفید، ص ۷.

۲. حارث اُغور همدانی یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از قبیله همدان یمن بود که علوم مختلفی را از آن حضرت فراگرفته و روایاتی از آن حضرت نقل نموده است. حارث از شیعیان و دلدادگان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که نزد آن حضرت منزلت والائی داشت.

با این حال، همان گونه که از این روایت ظاهر است، به خاطر مشاجره اصحاب حضرت در مسأله خلافت بعد از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم، برای او شک و تردید حاصل شد و حضرت به او فرمودند: فَإِنَّكَ امْرُؤٌ مَلْبُوسٌ عَلَیْكَ. ☞

این سه بار تکرار دلالت بر حتمی بودن این معیت می کند که انسان هر که را دوست داشته باشد با اوست و از او جدا نیست.

ضرورت و روش به دست آوردن عشق و محبت خداوند

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه کراماً عشق و محبت خدا را توصیه می کرده و می فرمودند: «سری که عشق ندارد کدوی بی بار است.» عشق خدا را باید در دل آورد؛ اگر بخواهیم صبر کنیم که محبت خداوند خود به خود وارد دل ما شود، شاید عمرمان تمام شود و محبت هم نیاید. اینجا جای صبر نیست؛ باید تحصیل محبت نمود.

نمی شود ما در خانه ای که روزنه ندارد بنشینیم و انتظار بکشیم تا نور خورشید بتابد؛ باید بیل و کلنگ و تیشه ای به دست بگیریم و این عمارت را خراب کنیم تا از نور خورشید بهره مند شویم. با مجاهده و مراقبه باید محبت خدا را صید کرد و به دل آورد.

﴿همان مصدر، ص ۵﴾ «تو مردی هستی که حق بر تو مشتبه شده است.»

ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با بزرگواری تمام، مطلب را برای او تشریح نمودند و با بیان فضائل و مناقب خود و عنایت الهی به آن حضرت و شیعیان ایشان، شک و تردید او را زائل فرمودند. چون حارث همدانی این سخنان در ربار را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام شنید، چنان مست و مدهوش آن کلام شده بود که از شدت خوشحالی و سرور نمی توانست ردایش را جمع کند.

در انتهای روایت وارد است که: فَقَامَ الْحَارِثُ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: مَا أَبَالِي بَعْدَهَا مَتَى لَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيتَنِي. (همان مصدر، ص ۷) «از جای خود برخاست و می رفت و رداء به روی زمین می کشید و با خود می گفت: پس از استماع این کلمات من دیگر باک ندارم که چه زمان مرگ به سوی من آید، یا من به سوی مرگ بروم.»

کسانی خدمت مرحوم آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه رسیده بودند، مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه را هم درک کرده بودند و می پرسیدند: چرا در دل ما محبّت خدا نمی آید؟ ما که ذکر خدا را می گوئیم، پس چرا محبّت نمی آید؟ آیا شما آن طور که گفته اند بگو، گفتی؟!

روزی در خدمت مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه از منزل احمدیه پیاده می رفتیم. به بنده فرمودند: آقا بعضی ها بیست سال یا سی سال است که وارد راه خدا شده اند و هیچ تکان نخورده اند؛ علّتش این است که مراقبه ندارند، علّتش این است که دستورات را آن طور که داده شده انجام نمی دهند.

اگر بخواهید درختی یا گلی را تربیت کنید، محتاج مراقبه است؛ باید از سرما حفظش کنید، به موقع به او آب دهید، هرس نیاز دارد و گرنه زود از بین می رود.

امکان ندارد کسی مراقبه داشته باشد و محبّت خدا در دلش وارد نشود، أصلاً امکان ندارد.

نباید منتظر ایستاد و مراقبه نداشت تا خدا محبّت را به قلب وارد کند، خدا فرموده است: تو اگر یک وجب به طرف من بیائی، من یک ذراع به طرف تو می آیم و اگر به سوی من قدم برداری من به سوی تو هروله کنان می آیم.^۱ باید محبّت خدا را از زیر سنگ هم شده در آورد و عاشق خدا شد.

۱. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که فرمودند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي مَشْيًا أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً. (عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۶)

مرحوم فیض که از علمای بزرگ و جامع معقول و منقول بود، جامع کمالات بود، و در میان علمای اسلام به جامعیت ایشان کمتر داریم، ایشان در *المحجّة البیضاء* که کتاب بسیار ارزنده‌ای است، صفات رذیله و راه مهارکردنش را بیان می‌کنند. اما چه بسا انسان هفتاد سال زحمت بکشد و ریاضت بکشد ولی ریشه این رذائل خشک نشود.

تنها راه از بین بردن این رذائل، از بین بردن ریشه معصیت است و تنها راه آن محبت خداست. تا وقتی که در قلب، هوی باشد، انسان به دنبال هوی می‌رود. این هوی را باید گرفت و تنها راهش محبت خداست، قلب باید از محبت خدا پر باشد.

قبل از خواب محبت خدا را در دل بیاورید، بعد از اینکه بیدار شدید، قبل از اینکه به سجده روید و سجده شکر به جا آورید، و ذکر *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ^۱ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبَدَهُ^۲* را بر زبان آورید، محبت خدا را در دل مرور دهید.

تا محبت خدا نیاید کار درست نمی‌شود؛ **عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا^۳**.

۱. *الکافی*، ج ۲، ص ۵۳۹.

۲. همان مصدر، ص ۵۳۸.

۳. قسمتی از میمیه ابن فارض که کامل آن چنین است:

عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا وَإِنْ شِئْتَ مَرْجَهَا فَعَدْلُكَ عَنْ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ

(دیوان/بن‌فارض، ص ۱۸۴)

«بر تو باد به ذات و نفس محبوبه! و اگر خواستی از او تنازل کنی و آن را با چیز دیگری مخلوط و ممزوج نمائی، از آب دهان او (که مراد اهل بیت علیهم‌السلام)»

انسان وقتی نماز می خواند، اگر به عشق خدا نماز بخواند، یعنی: **يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا**^۱ بوده و از روی میل و رغبت و اشتیاق عبادت کند، این نماز انسان را حرکت می دهد.

عبادت و غیر عبادت، با عشق خدا

عبادتی که با اشتیاق و عشق باشد با عبادتی که از روی عشق نباشد زمین تا آسمان فرق می کند. غذائی که با میل و بعد از گرسنگی خورده شود، جذب بدن می شود و غذائی که روی سیری خورده شود، تمامش زحمت است. چه عبادت و چه غیر عبادت نباید از روی غفلت باشد. بیع و شراء، خرید و فروش هم باید با عشق خدا باشد.

بازار جای شیطان است و در آن این همه معصیت می شود، مانند قسم های دروغ و معاملات فاسد. لذا روح انسان در بازار کدر می شود، ولی وقتی یکی از سالکین راه خدا به مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه عرض کرده بود که وقتی به بازار می روم روحم کسل می شود، ایشان فرمودند: «وقتی در بازار می روی و بیع و شراء می کنی، از خدا بخر و به خدا بفروش! با زید و عمرو چه کار داری؟ تو با خدا معامله کن!» پس حتّی در بازار هم می توان با خدا بود و فقط او را دید.

«است و هیچ موجودی مانند آنان، با سکینه و آرامش بخش تر و نزدیکتر به ذات اُحدیّت، یافت نمی شود» به چیزی دیگری عدول نکن که این کار ظلم حقیقی است.»

۱. قسمتی از آیه ۹۰، از سوره ۲۱: الأنبياء؛ «از روی رغبت و اشتیاق به خدا و

خوف از غضب الهی ما را می خوانند و عبادت می کنند.»

یعنی باید خدا در وجود انسان باشد، زمانی که مطالعه یا مباحثه می‌کند خدا باید حاکم باشد، زمانی که با عیال و فرزندان و رفقا صحبت می‌کند خدا باید حاکم باشد؛ اصلاً نباید تنازل کرد، اگر تنازل کرد باید زود برگردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: **إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرَكُم بَدَنِي أَيَّامًا**.^۱ «من مدتی با شما همسایه بودم اما بدنم همسایه بود و روحم با شما نبود.» امیرالمؤمنین شبها را تا صبح عبادت می‌کردند و روزها به کار مردم می‌رسیدند و حکم می‌کردند.

در مسجد کوفه محلّی است به نام دَکَّة الْقَضَاء که امیرالمؤمنین آنجا می‌نشستند و کسانی که با هم نزاعی داشتند، خدمت حضرت می‌رسیدند و ایشان هم قضاوت می‌نمودند. اما زبان حضرت حکم می‌کرد و روح ایشان و قلب ایشان پیش خدا بود. اگر امیرالمؤمنین قلبش را هم به زید و عمرو می‌داد که امیر همه مؤمنان نبود.

سالک باید تمام حقوقی را که بر اوست ادا کند، حقّ عیال و حقّ فرزندان و حتّی حقّ کسی که زبانه‌های محلّه را جمع می‌کند، باید تمام حقوق را داد؛ اما نباید دل داد. دل باید با خدا باشد، فکر و ذکر در نماز و غیرنماز باید با خدا باشد. باید در همه حالات، در مطالعه، مباحثه و بیع و شراء، مقصد اصلی که خداست در وجود انسان زنده باشد.

چقدر بابا افضل عالی فرموده است که:

تا در طلب گوهر کانی، کانی

تا زنده به بوی وصل جانی، جانی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹، ص ۲۰۷.

فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو

هر چیز که در جستن آنی، آنی^۱

اگر دنبال گنج و زر هستی، همان هستی؛ یعنی بهره‌ات همان است، بالاتر نیست.

مراقبه و حفظ حالت توجّه

اصحاب رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم به ایشان عرض می‌کردند: ما تا وقتی در محضر شما هستیم، دنیا و ماسوی اللہ را فراموش می‌کنیم و به آخرت متوجّه می‌شویم، ولی به محض اینکه از مجلس شما خارج می‌شویم و به نزد خانواده می‌رویم تمام تعلّقات برمی‌گردد، می‌ترسیم که مبتلا به نفاق باشیم؟

حضرت فرمودند: نه، این نفاق نیست، ولی اگر آن حال را حفظ کنید ملائکه با شما مصافحه می‌نمایند و آن قدر قدرت می‌یابید که می‌توانید بر آب راه بروید.^۲

۱. امثال و حکم دهم خدا، ج ۴، ص ۱۹۲۵.

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند: أما إن أصحاب مُحَمَّدٍ صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم قالوا: يا رسول الله نخاف علينا التفاق. قال: فقال: و لم نخافون ذلك؟ قالوا: إذا كنّا عندك فذكرتنا و رغبتنا و جلنا و نسينا الدنيا و زهدنا حتّى كنّا نعاين الآخرة و الجنة و النار و نحن عندك، فإذا خرجنا من عندك و دخلنا هذه البيوت و شممنا الأولاد و رأينا العيال و الأهل يكاد أن نحول عن الحال التي كنّا عليها عندك و حتّى كنّا لم نكن على شيء. أفتخاف علينا أن يكون ذلك نفاقاً؟

فقال لهم رسول الله صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم: كلا! إن هذه خطوات الشيطان ⇨

لذا آقا رضوان الله تعالى علیه می فرمودند: وقتی از جلسه بیرون می روید حالت توجّهتان را حفظ کنید. این سرمایه ای که به دست آوردید، دلّهایتان را به خدا دادید و با هم اتّحاد پیدا کردید، اینکه یک ساعت به یاد خدا نفس کشیدید، اینها را حفظ کنید. مراد این نیست که به دنبال کسب و کار نرود، باید زندگی عادی را داشت ولی خدا را نباید از دست داد.

ارزش عالم عارف

اهل علمی که به دنبال درس هستند، کسانی از آنها که غیر از درس مطامع دیگری مثل ریاست و شهرت و... دارند، آنها که قطعاً مذموم هستند بلاشک و لا شبهه، ولی آنها که قصدشان فقط درس است، نباید هم و غمّشان درس باشد، هم و غمّ انسان باید خدا باشد، درس هم که می خواند باید به خاطر اینکه خدا فرموده بخواند، بخواند. نباید به فقه و اصول دل داد و به آنها نگاه استقلالی داشت. این اشتباه است! دل را فقط باید به خدا داد.

یک بار خدمت علامه والد عرض کردم: اگر کسی درس طلبگی نخواند به مقصد نمی رسد؟ سالک حتماً باید عالم باشد تا به توحید برسد؟

فرمودند: نه، آن قدر اولیاء خدا بوده اند که درس طلبگی نخواندند

﴿فَيَرْغَبُكُمْ فِي الدُّنْيَا. وَاللَّهُ لَوْ تَدُمُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتُكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ.﴾ (الكافی، ج ۲، ص ۴۲۴)

و به لقاء خدا هم رسیده‌اند، ولی وظیفه است و باید درس خواند؛ در شرع مقدّس امر به خواندن درس شده است. مرحوم آقای حدّاد و مرحوم آقای قاضی رضوان‌الله تعالی علیهما می‌فرمودند: باید درس خواند، ولی اینها وسیله است و مقصود بالذات نیست.

کسی که به کمال می‌رسد، فقط خودش را تکان می‌دهد؛ اما اگر عالم باشد عالم را تکان می‌دهد، سعه پیدا می‌کند. علم اگر با تقوی و ایمان و عشق خدا توأم باشد و به آنها ضمیمه شود، نور است. **الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ**.^۱ «علم نوری است که خداوند، با عنایت خود، آن را در قلب کسی که بخواهد می‌افکند.»
به سعی خود نتوان برد ره به گوهر مقصود

خیال باشد کاین کار بی حواله برآید^۲

وجه قلب انسان باید به سوی خدا باشد، خدائی باشد؛ **صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً**.^۳ «رنگ الهی بگیرید و رنگ چه کسی از رنگ خدا زیباتر است؟!»

لزوم استغفار از غفلت‌ها

هیچ چیز نباید باعث غفلت انسان شود. هر مقدار غفلت که حاصل شود انسان به همان مقدار از راه باز می‌ماند. اگر انسان بخواهد

۱. مصباح‌الشریعة، ص ۱۶.

۲. دیوان حافظ، ص ۹۵، غزل ۲۱۲.

۳. قسمتی از آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقرة.

برای این غفلاتش استغفار کند، چقدر باید استغفار کند؟ تمام عمرش را هم به استغفار بگذراند کم است!

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد بهاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرماید:

اگر انسان گناه هم نداشته باشد، غفلت هم نداشته باشد، خواطر هم نداشته باشد، ولی همین مقدار که در معرفت پروردگار کوتاهی کرده، برای گناهکار بودن او کافی است و باید استغفار کند. همین‌که خودش را به اَسْمَاءِ جَمَالِیَّة و جَلَالِیَّة خداوند نرسانده، به لقاء خدا نرسانده، برای گناهکار بودن او کافی است.^۱

رسول خدا صَلَّی‌الله‌عَلِیْهِ‌وآلِهِ‌وَسَلَّمَ می‌فرمایند: إِنَّهُ لَيَغْنُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً.^۲

«غین» به معنای ابر یا هر پوششی است که روی چیزی را می‌پوشاند. رسول خدا با آن مقام می‌فرمایند: گاهی «غین» یعنی پوششی بر قلبم می‌آید و روزی هفتادبار استغفار می‌کنم. این پوشش از غفلت

۱. «ثُمَّ اعْلَمْ أَيُّهَا الْأَخُ الْأَعْزُّ! إِنَّكَ لَا تَخْلُوا عَنِ الْمَعْصِيَةِ فِي جَوَارِحِكَ مِنَ الْغِيْبَةِ وَالْأَذْيَةِ وَبُهْتَانِ وَخِيَانَةِ الْبَصْرِ وَغَيْرِهَا مِنْ صُنُوفِ الْمَعَاصِي وَأَنْوَاعِهَا. وَلَوْ فُرِضَ فَلَا تَخْلُوا عَنِ الرِّذَائِلِ فِي نَفْسِكَ وَالْهَمِّ بِهَا. وَإِنْ سَلِمْتَ فَلَا أَقْلَ مِنَ الْخَوَاطِرِ الْمُتَفَرِّقَةِ الْمُذْهِلَةِ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

و لو سَلِمْتَ فَلَا أَقْلَ مِنْ غَفْلَةٍ وَقُصُورٍ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَصِفَاتِ جَمَالِهِ وَجَلَالِهِ وَعَجَائِبِ صَنِيعِهِ وَأَفْعَالِهِ، وَلَا رَيْبَ فِي أَنَّ كُلَّ تِلْكَ مَنَقَصَةٌ فِيكَ، يَجِبُ الرُّجُوعُ عَنْهَا.» (تَذَكُّرَةُ الْمُتَّقِينَ، ص ۴۳)

۲. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۵؛ و مفتاح الفلاح، ص ۱۵۰.

نیست، از ضرورت توجّه به عالم طبع برای تدبیر امر بدن و امور امت است و گرنه آن حضرت از خدا غافل نمی‌شود و هرچه را می‌بینند با خدا می‌بینند.

جائی که رسول خدا با آن قلب طاهر و مطهّری که از قلب ایشان طاهرتر و مطهّرت‌تر از اوّل خلقت تا آخر خلقت وجود ندارد، روزی هفتاد بار استغفار می‌کنند، ما باید چقدر استغفار کنیم؟!

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ،
بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى
نَفْسِي، وَأَتُوبُ إِلَيْهِ.^۱

غنیمت شمردن عمر و کارکردن در راه خدا

علی‌ایّ حال باید این عمر را غنیمت شمرد. إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ.^۲ «ضایع کردن فرصت، موجب غصّه می‌شود.» این قلب را باید با محبّت خدا، با مجاهده و مراقبه، زنده نگه داشت. باید در شب دو سه بار بیدار شد. اگر انسان بخواهد برای قلب کار کند می‌تواند کار کند.

مرحوم آقا رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: مردم برای دنیا عمرشان و جانشان را می‌گذارند، هرروز از صبح تا شب به دنبال کسب و کار می‌روند، گاهی بچه‌هایشان ایشان را نمی‌بینند یا فقط روز جمعه می‌بینند، أمّا برای راه خدا که زحمتش بیشتر از زحمت دنیا نیست،

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۲۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۸، ص ۴۸۹.

زحمت نمی‌کشند.

می‌فرمودند: «کسی که برای دنیا زحمت می‌کشد و سرمایه‌ی جان‌ش را می‌گذارد، همیشه در اضطراب است. ما یک قطعه نان و پنیری می‌خوریم ولی فارغ از هم و غم دنیا هستیم.»
 مشغول مطالعه می‌شدند بعد از چند ساعت مطالعه که خسته می‌شدند از کتابخانه پائین می‌آمدند، همین‌طور که پائین می‌آمدند بیتی از حافظ را با آواز و با شور و حال عجیبی می‌خواندند. در اوج خستگی نیز از عشق خداوند در نهایت شور و شوق بودند.
 به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها^۱
 خدایا! به برکت خوبانت، به برکت دل‌سوختگانت، به برکت آنها که به این عالم آمدند ولی به آب و دانه عالم آلوده نشدند، قلب ما را هم به محبت خودت محترق بفرما و آنی و کمتر از آنی ما را از خودت غافل مفرما.

بارپروردگارا! هوای نفس را از همه ما بگیر و محبت خودت را در دل ما جای ده. خدایا! اولیاء خودت، حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام را از اعمال و رفتار و نیات ما راضی و مسرور بگردان و دعای آن بزرگوار را در حق ما به منصفه اجابت برسان.
 اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. دیوان حافظ، ص ۱، غزل ۱.

مجلس صدوم

معیت محب و محبوب (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در هفته پیش راجع به این فرمایش حضرت که: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ، إجمالاً عرائضی عرض شد.

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، در کلام خود حضرت
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن مطالبی که برای
 حارث بیان می فرمایند، فضائل خود را توضیح می دهند^۱ و از جمله
 می فرمایند: أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ... أَنَا صِنُوهُ
 وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ صَاحِبُ نَجْوَاهُ وَ سِرِّهِ، أُوتِيتُ فَهَمَ الْكِتَابِ وَ فَضْلَ
 الْخِطَابِ وَ عِلْمَ الْقُرُونِ وَ الْأَسْبَابِ وَ اسْتُودِعْتُ أَلْفَ مِفْتَاحٍ يَفْتَحُ
 كُلُّ مِفْتَاحٍ أَلْفَ بَابٍ يُفْضَى كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ أَلْفٍ عَهْدٍ.
 «آگاه باش! من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا و صدیق اول

۱. الأُمالي شيخ مفيد، ص ۷.

او (اولین کسی که او را تصدیق نمود و در این مسیر با صدق و درستکاری ایستاد). من صینو و همتای او و وصی و ولی و صاحب نجوا و سرّ او می‌باشم که فهم کتاب و فصل الخطاب (قضاء به حق) و علم امتها و گروه‌ها و زمانها و روزگاران و سلسله اسباب و مسببات به من عطا شده و هزار کلید از خزائن الهی به من سپرده شده است که هریک هزار در را باز می‌کند و هر دری به گشایش هزار هزار عهده منتهی می‌گردد.»

وَأَيَّدْتُ وَ اتَّخَذْتُ وَ أُمِدَّدْتُ بِلَيْلَةِ الْقَدَرِ نَفْلًا وَ إِنَّ ذَلِكَ يَجْرِي لِي وَ لِمَنْ اسْتُحْفِظَ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَا جَرَى اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا. «علاوه بر این امور به عنوان زیادت و فضیلت، خداوند مرا تأیید فرمود و انتخاب کرد و به واسطه شب قدر مدد شدم و این إمداد الهی مادامی که شب و روز در جریان است، برای خلفای من که از ذریه من هستند و اسم أعظم و کتاب الهی در نزد ایشان به امانت سپرده شده نیز خواهد بود تا اینکه خداوند زمین و اهل آن را به ارث ببرد.»

وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ! لَتَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْحَوْضِ وَ عِنْدَ الْمُقَاسَمَةِ. «به تو بشارت می‌دهم ای حارث! هنگامی که می‌خواهی از دنیا بروی و هنگامی که می‌خواهی از صراط عبور کنی و در کنار حوض و هنگام مقاسمه مرا می‌بینی و می‌شناسی.»

قَالَ الْحَارِثُ: وَ مَا الْمُقَاسَمَةُ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: مُقَاسَمَةُ النَّارِ أَقَاسِمُهَا قِسْمَةٌ صَحِيحَةٌ؛ أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّي فَاتْرُكِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ. «حارث عرض کرد: ای مولا و ای آقای من! مقاسمه چیست؟

حضرت فرمودند: قسمت نمودن آتش جهنم است؛ من آن را قسمتی صحیح و حق می‌نمایم. به جهنم می‌گوییم: این ولی من است او را رها کن و این دشمن من است، او را بگیر.» و با این کار مؤمنین را از کافرین و منافقین جدا می‌سازم.

حضرت ادامه می‌دهند و باز هم بسیاری از فضائل خود بیان می‌فرمایند، به حدی که وقتی انسان این فرمایشات حضرت را نگاه می‌کند، می‌بیند به حسب ظاهر حضرت چیزی را فروگذار نکرده‌اند و هرچه بوده بیان کرده‌اند، ولی مع ذلك بعد از این فرمایشات می‌فرمایند: **خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ! قَصِيرَةً مِنْ طَوِيلَةٍ.** «ای حارث! این چیزی که من برای تو بیان کردم را بگیر و به قلبت بسپار؛ این اندکی بود از بسیاری!» یعنی گوشه‌ای از دری را بر روی تو باز کردم.

شاید هم تحمل نداشته که امیرالمؤمنین بخواهند مطلب را بتمامه و حقیقت‌ه برای او بازگو نموده و بیان کنند و نشان داده و ارائه دهند. هرکسی تحمل ندارد! مگر هم‌ام که از اصحاب خاص حضرت بود تحمل داشت که حضرت یک مقدار از صفات متّقین و مؤمنین از شیعیان خود را بیان کنند؟! حضرت صفات متّقین را برای هم‌ام بیان کردند. **فَصَبَقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا.**^۱ «هم‌ام صیحه‌ای زد و از دنیا رفت.»

تحمل شنیدن صفات مؤمنین و متّقین از زبان آن حضرت برای مؤمنینی که اهلّیت برای وعظ و نصیحت دارند، ممکن نیست، چه رسد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۶.

که حضرت بخواهند خودشان را معرفی کنند. لذا می فرمایند: من گوشه‌ای از این در را به روی تو باز کردم. ای حارث! یک ورقی از این دفتر معارف بر روی تو گشودم؛ **قَصِيرَةً مِنْ طَوِيلَةٍ**. بعد سه بار فرمودند: **أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ**. «تو ای حارث! با هرکسی که او را دوست داشته باشی با او معیت داری. و از برای توست آنچه را که کسب کردی.»

اثر محبت

انسان با کسی همراه است که او را دوست دارد و هرچه را کسب نماید مالکش می‌شود؛ حالا همت انسان چقدر اقتضا کند؟! **الْمَرْءُ يَطِيرُ بِهِمَّتِهِ كَمَا أَنَّ الطَّيْرَ يَطِيرُ بِجَنَاحِيهِ**.^۱ «مرد به همتش طیران می‌کند، چنانکه پرنده با بالهایش پرواز می‌کند.»

علمای علم عرفان مثال زده‌اند و می‌گویند: محبت برای انسان، حکم بال را دارد برای پرنده. اگر پرنده بال نداشته باشد نمی‌تواند پرواز کند، همین‌طور اگر انسان محبت نداشته باشد نمی‌تواند به‌سوی محبوب خود سیر کند؛ محال است. محبت حکم بال را دارد. حالا گاهی محبوب انسان دنیاست، با این محبتی که دارد حرکت و سیر می‌کند به‌سوی دنیا. و دنیا اعم است از مال و غیرمال.

با محبت، انسان به‌سوی هرچیزی که در دنیا موجب تعلّق انسان بوده و محبوب باشد، حرکت می‌کند. نسبت به عوالم علوی

۱. /مثال و حکم ده خدا، ج ۱، ص ۳۲.

نیز انسان به هر چیزی محبت داشته باشد به سوی همان پرواز می‌کند و آنجا می‌رود. کسی که ملائکه را دوست داشته باشد از ملائکه بالاتر نمی‌رود، پروازش به سوی ملک است و کسی که تسخیر جن را دوست داشته باشد به همان سو رفته و از آن بالاتر نمی‌رود و همین‌طور اگر کسی خدا را دوست داشته باشد پروازش به سوی خداست، خدائی که جمال مطلق است، خدائی که کمال مطلق است، خدائی که جمالش بی‌بدیل است؛ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.^۱ «مثل و بدیلی ندارد.»

محبت حضرت یعقوب به حضرت یوسف

حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف آن‌قدر گریه کرد که چشمانش از گریه سفید شد؛ وَ أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ.^۲ تا اینکه خداوند جبرئیل را فرستاد که: ای یعقوب! برای چه گریه می‌کنی؟ مگر من خالق تو نیستم؟ مگر غیر از یوسف، یازده پسر دیگر نداری؟ گفت: بله! گفت: من یک یوسف از تو مفقود کردم، آن‌هم که از دنیا نرفته، فقط در پیش تو نیست و مفقود شده، آن‌طور گریه می‌کنی! در فراق من که خدای تو هستم و هیچ بدیلی هم ندارم، چه خواهی کرد؟!

در روایت است که: حضرت یعقوب شروع به لرزیدن کرد و به‌خاطر این پیغامی که از جانب پروردگار توسط جبرائیل به

۱. قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۴۲: الشوری.

۲. قسمتی از آیه ۸۴، از سوره ۱۲: یوسف.

ایشان رسید، بی هوش شد.^۱

۱. در تفسیر حدائق الحقائق این قضیه این گونه آمده است: «نقل است که: یعقوب در ذکر یوسف چندان مبالغه می کرد که غیرت حضرت الهیت جل جلاله ظهور کرده، جبرئیل را بفرستاد تا با وی گفت که: ای یعقوب! یوسف را که آفرید؟ و او را که پرورش داد؟ یعقوب گفت: حضرت خداوند تعالی. گفت: به غیر از یوسف چند فرزند داری؟ گفت: یازده فرزند.

گفت: در فراق فرزندی که یازده فرزند دیگر داری این همه ناله می کنی! اگر العیاذ بالله به فراق آن یکی مبتلا گردی که آن را بدل نیست، چه چاره کنی؟ یعقوب بر خود بلرزید و بی هوش شد. چون به هوش آمد سر به زانوی حسرت نهاد و دم در کشید.

جبرئیل فرمود: یا یعقوب! ملک تعالی می فرماید که: من غیورم و در کارها صبورم، غیرت ما روا نمی دارد که چندین یاد یوسف می کنی. یعقوب از این خطاب عتاب آمیز متأثر گشت و زبان از گفتار نام او بر بست، تا آن وقت که ابن یامین را از پیش او برداشتند، فراق یوسف تازه گشت و سوز و اندوه او بی اندازه شد، رو به گوشه آورد، بی خودانه گفت: يٰأَسْفَى عَلٰى يُوْسُفَ. (قسمتی از آیه ۸۴، از سوره ۱۲: یوسف) «ای دریغا بر فراق یوسف!»

آورده اند که: چون یعقوب در فراق یوسف بنالید و از سر سوز و درد گفت: يٰأَسْفَى عَلٰى يُوْسُفَ، امر آمد که: یا یعقوب! به لقای یوسف که از تو فوت شده و به جهت اشتغال تو به مهر و محبت یوسف، از آن دولت و سعادت مانده ای، تأسف نمی خوری؟ تا کی بود این غم خوردن و نفس سرد بر کشیدن؟ هیچ غم آن نمی خوری که تا به وی مشغولی از ما باز مانده ای؟» (تفسیر حدائق الحقائق، ص ۶۹۳)

انبیاء علیهم السلام گرچه در مقام بقاء همیشه به یاد خداوند هستند ولی مراتب توجهشان به پروردگار متفاوت است و اشتغال به عالم کثرت، ایشان را از توجه به

این مطلب، این معنی را می‌رساند که انبیا در عین اینکه فرزندان‌شان را دوست داشته و به آنها به شدت علاقه داشتند ولی این محبت‌ها در طول محبت حضرت پروردگار بوده است، و گرنه اگر محبتی استقلالی بوده و در طول محبت خدا نبود، حضرت یعقوب از شنیدن این مطلب بی‌هوش نمی‌شد. قلب حضرت یعقوب از محبت آن جمال مطلق مملو بوده که با شنیدن این سخن مدهوش گشته است.

در جهان چون حسن یوسف کس ندید

حسن آن دارد که یوسف آفرید

همه جمالها، همه کمالها، ارتباط به خدا دارد. و لذا اوست که حقیقه شایسته محبت است.

محبت حضرت شعیب به خداوند

حضرت شعیب از محبت خداوند و در فراق او گریه می‌کرد! آن قدر گریه کرد که از شدت گریه نابینا شد. خداوند چشمش را به او باز گرداند. باز آن قدر گریه کرد که نابینا شد و دوباره خداوند او را بینا نمود تا

تفصیلی به خداوند باز می‌دارد، لذا همواره مشتاق ساعات عبادت و خلوت‌اند تا به آن توجه تفصیلی برگردند.

محبت حضرت یعقوب به یوسف علیهماالسلام هم در طول محبت خداوند بود و چون حضرت یوسف آینه جمال الهی و صاحب مقام طهارت و خلوص بود، او را به شدت دوست می‌داشت، ولی خداوند می‌خواست یعقوب از همین نظر مرآت‌ی و طولی هم کاسته و بیشتر به خود خداوند تفصیلاً توجه فرماید و لذا او را عتاب فرمود.

اینکه برای بار سوم نابینا شد و خداوند بینایش را به او بازگرداند. ولی باز هم حضرت شعیب به گریه و زاری مشغول شد، پروردگار، جبرئیل را به سوی حضرت شعیب فرستاد که: ای شعیب! چرا این قدر گریه می کنی؟ گفت: عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ. «محبت تو بر دلم گره خورده و از فراق تو بی تاب و بی صبرم و نمی توانم تحمل کنم مگر آنکه تو را ببینم.» خطاب رسید که: ای شعیب! فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخِذُكَ كَلِمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ. «به جهت محبت تو نسبت به من، به زودی موسی بن عمران را که کلیم من است و او با من و من با او صحبت می کنم، خادم تو قرار می دهم.»^۱

خداوند به جهت این حالات حضرت شعیب، کلیمش را خادم او قرار می دهد و از آن طرف هم حضرت موسی به خاطر خدمت به حضرت شعیب به آن مقامات می رسد و به ملاقات پروردگار نائل می شود.

عبادات و ریاضات مرحوم علامه (قدّه)

آقا رضوان الله تعالی علیه خیلی در عبادات و ریاضات جدّ و جهد می کردند. عباداتی داشتند که ما اصلاً طاقت آن را نداریم. منزل احمدیه را که ساخته بودند، روی پشت بام اطاقی تنها ساختند. کراراً می فرمودند: «این اطاق را برای خلوت با خدا ساختیم.» تنها می رفتند در اطاق بالا و سجاده شان را هم می بردند و در پشت بام را هم قفل می کردند و می فرمودند: تا من پائین نیامده ام کسی در

۱. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

نزند، و حتّی اگر مهمان آمد، هرکس بود، در بالای پشت‌بام را نزنید!
و می‌رفتند و هرروز حدود سه ساعت یا بیشتر مشغول ذکر خدا می‌شدند. گاهی شبها می‌رفتند در اطاق بالا عبادت می‌کردند. و یک تسبیح هزار دانه داشتند، با آن تسبیح ذکر می‌گفتند.
این فقط یک بخش از عباداتشان بود، نماز شبهای مفصل و روزه‌های مستمرّ و انفاقات و صدقات و... با این همه می‌فرمودند: ما دنیا و آخرت را به اهلش واگذار کردیم.

در بعضی از کتبشان هم این معنی را مرقوم فرموده‌اند. در پایان مباحث شفاعت در کتاب شریف معادشناسی می‌فرمایند: «خداوندا! تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم! بلکه غیر از امید به شفاعت موالی خود چهارده معصوم پاک چیز دیگری در بساط نداریم! ولایت آنان و برائت و بیزارى از أعدائشان، سرلوحه لوح ماست که قبل از نوشیدن شیر در ما بوده و پس از مرگ هم برون نخواهد رفت. دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش و به طالبانش سپردیم، و غیر از محبّت خالص و بی‌شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی.»^۱

اینکه می‌فرمایند: «دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش سپردیم» یعنی: ما آمدیم در دنیا ولی نه به دنیا نظری داشتیم و نه به آخرت و نظرمان فقط به خود خدا بود. معنایش این نیست که ما عبادت و اطاعت خدا نکردیم، بلکه در عبادت و اطاعت در نهایت مجاهده و

۱. معادشناسی، ج ۹، ص ۳۸۲.

ریاضت بودند؛ اَمّا عبادت را برای آخرت به جا نمی آوردند، عبادت را فقط برای خدا انجام می دادند و هدفشان خدا بود. و اگر از محبّت اهل بیت علیهم السّلام هم صحبت می فرمودند، فقط از این باب بود که ایشان اَسْمَاءَ حَسَنَایِ اِلَهِی و مَظَاهِرِ اَتَمِّ حَضَرَتِ حَقِّ و باب الله می باشند. غلام هَمّتِ اَنَم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۱

زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین

به جَنّت می گریزد از درت یا رب شعورش بین

اینها مطالبی است که بر زبان انسان می آید و انسان می گوید، اَمّا

در مقام عمل هرکس چند مرده حلاج است و چقدر جلو می رود؟ خدا می داند!

أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ. ای حارث! تو با هرکس دوستی، هرکس را دوست داری، با او معیت داری و با او هستی! وَلَكَ مَا اكْتَسَبْتَ. از برای توست آنچه را که کسب کردی.

أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ؛ یعنی: تو با کسی که او را دوست داری معیت داری، حتّی اگر فرض کنید، حیوانی را دوست دارد با او معیت داشته و با او محشور می شود، مثل قاطبه غربی ها که اینها سگ دوست دارند، سگ را در خانه و محافلشان می آورند و به آن محبّت دارند، محبّت هائی عجیب! جائی که می خواهند مسافرت بروند، با سگشان می روند، اینها با همان سگشان محشور می شوند.

۱. دیوان حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۶.

مَحَبَّت، فقط به خدا

قدر و منزلت انسان به قدر و منزلت محبوب انسان است. هرچه را انسان دوست داشته باشد، شرافت و قدر و منزلت انسان به قدر و شرافت همان چیز است. هرچقدر محبوب انسان عالی تر باشد، شرافت خود انسان هم بالاتر می رود. اگر کسی محبوبش خدا باشد، به همان مقدار که خدا شرافت دارد، او بالا می رود و محبت خدا عظمت نفس انسان را می رساند که همه را ترک کرده و او را گرفته و او را دوست می دارد.

مگر امیرالمومنین علیه السلام نفرمودند: **كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ**.^۱ «من دوستی در ایام گذشته داشتم که حال از دنیا رفته، و این دوست در چشم من خیلی بزرگ بود. چرا؟ چون دنیا در چشمش کوچک بود.»

نفسی که دنیا در چشمانش کوچک و خدا پیش چشمش بزرگ است و قصد و غرضش از آمدن در این عالم، عشق با خداست، نه دنیا و مافیها، این نفسی بزرگ و عظیم است؛ اگر بزرگ نبود که عشق و یاد خدا که بزرگ است در آن جا نمی گرفت! نفسی که کوچک است، به جای محبت خداوند، خانه و ماشین در آن جا می گیرد، اموال دنیا در آن جا می گیرد.

رضوان خدا بر مرحوم علامه والد، این شعر را خیلی می خواندند:
 دِه بُوَد آن نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹، ص ۵۲۶.

۲. دیوان سنائی، ص ۱۹۹. (قصیده کنوز الحکمة)

آن دلی که در او گاو و چهارپایان است، آن دل نیست، آن ده است که در آن ضیاع و عقار است و گاو و خر زندگی می‌کنند. اگر دلی تعلقش به گاوش باشد، به باغش باشد، به ماشینش باشد، آن ده است.

یادم می‌آید یکی از رفقای مسجدی، مردی مؤمن و بسیار شریف بود و در بازار کارگری می‌کرد. شخصی بود نورانی، محاسنی سفید داشت، و چون تجویدش خیلی خوب بود آقا بعضی وقتها که به مسجد می‌آمدند امر تعلیم و آموزش تجوید به اهل مسجد را به ایشان واگذار می‌کردند. الآن مدتهاست به رحمت خدا رفته است.

علی‌ایّ حالِ شبی مجلسی برای پسرشان گرفته و آقا را هم دعوت کرده بودند. وقتی مرحوم والد به مجلس تشریف بردند، با حال زائدالوصفی خدمت ایشان گفت: آقا ما منزلی تهیّه کردیم، منزلی در فلان‌جا خریدیم. آقا بلافاصله فرمودند: مؤمن که نباید از خرید منزل این‌قدر مسرور باشد؛ مؤمن باید به فکر خدا باشد، منزل و امثال منزل پیدا می‌شود و می‌خرد، ولی مؤمن باید فکر خدا باشد.

آقا سر بزنگاه تلنگری به او زدند؛ یعنی متوجّه و بیدارش کردند، متنبّه‌اش کردند که چیزی را با خدا عوض نکن! منزل بخر، در منزل ساکن شو، اما دلت دنبال منزل نرود. دلی که دنبال منزل است، آن دیگر ده می‌شود، دل نمی‌شود. دل بایستی سراغ خدا برود؛ رضوان خدا بر ایشان.

ارزش و مُکتسبات انسان

أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ. ممکن است بعضی توهّم کنند که جمله اوّل امیرالمؤمنین علیه‌السلام مغنی از جمله دوم است و ما

را در عمل از آن بی‌نیاز می‌کند. اگر هرکسی خدا را دوست دارد با خداست، و هرکس که با خدا باشد همه چیز دارد؛ پس این جمله دوم که حضرت فرمود: **لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ**. «از برای توست آنچه را که کسب کردی.» چه معنی دارد و چه نیازی به آن هست؟ وقتی کسی محبِّ خدا و با خدا بود، دیگر چه نیازی هست به اینکه مالک مکتسباتش باشد؟ در جواب عرض می‌کنیم که: ممکن است انسان با خدا معیت داشته باشد، ولی مکتسباتش کم و ناچیز باشد و لذا آنان که با خدا هستند به حسب مکتسباتشان مراتبی دارند.

یک مثال بزنیم تا مطلب خوب روشن شود: شما بچه‌ای را که در قنداق بوده و ضعیف و ناچیز است و نه راه رفته و نه ورزشی کرده و نه علمی آموخته، نزد سلطان می‌آورید و مورد عنایت سلطان قرار می‌دهید و سلطان به او محبت پیدا می‌کند، ولی یک وقت پهلوانی را که زحمت کشیده و عمرش را ورزش کرده و یا عالمی را که سالها درس خوانده و علامه دهر شده، به نزد سلطان می‌آورند و آن هم محبوب می‌شود؛ هردو محبوب سلطان‌اند و هردو مورد عنایت سلطان واقع می‌شوند و هردو با سلطان معیت دارند و در مجلس سلطان‌اند، اما مکتسبات این بچه قنداقی چه مقدار است؟ هیچ! مکتسبات آن عالم یا پهلوان چه مقدار است؟! بهره هرکس از محضر سلطان به مقدار مکتسبات و تواناییهای اوست. بچه نوزاد از محضر سلطان نمی‌تواند آن‌طور که آن عالم یا پهلوان بهره می‌برند، استفاده کند. توجه فرمودید!

آنچه حضرت فرمودند، دو چیز است: **أَوَّلُ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ.**

«تو با هرکسی که دوست داری محشور خواهی شد و معیت داری.» دوم: **و لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ**. «و از برای توست آنچه را که کسب کردی.» هرچقدر در این عالم به عشق و محبت خدا زحمت کشیدی، آن را واجد می شوی؛ یعنی با خدا با مکتسبات هستی.

لذا مرحوم آقای قاضی به طلاب علوم دینیّه می فرمودند: تا می توانید درس بخوانید، چراکه وقتی آن حالات پیدا شد، دیگر نمی توانید درس بخوانید. خوب، مگر درس در کنار رسیدن به کمال و فناء چه فائده ای دارد؟ مگر بالاتر از آن حالات و مقام فناء و بقاء چه حالتیست؟ بالاتر از آن چیزی نیست؛ اصل فناء فی الله و بعد بقاء بالله است و بس. اما اگر شخصی در بقاء باشد و عالم باشد خیلی متفاوت است با آنکه در بقاء باشد و عالم نباشد؛ این **و لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ** است، آن چیزهائی است که در دنیا کسب کردی که اثرش در عالم بقاء هم ظاهر می شود. خلاصه بایستی کسب کرد.

عشق شدید و توحید خالص مرحوم علامه (قدّه)

رضوان خدا بر مرحوم علامه والد بزرگوار که آمدند در این دنیا و توجّه و قصد و غرضشان در این نشئه فقط به او بود و بس. فقط عشق و محبت او بود و بس. آنچه به حسب ظاهر وظیفه بود، از رفتن به مسجد و منبر و تفسیر و درس قرآن و درس اخلاق و صحبت های روزهای جمعه و شبهای دوشنبه و شبهای دیگر و گاهی بعد از نماز صبح، همه اینها را به جای می آوردند، ولی دل با خدا بود.

آن قدر ایشان متوغل در توحید و عشق و محبت پروردگار بودند

که گاهی وقتها از تدبیر امور عالم طبع می ماندند. البته هیچ وقت از عشق و محبتشان به خداوند چیزی بیان نمی فرمودند. اما گاهی اوقات ما خودمان مشاهده می کردیم و گاهی حالشان را که کاشف از آن عشق بود خودشان بیان می نمودند.

گاهی اوقات که وجهی برای اینکه پول تاکسی بدهند نداشتند، پیاده به مسجد می رفتند، با اینکه مسیر هم بسیار طولانی بود. می فرمودند: من از احمديه پیاده رفتم به سمت مسجد قائم و در نزدیکی لاله زار که رسیدم، دیدم که یک لنگه نعلین زرد است و یک لنگه دیگرش به رنگ دیگر، و دیگر چاره ای نبود و راهی برای تعویضش نداشتم و لذا همان طور رفتم و همان طور پیاده برگشتم.

بسیار دیده شد که فراموش می کردند عمامه را روی سرشان بگذارند و در وسط راه برمی گشتند، اگر کسی متوغل در عشق و محبت پروردگار نباشد، آیا می شود این طور باشد؟ والده ما می گفتند که پدرتان می فرمود: هر چند وقت یک بار بایستی بروم آقای حداد را زیارت کنم و إلا می میرم؛ یعنی آن قدر این عشق قوی است که نمی توانم تحمل کنم و أصلاً از دنیا می روم؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة عاش سعيدياً و مات سعيدياً.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ. خدایا! محبت خودت را

روزی ما کن، محبت کسانی که تو را دوست دارند را روزی ما بفرما.

و حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَى قُرْبِكَ. و محبت هر عملی که ما را

به تو نزدیک کند. و أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ سِوَاكَ. و خودت را محبوب ترین اشیاء در نزد ما قرار بده.

وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا
عَنْ عِصْيَانِكَ.^۱

خدایا! دلهای ما را به محبت خودت محترق بفرما. و خودت را محبوب‌ترین موجودات در قلب ما قرار بده. پروردگارا! بر درجات مرحوم علامه والد، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم آقای قاضی، و جمیع اولیاء خودت بیفز. همه آنها را از ما راضی بگردان. بارپروردگارا! اعمال ما را موجب رضای خودت قرار بده.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجاة المحبين)

مجلس صدو یکم

کیفیت توجه به خداوند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

بعضی از آقایان سؤال می‌کنند که در هنگام ذکر، چه ذکر تهلیل، چه ذکر یونسیه یا دیگر اذکار که می‌خواهیم به خداوند متعال توجّه داشته باشیم، به چه چیزی توجّه کنیم؟ آیا باید توجّه انسان به خدا باشد یا به معانی الفاظی که می‌گویند یا به هر دو؟ و این توجّه به چه کیفیتی باید باشد؟

توجّه استقلالی، فقط به خداوند

ذکر مانند نماز است و همان معنائی که در حال نماز هست که انسان باید توجّه به حق داشته باشد، توجّه به الله داشته باشد، در حین ذکر هم ساری و جاری است؛ یعنی در حال ذکر هم باید توجّه انسان به پروردگار باشد و لاغیر!

انسان در حال ذکر باید به خدا توجّه داشته باشد و توجّهی که به ذکر دارد باید توجّه آلی باشد نه استقلالی؛ و فقط به خدا به شکل استقلالی توجه نماید!

حکم تفکر در اَسْمَاء و صفات و ذات خداوند

می‌گویند: چگونه به خدا توجّه داشته باشیم؟ چگونه خدا را پیدا کنیم و خدا را در نظر بگیریم؟ چطور خدا را با این عقول ناقصمان تصوّر کنیم؟ آیا اصلاً خدا تصوّرشدنی است؟ انسان مادامی که در اَسْمَاء و صفات خدا سیر می‌کند هیچ اشکالی ندارد که تفکر کند. اسم حیّ، اسم قیوم، اسم علیم، اسم رحمن، اسم رحیم، اینها اَسْمَاء پروردگار است؛ در این اَسْمَاء و صفات هرچه می‌خواهید غور کنید، فکر کنید و اندیشه نمائید؛ هرچقدر باشد هیچ اشکالی ندارد! اما همین که به ذات پروردگار می‌رسید روایات می‌گویند: اَمْسِكُوا.^۱ «دست نگه‌دارید!»

روایات به این مضمون بسیار است که به عنوان نمونه یک روایت را بیان می‌کنیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقُلْتُ: أَتَوْهُمْ شَيْئًا؟ فَقَالَ: نَعَمْ! غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ.^۲

«ابن ابی نجران می‌گوید: از حضرت امام جواد علیه‌السلام درباره توحید سؤال کردم و به حضرت عرض کردم: من که می‌خواهم توحید داشته باشم و خدا را یکی بدانم و یکی ببینم، آیا چیزی را هم تصوّر کنم؟ چون خدا موجود است و شیئیّت دارد.

۱. از امام صادق علیه‌السلام درباره معنای آیه شریفه: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى، (آیه ۴۲، از سوره ۵۳: النّجم) سؤال شد، حضرت فرمودند: إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَمْسِكُوا. (التّوحید، ص ۴۵۶)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۸۲.

حضرت فرمودند: مانعی ندارد! ولی آن چیزی که توهم می‌کنی باید چیزی باشد که تعقل نشده و محدود هم نباشد. «یعنی حدّی نخورده باشد! چون اگر آنچه تصوّر کردید محدود باشد پس آن خدا نیست.

خدا آن است که مطلق باشد و شما وقتی به او حد می‌زنید آن را محدود کردید.

اگر بگوئید: بالاتر از آسمانها، باز او را حد زدید، اگر بگوئید: بالاتر از همه موجودات، باز او را حد زدید و آن خدا نیست! آن خدای فکر شماست، آن را ذهن شما ساخته است؛ خدای واقعی نیست! خدای واقعی بالاتر از ذهن و عقل و بالاتر از وجود انسان است.

هیچ‌گاه مقام ذات خدا را نمی‌توانیم تعقل کنیم، حتّی اگر به اعلی درجات ایمان هم برسیم نمی‌توانیم خدا را تعقل کنیم! چرا؟ چون به مقام فناء هم که برسیم فانی می‌شویم و خودِ خداست که خودش را می‌بیند و ما وجودی نداریم که او را ببینیم. اگر او باشد و ما هم باشیم که دو تا خدا می‌شود و ما قائل به وحدتیم!

أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ**^۱ «ای خدائی که ذاتش به ذات خودش دلالت می‌کند.» یعنی به صفاتش نمی‌توان او را شناخت و فقط با ذاتش خود را معرفی می‌کند و وقتی ذات تجلّی کند دیگر کسی باقی نمی‌ماند؛ پس فقط خودش خودش را می‌شناسد و هیچ‌کس نمی‌تواند او را بشناسد! او بنده را دلالت می‌کند به

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

ذاتش، ولی به فناء و اندکاک و تجلیات ذاتیه که در آنجا غیر از خودش موجود دیگری نیست.

بعد حضرت فرمودند: **فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ. لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ؛ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ؟!**

«هرچیزی که توهم تو روی آن قرار بگیرد و متعلق و هم تو باشد و او را خدای خودت قرار دهی، خداوند خلاف او است. هیچ چیزی شبیه خدا نیست! و این اوهام و عقول ما او را إدراک نمی‌کند! چگونه اوهام خدا را إدراک کنند؟! درحالی که او قابل تعقل نبوده و خلاف آن چیزی است که به عقل می‌آید و خلاف آن چیزی است که در اوهام تصوّر می‌شود!»

خداوند، موجودی غیرمحدود

سپس می‌فرمایند: **إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ.** کلمه «إنما» إفاده حصر می‌کند؛ یعنی: «چاره‌ای نیست فقط و فقط اگر خدا را توهم می‌کنید، چیزی را توهم کنید که نه معقول باشد و نه محدود!» پس ما هرچیزی را که در نظر بگیریم اگر حدی برای او قائل شویم، آن خدای تصوّری ما بوده و خدای واقعی نیست!

پس چطور باید خدا را عبادت کنیم؟! چطور باید نماز بخوانیم؟! چطور باید در حال ذکر به خدا توجه کنیم؟! چاره‌ای نیست، همان‌طور که امام جواد علیه‌السلام فرمودند، توجه می‌کنیم به خدا، به آن موجودی که **غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ.** «حدبردار نیست و عقل ما نمی‌تواند او را

إدراک کند.»

خدا را موجودی نامحدود تصوّر می‌کنیم! بعضی از کسانی که مخالف عرفان بودند اشکال می‌گرفتند و می‌گفتند: شما به این قوطی می‌گوئید: «موجود»، به خدا هم می‌گوئید: «موجود»؟! آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: پس چه بگوئیم؟! بگوئیم: «معدوم»؟! خدائی که همه موجودات را خلق کرده است باید موجود باشد و وجودش از همه اشرف و اعلی و اقوی است! بلی به خدا می‌گوئیم: «موجود»، متنها یک موجودی که حد‌بردار نیست! یک موجودی که عقل ما آن را نمی‌تواند درک کند!

شناخت خدا، با فناء در ذات الهی

اگر خدا قابل إدراک نیست چگونه خدا را بشناسیم؟ آقا می‌فرمودند: تا انسان کره خورشید را از نزدیک ندیده است و آن حرارت خورشید که می‌گویند چند هزار درجه است و هر فلزی آنجا آب می‌شود را ندیده است، خورشید را درک نخواهد کرد. وقتی هم که به آنجا برود دیگر مُدرکی باقی نمی‌ماند و آنجا خورشید است و بس! وقتی انسان را داخل آن کوره ببیند ازند، آیا وجودی برای انسان باقی می‌ماند؟! مسأله انسان و خدا و لقاء خدا بعینه مانند همین است! تا مادامی که انسان خدا را از دور نگاه می‌کند، تصوّر و تخیلی از خدا دارد که خدای ساختگی نفس انسان بوده و خدای واقعی نیست! و آن موقع انسان خدا را می‌شناسد که تمام وجودش ذوب شود، برود و به لقاء خدا مشرّف گردد ولی وقتی وجودش ذوب شود دیگر انسانی نیست! خدا هست و

خودش! فقط خدا هست. **يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ.**

ما که در سیر هستیم اگر می‌خواهیم به توحید برسیم باید در حال نماز و ذکر، توجّه به خدا داشته باشیم و چاره‌ای نیست از اینکه خدا را موجودی غیرمحدود که قابل ادراک نیست تصوّر کنیم و اشاره کنیم به همان ذات بحت و بسیطی که از دسترس فهم و ادراک ما خارج و غیب مطلق است و ما فقط او را از طریق اسمائش می‌شناسیم و همین قدر می‌دانیم که او دارای این اُسماء و صفات است، گرچه اُسماء و صفات هم با تعیناتشان به آن مقام راه ندارند.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم^۱

ما همین قدر از خداوند می‌فهمیم و تصوّر می‌کنیم ولی کسانی که رسیده‌اند آنها هم همین معنی را دارند، متنها چون رسیده‌اند به نحو اُقوی و لطیف‌تر و عالی‌تر این معنی را درک می‌کنند و خداوند متعال را **کَمَا هُوَ حَقُّهُ** تنزیه می‌کنند.

اقسام عبادت خداوند

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ، وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ، وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ**

۱. کلیات سعدی، گلستان، ص ۶۸.

بِهَا نَفْسُهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا. وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا.^۱

«هرکس خدا را به توهّم و تصوّر عبادت کند به خدا کافر شده است!» چرا؟ چون خدای خیالی خودش را عبادت نموده است، نه خدای واقعی را؛ خدای واقعی که در توهّم انسان نمی آید!

«و هرکس اسامی خدا را عبادت کند و آن معنی و حقیقت و ذات واجب الوجود را عبادت نکند او هم کافر شده است!» خداوند إلی ما شاء الله اسم دارد؛ اسم الله، رحمن، رحیم، علیم، سمیع، بصیر، ودود، عطوف، رؤوف، اینها همه اسامی خدا است. کسی که اسم را عبادت کند کافر شده است! پس چه چیزی را باید عبادت کرد؟! خدا را باید عبادت نمود نه اسم او را!

«و اگر کسی هم اسم را و هم معنی را عبادت کند مشرک شده است.» یعنی اگر ما خدا را با جمیع اُسماء و صفاتش عبادت کنیم برای خدا شریک قائل شده ایم! فقط و فقط باید خدا را عبادت کنیم نه اُسماء و صفات او را فقط ذات او را باید عبادت کنیم!

حضرت نوع چهارمی را نیز بیان می کنند که اگر کسی خدا را به این صورت عبادت کند حَقًّا از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است! می فرمایند: کسی که خدا را عبادت کند ولی آن ذات و حقیقت خدا را؛ آن حقیقت غیرمحدود را که قابل إدراک نیست، آن را عبادت

کند، اُمّا با توجّه به اینکه آن حقیقت و آن ذات، اُسماء و صفاتی هم دارد و آن ذات، ذات عاری نیست، ذات فاقد کمالات نیست، ذاتی است که با اُسماء و صفات است!

ما خدای رحمن و رحیم و علیم و حکیم و سمیع و بصیر و... را عبادت می‌کنیم، نه خدای خشک و بی‌روح و فاقد کمالات و صفات را. خورشید را در نظر بگیرید! یک وقت خورشید را بدون جهات نوری‌اش در نظر می‌گیرید، یعنی خود همان سیّاره را در نظر می‌گیرید و یک وقت خورشید را در نظر می‌گیرید با لحاظ آنکه مبدأ نور است و ما خود آن را نمی‌بینیم و فقط از طریق نورش با وی در ارتباطیم و آن را إدراک می‌کنیم، ولی نظر شما به خورشید است منتها خورشید را که لحاظ کردید، نور هم همراه آن به عنوان طریق و وسیله لحاظ می‌شود، این لحاظ مانند لحاظ خداوند از طریق اُسماء است.

حضرت می‌فرمایند: «و کسی که خداوند را (یعنی آن ذات واجب‌الوجود را) به این نحو عبادت کند که این اُسمائی را که متعلّق به اوست، بر او واقع سازد، به وساطت همان صفاتی که خداوند خودش را به آن صفات توصیف کرده است. (مانند اینکه خداوند فرموده است: من الله هستم، رحمن هستم، رحیم هستم.) بعد در پنهان و آشکار عقد قلب خود را بر آن قرار داده و زبانش گویای به همان باشد، اینها حقّاً از اصحاب اُمیرالمؤمنین علیه‌السّلام هستند!»

فرق این قسم با قسم سوم چه شد؟! در قسم سوم، هم خدا عبادت می‌شد و هم اُسماء او. و اگر کسی چنین عبادت کند برای خدا شریک قائل شده است؛ ما باید خدا را عبادت کنیم چه کار به اُسماء خدا

داریم!

ولی در قسم چهارم فقط خدا عبادت می‌شود و این اَسْمَاء و صفات فانی در خدا هستند؛ این طور نیست که خدا یک جا باشد و اَسْمَاء و صفاتش در جائی دیگر بوده و وجودی مُنْحَاز داشته باشند، نه! اَسْمَاء و صفات در او فانی است.

«حیات» ذاتی پروردگار است، «علم» ذاتی پروردگار است، «قدرت» ذاتی پروردگار است، منتها شما خود خدا را عبادت کنید، خدائی که متّصف به این صفات است را عبادت کنید! خدائی که مسَمّی به این اَسْمَاء است را عبادت کنید! زبان هم می‌گوید: خدا! نماز می‌خوانم برای آن خدائی که حیّ است! خدائی که قیّوم است، خدائی که علیم است!

فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا! «اینها حقّاً از اصحاب امیرالمؤمنین هستند!» و در حدیث دیگر آمده است: أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا! «حقیقهٔ مؤمنین واقعی اینها هستند!»

محدود ننمودن خداوند

خلاصه اینکه: انسان در حین ذکر و نماز که توجّه به پروردگار می‌کند نباید خدا را در ذهن و توهم خودش محدود کند! حضرت می‌فرمایند: آنچه را شما محدود کنید ساخته و پرداختهٔ ذهن شما است و خدای واقعی نیست و شما خدا را عبادت نکرده‌اید!

پس ما که باید به خدا توجّه داشته و موخّد باشیم به چه چیزی توجّه داشته باشیم؟ به آن موجودی که حد بردار نیست، آن موجودی که

عقول ما آن را إدراک نمی‌کند، آنکه اُوْهام ما آن را إدراک نمی‌کند! به همین نحوه به صورت مجمل تا إن شاء الله به وصال او نائل شویم. مسأله خیلی ساده است؛ این طور نشود که امشب که می‌خواهید نماز بخوانید، ندانید به چه چیزی توجّه کنید و نمازتان خراب شود، سخت نگیرید! حضرت به راوی که پرسیده بود: آیا خدا را توهّم کنم و در ذهن بیاورم؟ فرمودند: آری توهّم کن! ولی توهّم موجودی غیر محدود.

اگر این برای شما مشکل است و نمی‌توانید و می‌خواهید به خدا توجّه کنید، به آن خدائی که تمام موجودات را خلق نموده توجّه کنید! خودتان را راحت کنید، به آن خدائی که عالم را خلق کرده است توجّه کنید، اَمّا محدودش نکنید! اگر محدود کنید کار خراب می‌شود و اگر خواستید توهّم کنید، خدا را این طور در نظر بگیرید: «آن موجودی که مطلق مطلق است.» یعنی از هرچیزی حتّی از همین اِطلاقی که می‌گوئیم هم بالاتر است!

خدا إن شاء الله به برکت محمّد و آل محمّد خودش را به ما بشناساند! معرفت خودش را نصیب ما بفرماید! محبّت خودش را بیش از پیش در دل‌های ما قرار دهد! ما را به لقاء خودش در همین نشئه مشرّف بگرداند! و هستی خودش را به همه ما بنمایاند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

مجلس صدودوم

توحید و جمعیت خاطر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

زندگی با توحید

از فرمایشات دُرِّبارِ امیرالمؤمنین علیه السلام و از کلمات قصار
 آن حضرت این جمله مبارکه است که فرمود: «التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ»^۱
 «توحید حیات نفس انسان است.» یعنی به واسطه توحید نفس آدمی
 زنده می شود.

کسی که موحد است حیات دارد و کسی که موحد نیست نفسش
 مرده است. اگرچه به حسب ظاهر راه برود، زندگی کند، تناکح و تناسل
 داشته اولاد بیاورد و کارهای روزمره را انجام دهد، امّا نفس او مرده و
 بی جان است.

حیات نفس به توحید است؛ همان طور که حیات جسم به آب و غذا
 بوده و اگر انسان غذا نخورد یا آب نخورد نمی تواند حیات داشته باشد.

۱. غررالحکم ودررالكلم، ص ۳۷.

شخصی که از معاندین بود از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آب چه طعمی دارد؟ حضرت فرمودند: **سَلْ تَفَقُّهَا وَ لَا تَسْأَلْ تَعْتُّهَا!** «از روی تفقه سؤال کن تا یاد بگیری نه از روی تعنت و اذیت!» بعد حضرت فرمودند: **طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ. قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ.**^۱ «طعم آب، طعم حیات و زندگی است؛ (اگر آب به انسان نرسد جسم او می میرد.) خداوند سبحان فرمود: و ما هرچیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم.»

همچنین اگر به انسان توحید نرسد نفسش مُرده و دیگر جان و روح ندارد؛ انسانی که موحد نیست بی جان و مُرده است. این عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که انسان موحد و طیبی مثل ایشان، در میان این همه مُرده، و این همه نجس زندگی می کند.

شما وقتی از جائی عبور می کنید که مرداری در آنجا هست و بوی تعفنش انسان را اذیت می کند نمی توانید تحمل کنید و فوری دست خود را روی بینی خود گرفته سریع عبور می کنید! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چطور این همه افراد را تحمل کردند؟! افرادی مثل این منافقین! خیلی عظمت و بزرگی می خواهد!

نفس ایشان آن قدر سعه و عظمت دارد که می تواند این افراد را تحمل کند؛ امت خود را تحمل می کند و بار امت خود را به دوش می کشد،

۱. قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۲۱: الأنبياء.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۵.

بلکه تمام خلایق را تا روز قیامت تحمل می‌کند، خیلی عظمت دارد!

التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ. اگر انسان می‌خواهد نفسش زنده بوده
 طعم حیات را درک کند باید موحد باشد. **إِلَهِي... مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ.**^۱
 «خدایا! طعم و مزه محبت تو چقدر گواراست!» مگر فقط غذاهای لذیذ
 مزه دارد؟! نه آقا! شیرینی‌ای که توحید دارد از همه شیرینی‌ها شیرین‌تر
 است و هیچ مزه‌ای به آن نمی‌رسد!

توحید باشد همه چیز هست! یک شب خدمت مرحوم علامه والد
 رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نشسته بودیم و نان و پنیر می‌خوردیم. نان تازه هم
 نبود، نان خشکی بود که آب زده بودند و میل می‌کردند. ایشان فرمودند:
 آقا سید محمدصادق! کسی که خدا را داشته باشد، کیف عالم را دارد! حالا
 نان و پنیر بخورد، نان خشک بخورد، اصلاً اینها مسأله‌ای نیست.
 کسی که خدا را داشته باشد، لذت عالم را دارد و اگر کسی خدا را
 نداشته باشد هیچ ندارد! بهترین غذاها و لباسها را هم داشته باشد هیچ ندارد!
 ولی کسی که خدا را داشته باشد همه چیز دارد! باید به دامن خدا چسبید و
 در عسر و یسر، در سختی و آرامش، در هیچ حال خدا را از دست نداد.
 یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود^۲
يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي.^۳ «ای خوشی و راحتی
 من! ای بهشت من، و ای دنیای من، و ای آخرت من!»

۱. همان مصدر، ج ۹۱، ص ۱۵۱. (مناجاة العارفين)

۲. دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل ۲۰۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸. (مناجاة المریدین)

به دست آوردن توحید، با جمعیت خاطر

التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ؛ یکی دانستن، یکی دیدن، همه موجودات را مندرگ در خدا دیدن، این توحید است. این حیات نفس است و باید این را به دست آورد! باید کوشش کرد و با ریاضت و جمعیت خاطر این را کسب نمود؛ پریشانی خاطر لا یُغْنِی مِنَ الْجُوعِ شَیْئاً. «آدم گرسنه را سیر نمی کند.» جمعیت خاطر لازم است.

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

به حکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد^۱

سابقاً که تعداد رفقا خیلی کم بود و شاید از ده نفر تجاوز نمی کرد، یک روز مرحوم علامه والد وارد جلسه شدند و چند دقیقه ای نشستند بعد فرمودند: شرط جلسه اجتماع خاطر است، چون خواطر موجود است تا اطلاع ثانوی جلسه تعطیل! سپس بلند شده خدا حافظی کردند و رفتند و خیلی طول کشید تا دو مرتبه جلسات شروع شد.

چرا؟! چون ریاضت لازم دارد؛ باید افسار نفس دست شما باشد. هرکسی افسار نفسش دست خودش باشد؛ وقتی وارد جلسه می شود باید در خود فرو رود و دل به خدا دهد و جمعیت خاطر داشته باشد و الا استفاده نمی کند و جلوی استفاده دیگران را نیز می گیرد.

می فرمودند: هرکس می خواهد وارد جلسه شود باید هرچه دارد دم در جلسه بگذارد و بعد وارد شود؛ یعنی با آن افکار که از شرق به غرب رفته و از غرب به شرق می آید وارد جلسه نشوید.

۱. دیوان حافظ، ص ۷۴، غزل ۱۶۳.

هرکسی هرچه دارد دم در جلسه بگذارد و بعد وارد شود، و إلا هم برای خودش ضرر دارد و هم برای دوستانش؛ مثل اینکه به درشکه‌ای چند اسب ببندند تا سریع حرکت کند، بعد یکی از این اسبها به جهت مخالف حرکت کند که اگر جلوی حرکت را نگیرد حدّاقل سرعت حرکت را کند می‌کند.

این فقط درباره جلسه نیست؛ نماز هم همین طور است، اجتماع خاطر لازم دارد. ذکر می‌گوید که انسان می‌گوید هم همین طور است؛ اگر انسان جمعیت خاطر نداشته باشد فائده‌ای ندارد، هزار سال هم ذکر بگوید آن اثر را ندارد، لذا نماز با حضور قلب هزار ثواب دارد.^۱

به هر نحوی شده باید این توحید را در آغوش گرفت! توحید عزیز است؛ آن قدر عزّت دارد و بالاست که دست ما به دامنش نمی‌رسد. همّت لازم است. جناب عشق بلند است همّتی حافظ

که عاشقان، ره بی همّتان به خود ندهند^۲

کار لازم است، بیداری شب لازم است، ریاضت لازم است. منظور از ریاضت این است که کاری انجام دهد که جمعیت خاطر برایش حاصل شود و مقدمات آن دست خود انسان است؛ دور خودش را خلوت کند. هرچه دور انسان شلوغ‌تر باشد جمعیت خاطر مشکل‌تر می‌شود. آرامش دست خود انسان است؛ انسان باید رابطه خود با عالم خارج را محدود کند.

۱. عبدالوهاب شعرانی می‌گوید: «وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ:

رَكَعَتَانِ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ وَالْقَلْبُ سَاهٍ.» (تنبيه المغتربين، ص ۲۳۶)

۲. همان مصدر، ص ۶۵، غزل ۱۴۲.

حفظ جمعیت خاطر، در عین حضور در اجتماع

می‌گویند: انسان باید همه جا رفت و آمد کند و با دیگران در ارتباط باشد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتماعی بودند. رسول خدا بین همین مردم بوده و رفت و آمد و نشست و برخاست داشتند.

این حرفها از جهل نشأت گرفته است، هرچیزی باید جای خودش باشد. پیغمبر وقتی با مردم بودند عین توحید بود. ارتباط با مردم باعث نمی‌شد مشغولیت ذهنی و قلبی و حالت تفرقه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد کند و از حال توحید خارج شوند، أبداً أبداً! البته پیامبر هم برای خود ساعت خلوت داشتند.

اشتغال پیغمبر به مردم عین عبادت ایشان بود. تمام کارهای ایشان عبادت بود؛ خارج شدن از منزل، به منزل آمدن، باعیال بودن، به مسجد رفتن، همه دستور بود و پیغمبر اکرم یک ذره از دستور خدا و توجه به پروردگار تخطی نمی‌کردند و همه پیغمبران همین‌طور بودند.

أما ما که این‌طور نیستیم. ما ناقصیم و باید طبق دستور عمل کنیم و آن مسیری که برایمان معین شده را پیگیری کنیم. ما باید ساعت خلوتمان در جای خودش محفوظ باشد و در جامعه هم به قدری حضور داشته باشیم که حضور قلب و توجهمان از بین نرود و به غفلت دچار نشویم و اگر مجبور به فعالیت و تردد در جامعه هستیم باید به همان تناسب ساعات خلوتمان بیشتر شود.

یکی از آقایان اهل علم به بنده می‌گفت: بهتر است پدر شما در خانه را باز بگذارند و آقایان مراجعه کرده صحبت کنند تا یک تنوعی برایشان حاصل شود، یک حال خوشی برایشان به وجود بیاید.

اینکه انسان اجتماعی باشد اشکالی ندارد بلکه باید اجتماعی

باشد، ولی غافل از اینکه: «حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ!»^۱ آیا خود آقا نمی‌دانند که انسان باید اجتماعی باشد؟! البته آقا که زیاد رفت‌وآمد نمی‌کردند، از این باب نبود که وقتی در کثرت می‌آیند از وحدت و از یاد خدا غافل شوند، اولیاء خدا غفلت ندارند و همیشه با خداوند معیت دارند. ایشان یکی به جهت اشتغال به تألیف «دوره علوم و معارف اسلام» بود که دید و بازدیدها را تعطیل کرده و تردد نداشتند و دیگر اینکه متوغل در توحید بودند و تنزل از آن حال و اشتغال به کثرت و خصوصاً ارتباط با نفوس غیر مهذب برایشان دشوار و سخت بود.

آقا می‌فرمودند: وقتی به حرم می‌روید پیاده مشرف شوید و سرتان را هم پائین بیندازید! که اگر سرتان بالا باشد موجب تشمت شده جمعیت خاطرتان از دست می‌رود. وقتی انسان چیزی را ببیند به او فکر می‌کند و تا بخواهد این فکر را جمع کند کار دارد. لذا سرتان را پائین بیندازید و به حرم مشرف شوید، و سرتان را پائین بیندازید و برگردید. باید جمعیت خاطر حفظ شود و این امر منافاتی با کار اجتماعی انسان ندارد؛ کار بیرون را انجام دهید، ولی با حفظ جمعیت خاطر. اما اگر بخواهد به واسطه فعالیت اجتماعی این جمعیت خاطر را از دست بدهد ابداً درست نیست؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ**^۲ «ای کسانی که ایمان آوردید، مراقب خود باشید.» باد کلاهتان را نبر! باد تند

۱. «نکته‌ای را در نظر گرفته‌ای و از نکات فراوانی غافل گشته‌ای!» این مصرع از اشعار ابونواس بوده و مصرع اول آن چنین است: «وَقُلْ لِمَنْ يَدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلَسَفَهُ» (دیوان/بونواس، ص ۱۶)

۲. صدر آیه ۱۰۵، از سوره ۵: المائدة.

است و اگر یک ذره غفلت کنید آنچه کسب نموده‌اید را باد می‌برد و دیگر کجا می‌توانید آن را بگیرید؟! باید آن را حفظ کرد؛ آن جذباتی را که انسان به واسطه مجاهده و به واسطه رسیدن خدمت مرحوم علامه والد به دست آورده و استفاده‌هائی که کرده، اینها را باید حفظ نماید و به باد فنا ندهد، قدر بداند؛ اینها مغتنم است، عزیز است.

خلاصه اینکه: انسان باید با مراقبه و با جمعیت خاطر، توحید را حفظ کند، بلکه دائماً آن را زیاد نموده و دائم توحید خود را بالا و بالاتر ببرد. انسان با عنایات پروردگار می‌تواند این شاء الله به آن جائی برسد که اولیاء خدا رسیدند. **إِلَهِي... مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَعَذَّبَ شَرِبَ قُرْبِكَ**^۱. «خدایا! طعم و مزه محبت تو چقدر خوش، و شراب قرب و نزدیکی تو چقدر گوارا و شیرین است.» قرب پروردگار لذت بخش‌ترین لذت‌هاست و اصلاً با سائر لذت‌ها قابل مقایسه نیست!

خدا این شاء الله آنچه به خوبان عالم عنایت کرده به لطف خودش به ما هم عنایت بفرماید. این شاء الله خدا به لطف و کرمش ما را به توحید، به آن حیات نفس برساند.

خدایا! به برکت محمد و آل محمد مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه و مرحوم آقای حداد را که این معانی را به ما رساندند و در این جلسات برای ما بیان نمودند، بار پروردگارا! ایشان را و همین‌طور تمام اولیاء خودت را از ما راضی و خشنود بگردان و بر درجاتشان بیفز. **اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُم**

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱. (مناجاة العارفين)



فهرست منابع و مصاد

فهرست منابع و مصادر

١. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
٢. نهج البلاغة، سيد رضى، تحقيق دكتور صبحى صالح، هجرت، قم، طبع اول، ١٤١٤ هـ.ق.
- ***
٣. إِبصار العين فى أنصار الحسين عليه وعليهم السّلام، شيخ محمد سماوى، بصيرتى، قم.
٤. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور طبرسى، نشر مرتضى، مشهد، طبع اول، ١٤٠٣ هـ.ق.
٥. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، تصحيح مؤسسة آل البيت عليهم السّلام، كنز شيوخ مفيد، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٦. إرشاد القلوب إلى الصّواب، حسن بن محمد ديلمى، الشّريف الرضى، قم، طبع اول، ١٤١٢ هـ.ق.
٧. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سيد ابن طاووس، تحقيق فيومى اصفهانى، دفتر تبليغات اسلامى، قم، طبع اول، ١٣٧٦ هـ.ش.
٨. الأمالى، شيخ مفيد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع اول، ١٤١٣ هـ.ق.
٩. أمثال وحكم، على اكبر دهنخدا، امير كبير، طهران، طبع دوازدهم، ١٣٨٣ هـ.ش.
١٠. بحار الأنوار، ملا محمد باقر مجلسى، دار إحياء التّراث العربى، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٣ هـ.ق.
١١. التّحصين وصفات العارفين، ابن فهد حلى، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشّريف، قم، طبع دوم، ١٤٠٦ هـ.ق.

١٢. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ابن شعبه حرّاني، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٣. تذكرة المتقين، جمع آوری شيخ اسماعيل تائب، نهاوندي، قم، طبع ششم، ١٣٢٩ هـ.ق.
١٤. تفسير ابن عربي (تاويلات ملا عبدالرزاق كاشاني)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، طبع أول، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٥. تفسير حدائق الحقائق، ملا مسكين هروي، دانشگاه تهران، طبع دوم، ١٣٨٤ هـ.ش.
١٦. تفسير الصافي، ملا محمد محسن فيض كاشاني، مكتبة الصدر، طهران، طبع دوم، ١٤١٥ هـ.ق.
١٧. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، شيخ حرّ عاملي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٨. تنبيه المغترين، عبدالوهاب شعراني، الثقافة الدينية، القاهرة، طبع أول، ١٤٢٥ هـ.ق.
١٩. التوحيد، شيخ صدوق، تصحيح سيد هاشم حسيني طهراني، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٣٩٨ هـ.ق.
- حدائق الحقائق - تفسير حدائق الحقائق
٢٠. الخصال، شيخ صدوق، تصحيح علي اكبر غفاري، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ.ش.
٢١. الدر النظيم في مناقب الأئمة الهاميم، يوسف بن حاتم شامي، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٤٢٠ هـ.ق.
٢٢. دلائل الإمامة، محمد بن جرير طبري، بعثت، قم، طبع أول، ١٤١٣ هـ.ق.
٢٣. ديوان أبي نواس، أبو نواس حسن بن هاني، بيوت، ١٣٧٣ هـ.ق.
٢٤. ديوان ابن الفارض، عمر بن الفارض، دار الكتب العلمية، بيروت، طبع أول، ١٤١٠ هـ.ق.
٢٥. ديوان باباطاهر عريان، به خط حسين خسروي، نشر طلوع، ١٣٦٣ هـ.ش.

۲۶. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، امیرکبیر، طهران، طبع هشتم، ۱۳۶۱ ه.ش.
۲۷. دیوان حکیم سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، تصحیح مدرّس رضوی، سنائی، طهران، طبع هفتم، ۱۳۸۸ ه.ش.
۲۸. الرسائل التوحیدیّة، علامة طباطبائی، مؤسّسة النّعمان، بیروت، طبع اوّل، ۱۹۹۹ م.
۲۹. روح مجرّد، علامة آية الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، علامة طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ ه.ق.
۳۰. روضة المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ملاّ محمدتقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ ه.ق.
۳۱. زهر الترییع، سیّد نعمة الله جزائری، ناصر خسرو، طهران، طبع سنگی.
۳۲. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عبّاس قمّی، اسوه، قم، طبع اوّل، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳۳. شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح جمال الدّین ارموی، دانشگاه طهران، طبع چهارم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۳۴. علل الشّرائع، شیخ صدوق، داوری، قم، طبع اوّل، ۱۳۸۵ ه.ق.
۳۵. عوالی اللّیالی العزیزیه فی الأحادیث الدّیسیّه، ابن أبی جمهور أحسانی، دار سیّد الشّهداء، قم، طبع اوّل، ۱۴۰۵ ه.ق.
۳۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، دارالکتاب الإسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۰ ه.ق؛ و شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم
۳۷. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، تحقیق علی اکبر غفّاری، دارالکتب الإسلامیّه، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۸. کامل الزیارات، ابن قولویه، تصحیح علامه امینی، دارالمرتضویّه، نجف اشرف، طبع اوّل، ۱۳۵۶ ه.ق.
۳۹. کتایب سعدی، مصلح الدّین سعدی شیرازی، تصحیح محمد علی فروغی، طلوع، طهران، طبع پنجم، ۱۳۷۸ ه.ش.

٤٠. مجمع البحرين ومطلع النيرين، فخرالدين طريحي، تصحيح حسيني اشكوري، المكتبة المرتضوية، طهران، طبع سوم، ١٣٧٥ هـ.ش.
٤١. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علي بن أبوبكر هيثم، مكتبة القدس، قاهره، ١٤١٤ هـ.ق.
٤٢. المحاسن، أحمد بن محمد برقي، دارالكتب الإسلامية، قم، طبع دوم، ١٣٧١ هـ.ق.
٤٣. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ميرزا حسين نوري، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٨ هـ.ق.
٤٤. مصباح الشريعة ومفتاح الحقيقة، منسوب به امام جعفر صادق عليه السلام، مؤسسة الأعلمي، بيروت، طبع أول، ١٤٠٠ هـ.ق.
٤٥. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، شيخ طوسي، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، طبع أول، ١٤١١ هـ.ق.
٤٦. معادشناسي، علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد.
٤٧. معاني الأخبار، شيخ صدوق، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٤٠٣ هـ.ق.
٤٨. مفتاح الفلاح في عمل اليوم والليلة من الواجبات والمستحبات، شيخ بهائي، دارالأضواء، بيروت، طبع أول، ١٤٠٥ هـ.ق.
٤٩. مقتل الحسين عليه السلام، موفق بن أحمد خوارزمي، تحقيق شيخ محمد سماوي، المكتبة المفيد، قم.
٥٠. مكارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسي، الشريف الرضي، قم، طبع چهارم، ١٤١٢ هـ.ق.
٥١. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع أول، ١٣٧٩ هـ.ق.
٥٢. منتهى الآمال في تواريخ النبی وآلال عليهم السلام، محدث قمي، دليل، قم، طبع أول، ١٣٧٩ هـ.ش.

۵۳. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفّاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵۴. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله خوئی و علامه حسن زاده و شیخ محمدباقر کمره‌ای، اسلامیّه، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۰ ه.ق.
۵۵. موسوعة الإمام الحسین علیه السلام، گروهی از نویسندگان، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ ه.ش.
۵۶. نور مجتّد، آیه الله حاج سیّد محمدصادق حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.

- وسائل الشّیعة ➔ تفصیل وسائل الشّیعة إلى تحصیل مسائل الشّریعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
 آثار لغات
 حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين نوري قمي قدس الله نفسه الزكية

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی «سه جلد»
۲. امام شناسی «هجده جلد»
۳. معاد شناسی «ده جلد»
۴. رساله سير وسلوك منسوب به بحر العلوم
۵. رساله لُبُّ اللُّبَاب در سير وسلوك اُولى الألباب
۶. توحيد علمي وعيني در مكاتيب حكمي و عرفاني
۷. مهتر تابان يادنامه و مصاحبات تلميذ و علامه عالم رباني علامه سيد محمد حسين طباطبائي تبريزي افاض الله علينا من بركات تربته
۸. روح مجرد يادنامه موحد عظيم و عارف كبير حاج سيد هاشم حداد افاض الله علينا من بركات تربته

۹. رسالة بدیعة فی تفسیر آیه: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
۱۰. رسالة نوین درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری
۱۱. رسالة حول مسألة رؤية الهلال
۱۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالة دولت اسلام و خطبة عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
۱۴. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
۱۵. نگرشی بر مقالة بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبد الکریم سروش
۱۶. رسالة نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۱۷. نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمه کتاب وظیفه فرد مسلمان
۱۸. لمعات الحسین برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء أبی عبد الله الحسین علیه السلام
۱۹. هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

ب: سائر مکتوبات

۲۰. تفسیر آیه مودّت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندان حضرت محسن سلام الله علیهما)
۲۱. أنوار الملکوت نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواعظ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقليد تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع و الظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله علیه در مبحث قطع و ظن

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته
- این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجرد «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من بركات تربته
- این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
- تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

۳۰. **گلشن احباب در کیفیت سیر و سلوک اولی الالباب** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

۳۱. **باده توحید در کربلای عشق** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم الحرام سنه ۱۴۱۵ هجریه قمریه

۳۲. **لیالی نور** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در شبهای قدر سنوات ۱۴۱۹، ۱۴۲۲ و ۱۴۲۵ هجریه قمریه

۳۳. **هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ** تفسیر آیه شریفه: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ
تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی درباره موضوع ولایت الهی و حقیقت و عظمت ولایت و همچنین راه وصول به ولایت.

اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام